





سیری در معارف اسلام

# موعظ و جایگاه آن در مسیر سعادت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد محمدی - دهه سوم جمادی الاول - ۱۳۹۵ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: مشاک‌زاده .....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان .....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

- جلسه اول: اهمیت موعظه..... ۱۱
- قدر و منزلت جبرئیل نزد پروردگار..... ۱۳
- مقام علمی پیغمبر اکرم ﷺ..... ۱۵
- الف) پیشگویی پیغمبر ﷺ از آخرالزمان..... ۱۵
- ب) خبر پیامبر ﷺ از گذشته و سؤال حواریون..... ۱۷
- اهمیت موعظه..... ۱۷
- قیمت گذاری پرودگار نسبت به دنیا..... ۱۸
- ارزیابی امیرالمؤمنین ﷺ از دنیا..... ۱۹
- نقش موعظه در زندگی انسان..... ۱۹
- تأثیر موعظه در فرد گنهگار..... ۲۰
- مواعظ جبرئیل به پیغمبر ﷺ..... ۲۲
- جلسه دوم: موعظه و مرگ..... ۲۵
- شخصیت والای شیخ صدوق..... ۲۷
- انسان، همیشه نیازمند موعظه..... ۲۸
- اهتمام شیخ انصاری به شنیدن موعظه..... ۲۸
- اولین واعظ و اولین مستمع در عالم..... ۲۹
- موعظه پروردگار به حضرت عیسی ﷺ..... ۳۰
- موعظه اهل بیت به دستگیری از بندگان خدا..... ۳۰



## کلید رحمت پروردگار

- ۳۱..... جمع‌آوری مواظ الهی در کتاب «کلمة الله».....
- ۳۱..... نخستین موعظه جبرئیل به پیغمبر ﷺ.....
- ۳۲..... مرگ برای همه مردم جهان.....
- ۳۲..... فرار از مرگ، امری ناممکن و محال.....
- ۳۴..... مرگ در کلام ائمه معصومین ﷺ.....
- ۳۴..... الف) مرگ اراح و مرگ راح.....
- ۳۵..... ب) شست‌وشوی مؤمنین با مرگ.....
- ۳۵..... ج) قرارگرفتن در بستر رحمت و مغفرت الهی.....
- ۳۶..... یادآوری مرگ به قوم یهود در قرآن.....
- ۳۷..... بدرقه‌کنندگان انسان در هنگام مرگ.....
- جلسه سوم: لغزش در انسان و جایگاه موعظه در جلوگیری از لغزش.....**
- ۳۹..... تفاوت آفرینش انسان با فرشتگان.....
- ۴۱..... اعتراض ملائکه به پروردگار در خصوص خلقت انسان.....
- ۴۲..... پاسخ پروردگار به اعتراض فرشتگان.....
- ۴۴..... نگاه تک‌بُعدی ملائکه به خلقت انسان.....
- ۴۴..... علم ملائکه به فساد انسان در زمین.....
- ۴۶..... تجلی «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» در گودال قتلگاه.....
- ۴۷..... موعظه، کنترل‌کننده انسان در برابر لغزش‌ها.....
- جلسه چهارم: سه گروه مخاطبان معجزه و موعظه.....**
- ۵۱.....
- ۵۳..... خبر پروردگار از آثار تداوم گناه در انسان.....
- ۵۳..... کتمان حقیقت توسط شرورین و منکرین پروردگار.....
- ۵۷..... راهکار قرآن در خصوص رفتار با معاندین و منکرین پروردگار.....
- ۵۹..... عامه مردم، مخاطب موعظه‌های پروردگار به انبیا.....
- ۶۰..... محبوب‌ترین کارها در نظر پیغمبر اکرم ﷺ.....
- ۶۱..... بندگان خوب و مؤمن در خطر لغزش و خطا.....



## فهرست مطالب

- ۶۲ ..... شنیدن و پذیرش موعظه، مانع لغزش مؤمنین
- جلسه پنجم: علل پذیر یا رد موعظه و اثر آن در آخرت انسان**..... ۶۳
- ۶۵ ..... منفعت و سودمندی موعظه برای مؤمنین
- ۶۶ ..... امتناع عبیدالله بن حرّ جعفی از دعوت ابی عبدالله علیه السلام
- ۶۷ ..... بی‌خبری انسان از تفسیر عالم ملک و ملکوت
- ۶۸ ..... امام معصوم، مالک ملک و ملکوت عالم
- ۶۹ ..... اهتزاز پرچم عدالت، نیازمند پول و نیروی انسانی
- ۷۰ ..... معرفت به امام، از واجبات دین
- ۷۲ ..... دنیا دار اختیار و انسان مختار در انتخاب
- ۷۴ ..... جایگاه رفیع زهیرین قین در اثر پذیرش موعظه امام
- جلسه ششم: احتضار و آخرت مؤمنین و اشرار**..... ۷۷
- ۷۹ ..... مقدمه بحث
- ۷۹ ..... کیفیت احتضار مؤمنین و بدکاران حرفه‌ای
- ۷۹ ..... الف) احتضار بدکاران حرفه‌ای
- ۸۱ ..... ب) احتضار مؤمنین و نیکان عالم
- ۸۲ ..... حکایتی شنیدنی از مرحوم سید نعمت‌الله جزائری
- ۸۴ ..... گمان بد، اخلاقی ناپسند و زشت
- ۸۶ ..... لحظه احتضار علامه مجلسی
- ۸۸ ..... مرگ ناخوشایند و تازیانه‌های دوزخ در انتظار بدکاران عالم
- جلسه هفتم: مرگ بهترین موعظه**..... ۸۹
- ۹۱ ..... پندگیرندگان اندک در مقابل کثرت موعظه
- ۹۱ ..... کفایت مسئله مرگ به‌عنوان موعظه برای مردم
- ۹۲ ..... زندگی گسترده دنیایی، عامل سقوط انسان
- ۹۳ ..... خدمت به خلق الله، رشته‌ای از دین خدا



## کلید رحمت پروردگار

- ۹۵..... معجزهٔ انسانیت در رفتار و منش معصومین.....
- ۹۶..... دعای متفاوت پیغمبر ﷺ در خصوص دوستان و دشمنان.....
- ۹۷..... عمل به دستورات الهی، علامت دوستی و محبت.....
- ۹۸..... نشانه‌های کمال دین در اصیغ.....
- ۱۰۰..... موعظه‌های امیرالمؤمنین ﷺ به صعصعه در آخرین لحظات عمر.....
- جلسه هشتم: موعظهٔ قرآن.....**
- ۱۰۳.....
- ۱۰۵..... اهداف سه‌گانهٔ نزول قرآن کریم.....
- ۱۰۵..... الف) قرآن، سراسر موعظه و پند.....
- ۱۰۶..... ب) قرآن، کتابی درمان‌گر.....
- ۱۰۷..... ج) قرآن، کلید رحمت پروردگار.....
- ۱۰۷..... حقیقت معنایی خشم پروردگار.....
- ۱۰۸..... جهنم، انتخاب مردمان اهل کفر.....
- ۱۱۰..... حکایت تاجر متدین، اما خسیس در پرداخت خمس.....
- ۱۱۱..... توجه رحیمیهٔ عام پروردگار به کل انسان‌ها.....
- ۱۱۲..... پیغمبر اکرم ﷺ، انسانی کامل، جامع و دل‌سوز.....
- ۱۱۳..... جریانات هستی، موعظه‌ای برای انسان.....
- ۱۱۴..... نصایح و سفارش‌های جبرئیل به پیغمبر ﷺ.....
- جلسه نهم: موعظه و انتخاب خوب یا بد.....**
- ۱۱۷.....
- ۱۱۹..... تقوا، سفارش پروردگار و نقطهٔ همهٔ خوبی‌ها.....
- ۱۱۹..... اشعار شعراء آکنده از پند و موعظه.....
- ۱۲۰..... الف) کاشت خوبی و بدی در دنیا.....
- ۱۲۰..... ب) موعظهٔ شاعر به عبدالملک مروان.....
- ۱۲۱..... ج) بهره‌بردن از راهنمایی خردمندان.....
- ۱۲۱..... د) اعتماد نکردن به کسی جز خدا.....
- ۱۲۲..... موعظهٔ جبرئیل به پیامبر اکرم ﷺ.....





## فهرست مطالب

۱۲۲	..... دوگونه زیستن در دنیا.....
۱۲۲	..... الف) بدزیستن.....
۱۲۳	..... ب) پاک زیستن.....
۱۲۳	..... زندگی دنیا، موقتی و گذرا.....
۱۲۳	..... جهان برزخ، پیش روی تمام مردان و زنان عالم.....
۱۲۴	..... آتش عذاب برزخی، محصول بدزیستن در دنیا.....
۱۲۵	..... مرگ خوب اولیای الهی، نشانه زندگی پاک در دنیا.....
۱۲۵	..... حاج میرزا جواد ملکی تبریزی.....
۱۲۷	..... آیت الله العظمی سید محمدهادی میلانی.....
۱۳۱	..... <b>جلسه دهم: طیب مهربان عالم</b> .....
۱۳۳	..... موعظه کنندگان انسان.....
۱۳۳	..... الف) وجود مقدس پروردگار.....
۱۳۳	..... ب) انبیای الهی، خیرخواه و امین مردم.....
۱۳۴	..... ج) ائمه طاهرين <small>علیهم السلام</small> .....
۱۳۴	..... اخلاق پروردگار نسبت به بنده و مملوکش.....
۱۳۵	..... برتری جویی، خصلت فرعون و فرعونی مسلکها.....
۱۳۶	..... وصف حال بندگان در کلام سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۷	..... کتاب، باغستان دانشمندان.....
۱۳۹	..... پروردگار، بهترین اداره کننده و مدبر احوال بندگان.....
۱۴۰	..... پروردگار، طیبی مهربان و بخشنده برای عالمیان.....
۱۴۱	..... صلاح بیمار در نسخه طیب مهربان عالم.....
۱۴۱	..... ظلم فرعون بر مردم زمان خود.....
۱۴۲	..... سفارش پروردگار به موسی <small>علیه السلام</small> در برخورد با فرعون.....
۱۴۳	..... کلام پایانی مجلس.....





جلسہ اول

اہمیت موعظہ



## قدر و مترت جبرئیل نزد پروردگار

محدث بزرگ شیعه، شیخ صدوق<sup>۱</sup> که مورد اعتماد همه علمای شیعه تا این زمان است، در یکی از کتاب‌های واقعاً مهم و بارزششان، یعنی کتاب «خصال» روایتی را نقل می‌کند که جنبه سازندگی این روایت - اگر کسی دل به آن بدهد - بسیار فوق‌العاده است! مرحوم مجلسی<sup>۲</sup> همین روایت را در جلد هفتاد و هفتم «بحار الأنوار»<sup>۳</sup> شان از کتاب صدوق نقل می‌کند. متن روایت این است: «نزل جبرئیل علی النبی»<sup>۴</sup> امین وحی، جبرئیل نزد رسول خدا ﷺ آمد.

۱. شیخ صدوق، (۳۰۵-۳۸۱ق) از علمای شیعه در قرن چهارم هجری قمری است که مشهورترین محدث و فقیه مکتب کلامی و حدیث‌محور قم به‌شمار می‌آید. حدود سیصد اثر علمی به او نسبت داده شده است، ولی بسیاری از آنها امروزه در دسترس نیست. یکی از مهم‌ترین آثار وی، کتاب «من لایحضره الفقیه» از کتب اربعه شیعه است. از دیگر آثار شیخ صدوق می‌توان «معانی الأخبار»، «عیون اخبار الرضا ﷺ»، «الخصال»، «علل الشرائع» و «صفات الشیعه» را نام برد.

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق)، معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی، بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریون نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام «بحار الأنوار» است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.



نام جبرئیل در قرآن آمده و آن قدر این فرشته در پیشگاه خدا قدر و منزلت دارد که پروردگار در سوره بقره می‌فرماید: دشمن جبرئیل کافر است.<sup>۱</sup> شاید پیرسید مگر ممکن است کسی دشمن جبرئیل شود؟ اولین قومی که نسبت به جبرئیل دشمنی ورزیدند، قوم یهود بودند. علت دشمنی‌شان هم بیان شده است. بزرگان یهودی‌ها دور هم جمع شدند و گفتند: ما که پیغمبر داریم (موسی)، کتاب هم داریم (تورات)؛ نباید جبرئیل نازل می‌شده، مقام نبوت را برای این پیغمبر ﷺ می‌آورده و قرآن را بر او نازل می‌کرده. مگر جبرئیل از پیش خودش به پیغمبر ﷺ نازل شده؟ مگر قرآن را از پیش خودش آورده؟ او یک فرشته بوده که مأمور و امین پروردگار بود. در حقیقت، دشمنی با جبرئیل دشمنی با پروردگار است. به این خاطر، خداوند دشمنی جبرئیل را کفر دانسته است. قرآن تعبیرات عجیبی هم از این فرشته به این با عظمتی و جلالت قدر او دارد؛ گاهی می‌گوید ﴿جبرئیل﴾<sup>۲</sup> گاهی می‌گوید «ملک»، گاهی می‌فرماید ﴿شدید القوی﴾<sup>۳</sup> و گاهی هم درباره او می‌فرماید ﴿روح‌الأمین﴾.<sup>۴</sup>

در ابتدای این روایت که صدوق و مجلسی نقل می‌کنند، آمده است: «نزل جبرئیل علی النبی» جبرئیل آمد محضر پیغمبر ﷺ. برای چه «آمده» نقل نشده است؟ چون این طور نبود که همیشه جبرئیل با سوره، آیه یا آیاتی از قرآن به محضر پیغمبر ﷺ بیاید. گاهی هم بدون آوردن وحی می‌آمد پیش پیغمبر ﷺ؛ اما متن این روایت نمی‌گوید که آمدنش به صورت آزاد بوده یا وحی آورده بود؟ من خودم که در روایت دقت کردم، به نظر می‌آید که جبرئیل آیاتی نیاورده بوده؛ چون اگر آیاتی را آورده بود، پیغمبر ﷺ آیات را دریافت می‌کرد و جبرئیل می‌رفت. جبرئیل آزاد آمده بود. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِحَبْرَيْلَ عِظْنِي» پیغمبر اکرم ﷺ به او فرمود: جبرئیل من را موعظه کن!

۱. بقره: ۹۸: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»

۲. بقره: ۹۸:

۳. نجم: ۶: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»

۴. شعراء: ۱۹۳: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

۵. خصال، ج ۱، ص ۷.



## مقام علمی پیغمبر اکرم ﷺ

خیلی مهم است! همین مسئله مهم است که شخصیتی که بنا به روایاتمان، مخصوصاً روایات «اصول کافی»، عالم بما کانَ وبما یَکونُ بوده. خداوند متعال اخبار همه گذشته را در اختیار پیغمبر ﷺ قرار داده بود؛ اخبار همه آینده را هم همین طور.

### الف) پیشگویی پیغمبر ﷺ از آخرالزمان

ما یک تفسیر قرآن مختصر داریم که دو جلد است. این تفسیر برای حدودهای قرن چهارم، یعنی ۱۱۰۰ سال پیش است. نویسنده تفسیر یکی از علمای بزرگ قم است به نام علی بن ابراهیم قمی.<sup>۱</sup> علی بن ابراهیم چون نزدیک به عصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده، آیات قرآن را بیشتر با روایات توضیح داده است. روایاتی که در این تفسیر آمده، خیلی روایات قابل توجهی است؛ ولی این روایات یا یک خط است یا چهار خط یا شش خط. علی بن ابراهیم روایتی را نقل می کند که دیدم علامه طباطبایی،<sup>۲</sup> صاحب «المیزان» کامل این روایت را از تفسیر او انتقال داده به تفسیر المیزان؛ چون روایت به نظر علامه خیلی روایت مهمی است. عربی این روایت حدود پنج صفحه است. الآن به ذهن بیاورید که پیغمبر ﷺ در یک روایت پنج صفحه مطلب فرموده است. کجا این روایت را فرموده؟ در حجة الوداع که سفر آخرشان به مکه بود. کجای مکه؟ در مسجد الحرام. کجای مسجد الحرام؟ کنار در کعبه، روبه روی مردم، به در تکیه داده بود؛ چون آن وقت ها بنای کعبه کوتاه تر و در هم کف بود. چه

۱. علی بن ابراهیم قمی از فقیهان و مفسران بزرگ امامی و از اصحاب امام هادی علیه السلام که کتابهای بسیاری از او به جا مانده است. مهم ترین اثر علی بن ابراهیم، تفسیر روایی قرآن کریم، مشهور به «تفسیر قمی» است.

۲. سید محمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ش) که مشهور به علامه طباطبایی است، مفسر، فلیسوف، اصولی، فقیه، عارف و اسلام شناس است. وی از عالمان تأثیرگذار شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در قرن چهاردهم بود. او نویسنده تفسیر «المیزان» و کتابهای فلسفی «بداية الحکمه»، «نهاية الحکمه» و «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است.

مستمعی در آن چند هزار جمعیت سال آخر حج پیغمبر ﷺ به پیغمبر ﷺ نزدیک تر بود؟ سلمان نزدیک تر بود. متن روایت چیست؟ مجموع جریانات این روزگار، متن روایت است. تمام این مجموع جریانات هم جریانات منفی است و پیغمبر اکرم هیچ جریان مثبتی در آن نقل نکرده اند.

سال ها پیش، من ماه رمضان کل روایت را ظهر رمضان برای مردم گفته ام و مردم خیلی بهت زده بودند. من وقتی روایت را بیان می کردم، به نظر مردم می آمد که انگار خود پیغمبر ﷺ در این زمان زندگی می کرده، همه چیز را می دیده و بیان کرده است؛ حتی شکل آرایش مو و لباس زنان این دوره، رانندگی زنان و اذاعه را بیان کرده. اذاعه یعنی رادیو که در این باره می فرماید: آن روز مردم در خانه هایشان نشسته اند و از دورترین نقطه جهان صدا می شنوند. پیچ رادیو را مردم می چرخانند، می شنوند اینجا آمریکاست، اینجا انگلیس است، اینجا ایران است، اینجا روس است. پیغمبر ﷺ همه را بیان کرده است. این بناهای خیلی بلند سی چهل طبقه که زمان خودشان دو طبقه وجود نداشت در مدینه و مکه، همچنین کیفیت ساختمان ها را بیان کرده و می فرماید: به گونه ای مردم پول خرج ساختمان می کنند که انگار هزار سال زنده می مانند و می خواهند در این خانه زندگی کنند. حتی وسایل الکترونیکی و حکومت ربا را بر اقتصاد جهان بیان کرده است. درباره نوع لباس ها می فرماید: پوششی است که زن وقتی می پوشد، با عریان بودنش فرقی نمی کند. بافت لباس که زمان خودش هیچ کس بلد نبوده این طور لباس ببوشد. زمان خودش بافندگی در یمن و ایران بوده؛ ولی بلد نبودند لباس بدن نما درست کنند. از این لباس ها هم خبر داده که به عروس ها می پوشانند، در ماشین می گذارند و می آوردندشان بیرون. همه بدن از داخل لباس پیدا است. حالا من قصدم این روایت نیست، بلکه قصدم این علم پیغمبر ﷺ است. علم آنچه اتفاق افتاده در عالم، از زمان آدم ﷺ تا الآن و آنچه اتفاق می خواهد بیفتد تا قیامت، همه را بیان کرده است و واقعاً آدم را بهت زده می کند. پیغمبری که نه معلم دیده، نه خط نوشته، نه مکتب خانه رفته، یک مرتبه پروردگار عالم قلب نازنین او را صفحه کل علم گذشته و آینده کند.





## ب) خبر پیامبر ﷺ از گذشته و سؤال حواریون

روایات عجیبی هم دارند که مربوط به گذشته است؛ مثلاً کسی آمده پیش موسی بن عمران و سؤالی مطرح می‌کند. این را که دیگر عرب‌ها بلد نبودند و نمی‌دانستند. این‌ها از یک روز قبل از ولادت پیغمبر ﷺ اطلاع نداشتند. زمان خود پیغمبر ﷺ هم از گذشته هیچ اطلاعی نداشتند. حضرت بیان می‌کند کسی پیش موسی بن عمران آمده و این سؤال را کرده یا یک روایت خیلی جالبی دارند که می‌فرماید: حواریون به مسیح گفتند «مَنْ نُجَالِسُ»<sup>۱</sup> ای پیغمبر خدا! ما با چه کسی معاشرت کنیم؟ این را پیغمبر نقل می‌کند! هیچ‌کس خبر نداشته که حواریون روزی آمدند پیش حضرت مسیح ﷺ و سؤال کرده‌اند «من نجالس» چه کسی قابل معاشرت است؟ پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: مسیح سه تا جواب به آنها داده است، باز می‌گوییم که بحث در این زمینه ندارم؛ فقط می‌خواهم عنایت بفرمایید. ما مؤمن به وجود مقدسی هستیم که صفحه قلبش و کتاب باطنش کتاب علم ماکان و ما یکون بوده و این آدم هیچ وقت سینه‌اش سپر نبود که من همه چیز را بدم، کسی حرف نزند، کسی نمی‌خواهد خبری به من بدهد. حضرت چنین اخلاقی نداشت، بلکه اخلاقی مثبت ملکوتی الهی عرشی بود.

## اهمیت موعظه

روزی حضرت می‌بیند جبرئیل به زیارتش آمده، به جبرئیل می‌گوید: «یا جبرئیل عِظْنِي» من را موعظه و نصیحت کن! مگر پیغمبر ﷺ هم احتیاج به موعظه دارد؟! ما که نباید قضاوت کنیم، روایت را باید ببینیم که پیغمبر ﷺ خودش را مشتاق و محتاج به موعظه می‌دیده است. ما نمی‌گوییم پیغمبر ﷺ نیاز به موعظه داشته با آن علم گسترده، بلکه ما می‌گوییم این روایتی که اهل بیت، صدوق و علامه مجلسی نقل کرده‌اند، نشان می‌دهد پیغمبر ﷺ خودش را محتاج به موعظه می‌دیده. هیچ غذایی در عالم، مفیدتر از موعظه

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص ۳۹.

نیست؛ چون این صبحانه، نهار و شامی که ما می‌خوریم، برای همین گوشت و پوست و استخوان است. برای جای دیگر که نیست! رشد بدنی این رزق چیز دیگری نیست. لذا پروردگار عالم در قرآن اصرار دارد که نوکر دنیا نشوید، بلکه دنیا خادم شما شود! خداوند نمی‌گوید دنبال رزق و روزی نروید. روزق و روزی را که خودش برای بشر ساخته است. در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾<sup>۱</sup> من بدنی به شما نداده‌ام که نیاز به غذا نداشته باشد. شما نیاز دارید؛ اما گریبان پاره نکنید، حلال و حرام را قاتی کنید که مال مردم را ببرید! این روزی مادی برای بدن خالی‌تان کار می‌کند. این رزق مادی برای جسم تنها کار می‌کند. بعد هم این جسم که می‌خواهد برود و زیر خاک خاک بشود، چرا دنبال حرام، غصب و رشوه یا بردن حق مردم می‌روید؟ مگر ارزش این رزق (صبحانه، نهار و شام) پیش من خدا چقدر است که شما این‌طور گریبان پاره می‌کنید، احکام را نادیده می‌گیرید و از حدود خدا تجاوز می‌کنید؟

### قیمت‌گذاری پروردگار نسبت به دنیا

حالا خود پروردگار یک قیمت‌گذاری کرده که در احادیث قدسی است و می‌فرماید: کل دنیا در دید من خدا که خودم ساختم، وزن بال یک مگس را ندارد؛ چون بنایی است که ساختم و بعد هم خرابش می‌کنم. چیزی نیست! شما ببینید که هم مردم داخل مملکت ما و هم مردم کشورهای خارج برای این پول چه می‌کنند! چقدر می‌کشند، چقدر زخم می‌زنند، چقدر لطمه می‌زنند و چقدر جنایت می‌کنند! خدا می‌گوید: کل دنیا را که خودم ساختم، به اندازه بال مگس نیست.

حالا از این بال مگس چقدر گیر شما می‌خواهد بیاید؟ ما اسمش را گذاشته‌ایم یک میلیارد، دو میلیارد یا ده میلیارد. در گلولی این جنس دوپا باد می‌افتد، درحالی که ارزش کل جهان یک بال مگس است پیش عظمت خدا. از این بال مگس، من در این ۷۵ میلیون جمعیت ایران و هفت میلیارد جمعیت جهان چقدر نصیبم است که حالا دینم و قیامت را بگذارم برای اینکه چقدر پول از راه نامشروع گیرم بیاید.



## ارزیابی امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا

یک ارزیابی هم از امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید که آن هم خیلی جالب است! دید امیرالمؤمنین علیه السلام هم دید پروردگار است، علی عین الله و اذن الله است. همان علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت، پروردگار عالم منتقل به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد؛ و الا پیغمبر صلی الله علیه و آله به او نمی گفت: «أَنْتَ خَلِيفَتِي وَ وَارِثُ عَلِيٍّ»<sup>۱</sup>. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: دنیای شما (نه دنیای خودش؛ چراکه دنیای خودش خالص آخرت بود) مردم غافل، بی خبر و عاشق پول پیش من از آبریزش دماغ خوک دچار بیماری جذام کمتر است. آن وقت ببینید بعضی ها (هم مردشان و هم زنان) برای این آبریزش دماغ خوک جذامی چه کار می کنند! خدا به ما لطف کرده که از جوانی با مسجد و منبر و محراب، ماه رمضان، محرم و صفر و فاطمیه پیوندمان زده و خیلی چیزها را به ما فهمانده است. به ما فهمانده جوری زندگی نکنیم که برای دینمان و آخرتمان خطر داشته باشد؛ ولی آنهایی که الآن در همین تهران با مسجد، محراب، منبر و عالم ربانی سر و کار ندارند، گاهی که آدم زندگی شان را می شنود، ماتش می برد که برای یک ذره آبریزش دماغ بز یا خوک جذامی یا برای یک ذره از بال مگس چه کار می کنند!

## نقش موعظه در زندگی انسان

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید من را موعظه کن! موعظه غذای عقل است، نه غذای بدن. خیلی با هم فرق می کنند. غذای بدن همین هاست که ما می خوریم و مقداری از آن جزء بدن ما می شود، یک مقدارش هم شبانه روز دوسه بار در دستشویی خالی می شود. دیگر بیشتر از این نیست! حال برای پرکردن یک شکم و چهار ساعت بعد هم خالی کردن در دستشویی، این قدر ظلم لازم است؟! این قدر پایمال کردن حق، ریختن آبروی مردم و غارت کردن مال لازم است؟! نمی دانم! من هم مثل شما تعجب می کنم! این غذا دو قسمت می شود: یک

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص ۳۳۰.

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

قسمت وارد گوشت، پوست، استخوان و خون می‌شود. آن اضافه‌ای که خورده‌ایم، بدن واقعاً نمی‌پذیرد و فشار به آدم می‌آورد، می‌گوید برو دستشویی و خالی‌اش کن! این عاقبت رزق مادی است.

اما موعظه غذای عقل و قلب است. چه کار می‌کند این موعظه واقعاً؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید (شما می‌دانید که امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم است و حضرت مجتبی علیه السلام هم معصوم است. یک امام یک امام دیگر را موعظه و نصیحت می‌کند. این نصیحت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام نزدیک ده صفحه «نهج البلاغه» است که یک جمله‌اش این است): «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ»<sup>۱</sup> حسن جان! نصیحت نصیحت‌کنندگان و موعظه موعظه‌کنندگان دل مُرده را زنده می‌کند؛ دلی که مُرده است و گوشش به هیچ چیز بدهکار نیست. این موعظه کافر را مسلمان، مشرک را مسلمان، لات باهیجان را تبدیل به یک آدم آرام، بی‌ادب را مؤدب، دزد را فضیلت‌عیاض<sup>۲</sup> و مطرب‌چی شهوت‌ران هر شب و روز، برپاکننده مجلس رقص و آواز را بُشر حافی می‌کند. این موعظه است که درست هم هست.

### تأثیر موعظه در فرد گنهکار

یک وقت من در شهری از منبر آمدم پایین. آقای یک نامه به من داد. من هم دقت در چهره او نکردم که حالا فردا پای منبر ببینم، بگویم این آقای بوده که دیروز نامه را به من داد. خیلی نامه جالبی بود! شاید من یادم نباشد. دوسه بار این نامه را خواندم؛ هم خط خیلی خوبی داشت و هم متنش خواندنی بود. نوشته بود: من ابداً اهل آمدن پای منبر

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. فضیل بن عیاض (متوفی ۱۸۷ق)، عارف و زاهد مشهور و از رجال صوفیه. وی روایاتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. اغلب عالمان رجالی شیعه او را از اهل سنت می‌دانند و در عین حال، وی را از راویان موثق و قابل اعتماد به‌شمار می‌آورند. گفته‌اند که وی در ابتدا راهزن بوده و در حادثه‌ای توبه کرده است.



نبودم. خیلی هم با این مجالس آشنا نبودم (حالا من متن را درست یادم نیست). خیلی هم از قیافه آخوند خوشم نمی‌آمد! اما یک نفر در این شهر به زور مرا پای منبر آورد. منبر هم صبح همین وقت بود که شلوغ هم بود در آن شهر. در چهارتا خانه حدوداً ۱۵۰۰ متری را روی هم باز کرده بودند و جمعیت نشسته بود. به زور یک نفر از آشنایان و دوستان مرا پای منبر آورد. دیروز و پریروز و امروز بوده که نامه را به شما دادم. نوشته بود من یک شرح حال از خودم نوشتم؛ بخوان! یک قول هم به تو دادم؛ آن را هم بخوان! شرح حالش را مختصر نوشته و گفته بود هر گناهی که به ذهنت می‌آید، چون پولدار هم بودم، انجام دادم حالا چه گناهی به ذهنت می‌آید؟! هر چه که به ذهنت می‌آید، من انجام داده‌ام. خارج رفتم، پول داشتم. هر کاباره‌ای، سینمایی و مرکز فسادی که به ذهنت می‌آید، من رفته‌ام. چنین آدمی مثل من که دارم این نامه را به تو می‌نویسم، فکر می‌کنی اهل یک رکعت نماز بودم؟! چه نمازی؟! اهل یک روز روزه گرفتن بودم؟! چه روزه‌ای؟ دو روز است من آمده‌ام و این حرف‌های موعظه را شنیده‌ام.

خود قرآن مجید در سوره یونس اسم خودش را موعظه گذاشته است: ﴿قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ مَوْعِظَةٍ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۱</sup> از طرف تربیت‌کننده شما موعظه برایتان آمده است. «رب» همان مربی است. این یعنی کل این قرآن، موعظه است. موعظه‌کننده‌اش کیست؟ خالق، رازق و مالک دنیا و آخرت ماست. این موعظه‌کننده خداست.

او گفت دو روز است که رابطه‌ام را با تمام گناهان قطع کرده‌ام. خیلی هم سخت است؛ ولی دیگر وقتی آدم به موعظه گوش می‌دهد، خدا آدم را یاری می‌کند. وقتی آدم گوش می‌دهد و تصمیم می‌گیرد به موعظه عمل کند، خدا آدم را یاری می‌کند. دو روز است رابطه‌ام را با تمام گناهانی که در شهرمان (شهرشان مرکز استان بود) آماده بود، قطع کرده‌ام. نوشته بود هر گناهی که بگویی، در شهر ما هست. البته الآن همه جا هست! از دیروز حساب کردم من از اول تکلیفم تا حالا که ۳۵ سال دارم، بیست سال می‌شود.

۱. یونس: ۵۷.

نمازهایم را شروع کردم به خواندن و روزه‌هایم را هم شروع کردم به گرفتن. به تو قول می‌دهم که تا سال دیگر، اگر آمدی در این شهر، خبر به تو بدهم که تمام نمازهای نخوانده‌ام را خوانده‌ام و روزه‌های نگرفته‌ام را هم گرفته‌ام. کفاره شصت مسکین طعام را هم هر یک روز دارد که آنها را هم می‌پردازم.

### موعظ جبرئیل به پیغمبر ﷺ

این حرف امیرالمؤمنین علیه السلام است که حسن جان، موعظه دل‌مرده را زنده می‌کند. واسطه این دل هم گوش است. زیباترین صدا در این عالم، صدای خدا در قرآن، صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله، صدای ائمه طاهرين علیهم السلام، صدای دلسوزان، خیرخواهان و اهل محبت به انسان‌ها است که آدم می‌بایست بشنود. موعظه ارزش دارد که شخصیتی مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل بگوید حال که آمدی پیش من، وقتت را هزینه موعظه کردن به من کن! چه گفت به پیغمبر صلی الله علیه و آله? تعارف کرد که یا رسول‌الله، شما عالم ما کان و ما یکون هستید، من تو را موعظه کنم؟! تو باید مرا موعظه کنی! نه! جبرئیل این تعارف‌ها را هم نکرد و گفت: چشم. پنج‌تا مطلب به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که من این متن را می‌خوانم و فردا به خواست خدا، دانه‌دانه‌اش را توضیح می‌دهم. چه مطالبی جبرئیل گفت! عجب استادی!

۱. «عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»؛

۲. «وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ»؛

۳. «وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ»؛

۴. «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ»؛

۵. «وَ عِزُّهُ كُفُّهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ»<sup>۱</sup>.

این کلّ موعظه جبرئیل است. به چه کسی؟ به پیغمبر صلی الله علیه و آله.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.



## جلسه اول / اهمیت موعظه

خدایا! دل همه ما را بیش از پیش آماده قبول موعظه بفرما! موعظه غذای عجیبی است! ماندگار هم هست. موعظه مثل غذا که هضم می شود و یک مقدار از آن، گوشت و پوست و استخوان می شود؛ موعظه هم وقتی هضم می شود، نتیجه اش بهشت خدا، رحمت خدا، مغفرت خدا و کرم خدا می شود.





جلسہ دوم

موعظہ و مرگ



## شخصیت والای شیخ صدوق

شیخ صدوق یکی از برجسته‌ترین چهره‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است. پدر و مادرش بچه‌دار نمی‌شدند. پدرش اهل قم و مادرش اهل دیلم گیلان بود. این پدر و مادر در عصر غیبت صغری می‌زیستند که مردم به وسیله نواب اربعه می‌توانستند با امام عصر در ارتباط باشند، نامه بدهند و جواب بگیرند، پیام بدهند و پاسخ بگیرند. پدر شیخ صدوق یک نامه می‌نویسد به محضر مبارک امام دوازدهم و در آن نامه اظهار می‌کند که من خیلی علاقه دارم فرزندی داشته باشم! امام زمان علیه‌السلام هم در جواب می‌نویسد: من دعا کردم که خدا به تو فرزندی دین‌شناس بدهد. لغتی که امام در نامه نوشته‌اند، «فقیه» است. فقیه در زبان عرب به معنی «دین‌شناس» است، نه به معنی «مرجع تقلید». علاوه بر این که دین‌شناس باشد، دعا کردم که این فرزند خدمتگزار به دین باشد.

یک وقت، آدم دین‌شناس است و بر اساس شناخت خودش عمل فردی دارد. آدم خوبی است برای خودش؛ اما یک وقت هم آدم دین‌شناس است و با شوق و ذوق هم برای دین حمّالی و خدمت می‌کند. حالا این خدمتش در حدّ خودش است. دین‌شناس است و حوزه خدمتش در محدوده زن و بچه‌اش یا محدوده دوستانش یا محدوده یک شهر است و یا گاهی هم مثل شیخ صدوق، خدمتش جهانی، دائمی و ابدی می‌شود.

نتیجه دعا این شد که این مرد دین‌شناس در اواخر قرن سوم، ۱۲۰۰ سال پیش، سیصد جلد کتاب تألیف کند. کتاب‌های خیلی مهمی که هم مجتهدین شیعه نیازمند به آن کتاب‌ها



هستند، هم نویسندگان و هم گویندگان. به سه گروه ایشان خدمت کرده است: مراجع، نویسندگان و گویندگان. استفاده‌هایی که مراجع از کتاب‌هایش می‌برند، می‌شود رساله‌هایشان. استفاده‌ای که نویسندگان از کتاب‌هایش می‌برند، این است که در نوشته‌هایشان احادیث کتاب‌های ایشان را نقل می‌کنند. گویندگان هم احادیث را از کتاب‌های ایشان انتخاب می‌کنند و برای مردم بیان می‌کنند. بالأخره دین با همین خدمات باقی و برپا مانده است.

### انسان، همیشه نیازمند موعظه

ایشان این روایت بسیار مهم را در کتاب «خصال» نقل می‌کنند: «نزل جَبْرَائِلُ عَلَى النَّبِيِّ<sup>۱</sup> امین وحی آمد خدمت پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَجَبْرَائِلَ عَطْنِي<sup>۲</sup>» پیغمبر اکرم ﷺ با آن عظمت شخصیتی، علمی و عقلی به جبرئیل صریحاً فرمود مرا موعظه کن! پیغمبر اکرم ﷺ می‌خواهد بگوید که همه شما امت تا آخر عمرتان نیازمند شنیدن موعظه هستید.

### اهتمام شیخ انصاری به شنیدن موعظه

شیخ انصاری<sup>۳</sup> یکی بزرگ‌ترین فقه‌های شیعه است. در احوالات ایشان، وقتی ایشان را تعریف می‌کنند، می‌گویند: «تالی تلو معصوم است». بعد از امام عصر ﷺ اگر بخواهیم کسی را

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۷.

۳. مرتضی انصاری دزفولی، معروف به شیخ انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق)، از فقیهان بزرگ شیعه در قرن سیزدهم قمری که بعد از صاحب جواهر، مرجعیت عامه یافت. شیخ انصاری را «خاتم الفقهاء و المجتهدین» لقب داده‌اند. وی با نوآوری، «علم اصول» و به دنبال آن، «فقه» را وارد مرحله جدیدی کرد. کتاب‌های «رسائل» و «مکاسب» مهم‌ترین آثار او هستند. این کتاب‌ها از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه شیعی است. به آثار وی، همچون آثار محقق حلی، علامه حلی و شهید اول، همواره توجه شده است و محققان بسیاری بر آنها شرح یا حاشیه نوشته‌اند.



نشان بدهیم که دارای مقام عصمت است، به راحتی می‌توانیم شیخ را نشان بدهیم. موجود فوق‌العاده‌ای بوده است. درس‌های ما طلبه‌ها شنبه است تا چهارشنبه. شیخ وقتی که روز چهارشنبه درسش تمام می‌شد (با آن شاگردانی که ایشان داشتند، تقریباً نزدیک پانصدتا از شاگردانش مرجع تقلید شده‌اند، حالا شیعه که اغلب یک مرجع برایش علم می‌شده و دیگر نوبت به بقیه نمی‌رسیده) و جملات آخر درسش را می‌گفت، به شاگردانش می‌فرمود: امشب، فردا که پنج‌شنبه است و روز جمعه، حاج شیخ جعفر شوشتری کجا منبر می‌رود؟ اگر آدرس دارید، بدهید. من از شنبه تا چهارشنبه موعظه نشنیده‌ام و تاریک شده‌ام؛ می‌خواهم بروم و موعظه بشنوم.

## اولین واعظ و اولین مستمع در عالم

اگر سؤال بفرمایید اولین کسی که در این عالم موعظه را شروع کرده، چه کسی بوده که به او بگوییم اولین واعظ؟ «واعظ» یعنی موعظه‌کننده و نصیحت‌کننده. اولین واعظ در این عالم چه کسی بوده؟ آیا می‌دانید؟ می‌شناسید؟ خبر دارید؟

روایتی در جلد دوم «اصول کافی» هست که من با دیدن آن روایت، توانستم اولین واعظ را پیدا کنم و بدانم اولین واعظ که موعظه و نصیحت کرده، چه کسی بوده؟ روایت از امام صادق علیه السلام است. اولین واعظ پروردگار عالم بوده و اولین مستمع هم آدم علیه السلام.

موعظه خدا چه بوده؟ وقتی که آدم علیه السلام زندگی را شروع کرد در کره زمین، ظاهراً چهارتا موعظه به او کرد که یکی این بود: هرچه خوبی برای خود می‌خواهی، برای دیگران هم بخواه و دریغ نکن! دوست داری سیر باشی، گرسنه را سیر کن. دوست داری پوشیده باشی، برهنه را بپوشان. دوست داری از بیماری دربیایی، به بیماری که دارو ندارد، کمک کن تا او هم دربیاید! دوست داری دخترت را خوب شوهر بدهی، دختر آن که ندارد، خوب شوهر بده. هرچه خوبی برای خودت می‌خواهی، برای دیگران هم بخواه!



## موعظه پروردگار به حضرت عیسیٰ علیه السلام

مرحوم مجلسی روایتی را در جلد ۷۷ «بحارالأنوار» در همین خصوص نقل می‌کند. کتاب بحارالأنوار مجلسی در ۱۱۰ جلد، یعنی حدود ۵۵ هزار صفحه است. این ۵۵ هزار صفحه، یک کتاب مجلسی است. ایشان ۶۹ تا کتاب دیگر هم دارد که یکی از آن ۶۹ تا هم حدود سی هزار صفحه است. نمی‌دانید چه جانی برای حفظ این دین کنده شد و چقدر زحمت کشیدند تا این دین باقی بماند! ما راحت صبح از خواب بلند می‌شویم و نماز می‌خوانیم، به مسجد می‌آییم و خیلی هم پذیرایی و احتراممان می‌کنند. نیم‌ساعت تا یک ساعت مسائل الهی را گوش می‌دهیم؛ ولی برای بقای این مسائل الهی، خدا می‌داند دانشمندان، علما و دلسوزان ما چه زحمتهایی متحمل شده‌اند. بالأخره آنها هم دوست داشتند کربلا و مشهد بروند، زن و بچه‌شان را بیرون ببرند و استراحتی داشته باشند؛ ولی همه اینها را گذاشتند برای روز قیامت و نشستند، این‌همه زحمت کشیدند تا دین بماند.

چقدر قیمت دارد این حرف‌ها! مجلسی در جلد هفتاد و هفتم بحارالأنوار نقل می‌کند که خداوند به حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: صبح که از خانه می‌آیی بیرون، مثل خورشید باش و به همه جا بتاب! خورشید دریغ می‌کند از تابیدن که بگوید اینجا خانه جُهود، خانه مسیحی یا خانه کافر است، من نمی‌تابم؟! وقتی خورشید طلوع می‌کند، به همه خانه‌ها می‌تابد. تو هم همین طوری مثل خورشید باش و به همه بتاب! بالأخره حساب بندگان من که با تو نیست، بلکه حساب بندگان من در قیامت با من است؛ اما حالا فرض کن یک بنده هم دین ندارد، دارد از تشنگی می‌میرد، باید رهایش کنی که بمیرد؟ نه! مشکل دارد، باید رهایش کنی در آتش مشکل بسوزد؟ نه! همه این‌ها موعظه است.

## موعظه اهل بیت به دستگیری از بندگان خدا

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل میکند که «قضاء حاجة المؤمن»<sup>۱</sup> رسیدگی به نیاز و مشکل برادر مؤمنان «افضل من طواف» از طواف خانه خدا بالاتر هستش. از این نوع

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۹۴؛ «قضاء حاجة المؤمن افضل من طواف و طواف حتی عدّ عشرًا».



روایت ها در منابع مان زیاد داریم. یه روایت دیگه هم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که یک روزی با یه پیرمرد مسیحی برخورد می‌کنند، دقت کنید، پیرمرد مسیحی، که گدایی می‌کرد، حضرت تعجب کردند و با یک حالت ناراحتی و تشری فرمودند: وقتی جوان بود از او کار می‌کشیدید و حالا کار رسیده به این که باید گدایی کند؟!

### جمع آوری مواعظ الهی در کتاب «کلمة الله»

هرچه بدی برای خودت نمی‌خواهی، برای دیگران هم نخواه! این موعظه پروردگار به حضرت آدم علیه السلام بود. بعد هم موعظه خدا شروع شده است تا زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ادامه پیدا کرده. من زیاد دنبال موعظه‌های خدا در کتاب‌ها بوده‌ام. خدا خیرش بدهد! یک روحانی عرب که اسرائیل در تونس ترورش کرد، یک کتاب هشتصدصفحه‌ای به نام «کلمة الله» نوشته است. خیلی زحمت کشیده! این قدر لابه‌لای کتاب‌ها گشته تا تمام مواعظ خدا را پیدا و ثبت کرده، همه را هم با سند و از کتاب‌های معتبر نقل کرده است. پروردگار، هم موعظه‌ها و نصیحت‌های خیلی مهمی به انبیائش دارد و هم خیلی از موعظه‌هایش با این جمله شروع می‌شود: «یا بن آدم» ای فرزند آدم! بعد یک صفحه موعظه می‌کند. موعظه‌های خیلی عجیبی است که اگر آدم بخواهد خیر دنیا و آخرتش را واقعاً تأمین کند، با این موعظه‌ها می‌تواند تأمین کند.

### نخستین موعظه جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله

حالا برویم سراغ موعظه‌های جبرئیل که چه گفته است؟ امین وحی است و موعظه‌اش صددرصد صاف، پاک، ملکوتی، نورانی و الهی. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَجِبْرِئِيلَ عِظِي» رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: مرا موعظه کن! این یعنی ای بشر! هر که و هرچه هستی، تا آخر عمرت نیاز به موعظه و نصیحت داری.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۹۲.

جبرئیل در موعظه اولش عرض کرد: «عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ» هر جوری دلت می‌خواهد، زندگی کن؛ می‌خواهی خیلی خوب و پاک زندگی کن، می‌خواهی خیلی بد و ناپاک؛ می‌خواهی مجسمه عمل صالح باش، می‌خواهی مجسمه بدی‌ها باش. هر جوری که دلت می‌خواهد زندگی کنی، زندگی کن؛ اما یا رسول‌الله! یقیناً می‌میری و وقتی هم می‌میری، تمام نمی‌شود. تازه بعد از مردنت، حساب هر جوری که زندگی کرده‌ای، شروع می‌شود. تنها این را بدان که عاقبت می‌میری.

همه ما که می‌دانیم می‌میریم، این دیگر چه نصیحتی است؟! همه ما مردنی هستیم، اما «فَإِنَّكَ مَيِّتٌ» چه نصیحتی است؟! این خیلی نکته دارد! «فَإِنَّكَ مَيِّتٌ» یعنی تو هر جوری زندگی کنی، راه گریزی از پروردگار نداری و بالأخره گیر خدا می‌افتی؛ اما حالا خودت می‌دانی! اکنون چند آیه از قرآن راجع به مرگ برایتان بخوانم که اینها یادآوری است و این که بعد از مرگ چه خبر است؟

## مرگ برای همه مردم جهان

یک آیه، خطاب به کل مردم است که به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾<sup>۱</sup> یا رسول‌الله! چنگال مرگ گریبان‌ت را می‌گیرد و گریبان کل این مردم را هم می‌گیرد؛ نه وجود مقدس تو گریزی از مرگ دارد که عزیزترین مخلوق من هستی و نه این مردم کوچه و بازار گریزی از مرگ دارند. آن‌ها هم دارند می‌روند جلو که بیفتند در دهان مرگ. این برای عموم مردم است.

## فرار از مرگ، امری ناممکن و محال

یک آیه به این قلدرها، زوردارها و این صندلی‌دارها، رؤسای جمهور، پادشاه‌ها و اینهایی که خیلی باد دارند، می‌گوید: ﴿أَيُّمَاتِكُمْ يُؤْتِرُ كَمَا أَلَمْتُ﴾<sup>۲</sup> شما عاقبت به کام مرگ می‌افتید،

۱. زمر: ۳۰.

۲. نساء: ۷۸.





«وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» گرچه در مستحکم‌ترین کاخ‌های جهان زندگی کنید. خیال نکنید در آنجا به روی ملک‌الموت بسته است! نه، بسته نیست!

خدا به حضرت سلیمان عليه السلام سلطنت عطا کرد. ایشان برای اداره امور کارهایش به یک ساختمان نیازمند شد، اما جا نداشت. خیلی‌ها باید کمکش می‌دادند و باید کنار دستش بودند. به معمارهای زمان خودش دستور داد که یک ساختمان به‌دردخور بسازند، نه کاخ! انبیا اهل کاخ نبودند. دستور ساخت یک ساختمان حسابی قوی و به‌دردخور داد و سپرد که وقتی این ساختمان تمام شد، جارو کردید و تمیز شد، اولین بازدیدکننده کل این ساختمان باید خودم باشم. گفتند: چشم!

حالا عیبی ندارد که خودم تنها تماشا کنم و کسی دنبال من نباشد. قرآن می‌گوید: عصا هم دستش بود. وقتی گفتند ساختمان تمام شده، عصایش را برداشت و برای اولین بار با عصا وارد ساختمان شد. به عصا تکیه می‌داد و راه می‌رفت. بالأخره او هم بدن داشت و بدن هم درد، بیماری و ضعف دارد. عصا خوب است! وارد ساختمان شد. معلوم نیست ساختمان چندتا اتاق و سالن داشت. ایشان از در که آمد داخل، هنوز هیچ جای ساختمان را ندیده بود که دید یک موجود باوقار، سنگین و بادب همان اول ساختمان هست. به او گفت: شما با اجازه چه کسی به اینجا آمدی؟ گفت: با اجازه خودم. من برای رفتن به جایی از هیچ‌کس اجازه نمی‌گیرم. یک اجازه مطلق به من داده‌اند و می‌توانم همه جا بروم. من به اجازه خودم آمده‌ام اینجا. سلیمان عليه السلام گفت: برای چه آمده‌ای؟ اینجا برای کشور من است. من می‌خواهم اینجا را بازدید کنم و تا به حال هیچ جایش را ندیده‌ام. گفته‌ام هم کسی با من نباشد! گفت: شما وقتِ بودنتان در دنیا تمام شده است. من ملک‌الموتم و مأمورم جانتان را همین الآن بگیرم. دیگر مهلت هیچ‌گفت‌وگویی هم نداد و جانس را گرفت.

قرآن می‌گوید: این مأمورها دیدند که سلیمان عليه السلام روی عصایش تکیه داده است و هیچ حرکتی نمی‌کند. آن عظمتش اقتضا نمی‌کرد که جلو بروند و بگویند: آقا، بقیه‌اش را ببین و برگرد! بیا بیرون یا برو داخل! از روی احترام جرئت نداشتند، نه برای اینکه سلیمان عليه السلام آدم ظالم یا خشمگینی بود. خداوند در قرآن می‌گوید: به چندتا موربانه گفتم سریع عصا را



بجویید! از داخل، آن چوب محکم را شروع به خوردن کردند. خیلی سریع فقط پوست عصا ماند و چون عصا دیگر قدرت نداشت، سنگینی بدن سلیمان خُردش کرد (عصا دیگر پوک شده بود) و با صورت به زمین خورد.

مرگ به سراغ شما می‌آید، ﴿وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾<sup>۱</sup> هر جا باشید. بهترین و گران‌ترین بعضی آمپول‌ها می‌گویند ده بیست میلیون است و برای رؤسای جمهور و پادشاهان جهان مهم نیست که آمپول بشود بیست سی میلیون. کنار تختشان ده جور دکتر نشسته است، ده جور آمپول، ده جور شربت و ده جور کپسول، هوا و تنفس. به ملک‌الموت می‌گوید: برو باد این مردکِ مغرور را خالی کن و او را با خودت بیاور! نه دکترها می‌توانند کاری بکنند، نه آمپول‌ها و نه دواها. این داستان جنس دوپاست. حالا من و شما که چیز زیادی هم نداریم که مرگ برایمان تلخ باشد؛ یک خانه است و یک زن و بچه و دوتا نوه شیرین. اهل خدا و نبوت، اهل اهل‌بیت و گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام هم بوده‌ایم. ما بخواهیم بمیریم، چطوری می‌میریم؟

### مرگ در کلام ائمه معصومین علیهم السلام

#### الف) مرگ اراح و مرگ راح

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آقا! ما (شیعه‌های درست، نه اسمی) چطوری می‌میریم؟ حضرت صادق علیه السلام چه جواب عالی داده و چقدر زیباست! امام فرمود: مردم دو جور می‌میرند: یک مرگ مرگ «اراح» است و یک مرگ هم مرگ «راح». این یعنی چه؟ خود حضرت توضیح داده. مرگ اراحی این است که یک نفر در شهر می‌میرد، همه خدا را شکر می‌کنند و می‌گویند الحمدلله، سَقَطَ شِدًا! از شرش راحت شدیم. یا در خانواده می‌گویند خدا را شکر مُرد! کلکش کنده شد و راحت شدیم. یکی هست که وقتی می‌میرد، همه از دستش راحت می‌شوند؛ اما یکی هم هست مثل شما شیعیان ما که وقتی می‌میرد، زن،



بچه، نوه، رفیق، آشنا و دوست می‌زنند در سرشان و گریه، ناله و فریاد می‌کنند. درحالی‌که خودش با مُردنش برای ابد راحت می‌شود از این مقیدات، محدودیت‌ها و مشکلات. این مرگ راح است و او راحت می‌شود! امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید: حسن جان! جویری زندگی کن که روز مردنت خودت خندان باشی و دیگران برایت گریان باشند؛ اما جویری نمیر که همه خوشحال شوند و خودت بدحال باشی. این یک نوع مرگ است؛ آن هم یک نوع مرگ است.

### ب) شست‌وشوی مؤمنین با مرگ

امام جواد علیه السلام آمد بالای سر یک مریض. مرض این بیمار هم سخت بود و درد و ناله داشت. تا چشمش به حضرت جواد علیه السلام افتاد، شروع کرد بلندبلند گریه کردن. امام جواد علیه السلام فرمود: چرا چشمت به من افتاد، گریه می‌کنی؟ گفت: آقا! شما را دیدم، یاد برزخ و قیامت و اوضاع و احوال خودم افتادم، دارم گریه می‌کنم. چه کار کنم؟! امام فرمود: گریه نکن! شنیده‌ای که آدمی بیماری پوستی گرفته باشد و از نوک سر تا نوک پایش را تاول و زخم باشد؟ گفت: بله، یابن رسول‌الله! این بیماری هست. فرمود: اگر یکی به این شخص بگوید حمامی افتتاح شده است برای این طور بیمارها. این بیمار را ببرند در آن حمام و به قول ما، دوش را روی سرش باز کنند، چنان این بیماری پوستی و زخم‌ها را می‌شورد که پوستش می‌شود پوست روزی که از مادر به دنیا آمده است. این شخص چقدر خوشحال می‌شود؟ گفت: خوشحالی‌ش اندازه ندارد. فرمود: مرگ شما شیعیان ما شست‌وشوست. هیچ چیز نیست! برای چه گریه می‌کنی؟! آن کسی باید گریه کند که می‌خواهد صد برابر کوه دماوند گناه، ظلم، جنایت و بدی ببرد آن طرف. شما می‌خواهید چه چیزی ببرید آن طرف؟!

### ج) قرار گرفتن در بستر رحمت و مغفرت الهی

یکی خیلی گریه می‌کرد، زین‌العابدین علیه السلام فرمود: چه شده؟ گفت: جوانم مرده. فرمود: جوانت مرده، جوانت مثل خودت شیعه بود؟ گفت: بله! فرمود: این که گریه ندارد! جوانت

رفته است در آغوش رحمت و مغفرت پروردگار. این مرگ مرگ گریه‌داری نیست. برای چه به این شدت گریه می‌کنی؟! امیدت به پروردگار باشد که بجهات را در بستر رحمت و مغفرت قرار داده است.

## یادآوری مرگ به قوم یهود در قرآن

یک آیه هم هست خطاب به یهودی‌ها است. آن آیه اول، خطاب به همه بود و می‌گوید همه‌تان می‌میرید. آیه دوم، خطاب به این کله‌گنده‌ها، مغرورها، متکبرها، شاه‌ها و رئیس‌جمهورها بود که می‌گوید هر چقدر هم کاخ‌تان قوی و محکم باشد، می‌میرید. همین چند روز پیش در نجف، یک عراقی به من گفت (برادرش هم زمان صدام زندان بوده): چنان پروردگار عالم با صدام به نفرین شما ایرانی‌ها که خدا دوستتان دارد (چون می‌گفت ما می‌شنیدیم که شما روی منبرها، در جلسات دعای کمیل و ندبه چقدر گریه و نفرین کردید) کاری کرد که الآن یک جا به‌عنوان نمونه قبر ندارد. یک جا بعد از اعدام دفنش کردند؛ ولی بچه‌ها دو ساعت بعد رفتند، قبر را خراب کردند و جنازه را درآوردند. جلوی سی‌چهل تا سگ گرسنه انداختند و آنها را سیر کردند و تمام شد.

این آیه خطاب به آنهاست که این‌قدر سینه‌تان را سپر می‌کنید، شانه بالا می‌اندازید و باد در دماغتان می‌اندازید، جنازه‌تان را می‌دهم به سگ‌ها که بخورند. پستان می‌کنم. این آیه سوم که می‌خوانم، خطاب به این اسرائیلی‌هاست: ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾<sup>۱</sup> شما که فراری از مرگ هستید، گریبان‌تان را می‌گیرد «ثُمَّ تُرَدُّونَ» و بعد از مردن برمی‌گرداند. کجا برمی‌گرداند؟ «إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» به کسی که به تمام اعمال پنهان و آشکار شما آگاه است. «فَيَبْتَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» دانه‌دانه اعمال‌تان را به رختان می‌کشد و می‌گوید که شما این کارها را کرده‌اید.



## بدرقه کنندگان انسان در هنگام مرگ

ما داریم به طرف مرگ می‌رویم. این طور که در آیات و روایات درباره خودمان می‌بینیم، در مُردن سه چیز ما را بدرقه می‌کند و دنبالمان است. یکی رحمت خداست که ما را بدرقه می‌کند: ﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾؛<sup>۱</sup> یکی مغفرت خداست: ﴿تُرِيدُكَ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾<sup>۲</sup> غفران و آمرزش من شما را بدرقه می‌کند؛ یکی هم در سوره فصلت است که می‌فرماید فرشتگان رحمت من شما را بدرقه می‌کنند: ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾<sup>۳</sup> در بستر مرگ افتاده‌اند که ملائکه نازل می‌شوند. «أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ». شما حتماً این آیات را باورتان می‌شود. وقتی باور دارید که در مُردن ما رحمت و مغفرت و فرشتگان بدرقه‌مان می‌کنند، این مرگ دیگر یادش برای ما تلخ نخواهد بود. چه بسا شیرین و خوب است.

یک وصیت‌نامه دیدم که برای قرن هفتم است و خیلی جالب بود! آدم بزرگی در قرن هفتم، یعنی هشتصد سال پیش بوده که چهره‌اش الآن تقریباً جهانی است. به زن و بچه‌اش وصیت می‌کند و می‌گوید دنبال تابوت من گریه و ناله نکنید و در سر نزنید. دنبال تابوت من شادی کنید. چرا؟ چون بعد از مردنم، من از غربت درمی‌آیم و پیش دوستم پروردگار می‌روم.

در آمدن از غربت و رفتن پیش محبوب که عزاداری ندارد. برای من شاد باشید!

وقتی آدم قرآن را بفهمد، حداقل در درون خودش، دیگر مرگ پیش او گرگ نیست. وقتی خدا می‌گوید رحمت، مغفرت و ملائکه من مؤمن را وقت مردنش بدرقه‌اش می‌کنند، این خیلی مرگ زیبایی است!

تا فردا که ان شاء الله ادامه خواهیم داد، حرفم تمام. باز هم خدا به ما مهلت داده است که شب جمعه را درک کنیم. این خیلی نعمت است! خیلی‌ها دیروز، پریروز و پس‌پریروز مردند

۱. بقره: ۲۱۸.

۲. نساء: ۱۰۰.

۳. فصلت: ۳۰.

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

و امروز و امشب را دیگر درک نکردند. تمام درهای رحمت خدا در شب جمعه به روی مردم مؤمن و تائب باز است. امشب شب خداست و از آن طرف هم شب ابی عبدالله علیه السلام است، دوتا مایه دارد امشب: یک مایه الهی و یک مایه ولایتی دارد.



جلسه سوم

لغزش در انسان و جایگاه موعظه در

جلوگیری از لغزش





یکی از جملات زیبایی که در جلسه قبل شنیدید، این بود که اولین موعظه‌کننده بنا به یک روایت در کتاب «اصول کافی»، پروردگار مهربان عالم بود و اولین مستمعی هم که موعظه این موعظه‌کننده را شنید، آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود.

## تفاوت آفرینش انسان با فرشتگان

خلقت انسان با خلقت فرشتگان کاملاً تفاوت دارد. فرشتگان موجودات مجردی هستند. البته تنها آنها موجود مجرد نیستند. خداوند مخلوقات دیگری هم دارد که جزء مجردات هستند. بحث مجردات در فلسفه، عرفان و حکمت، بحث مفصل و گسترده‌ای است. کلمه مجرد، یعنی تنها؛ این که فرشتگان و بعضی از موجودات را می‌گویند جزء مجردات، به این معنا نیست که هر فرشته‌ای خودش به تنهایی مجرد زندگی می‌کند. معنی‌اش این نیست. مجردات یعنی تنهای از عوامل مادی. فرشتگان مثل ما بدن ندارند. ما مجرد نیستیم، بلکه موجود مرکب هستیم و وجودمان از دو بخش تشکیل شده است: یکی بدن، یکی هم جان و روان و روح. درحالی که فرشتگان موجودات توانمند نوری هستند که هیچ عنصر مادی در خلقت آنها به کار نرفته است و چون هیچ عنصر مادی در آنها به کار نرفته، از شهوات خالی هستند. شهوات یعنی چه؟ یعنی از خواسته‌های مادی خالی هستند. فرشتگان به زن، بچه، خوراک و عناصر دیگر مادی نیاز ندارند. آنها خالی از شهوات هستند، یعنی خواسته‌های مادی راهشان به طرف گناه به کل بسته است.



ما در قرآن مجید می‌خوانیم که پروردگار عالم می‌فرماید: امری که به فرشتگان می‌کنم، ﴿يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۱</sup> امر را درجا انجام می‌دهند؛ چون مانعی ندارند برای انجام امر و هیچ چیز جلودارشان نیست؛ مثلاً همسری باشد که خواسته‌اش با امر من مخالف باشد و این شوهر ساخته‌شده از عناصر مادی بخواهد امر مرا اطاعت کند، همسرش جلویش بایستد و بگوید: نه! نمی‌شود زکات یا خمس بدهی یا این واجب را انجام بدهی. همسری، بچه‌ای، پولی و کسب‌وکاری ندارند که مانعشان شود. خلقت وجودی خودشان هم در برابر امر پروردگار اصلاً مانع ندارد. همچنین در آیه دیگر دارد: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾<sup>۲</sup> اصلاً عصیان از امر خدا ندارند. لذا ما هیچ آیه یا روایتی را نمی‌بینیم که خداوند متعال موجودات مجرد را موعظه کرده باشد؛ چون نیاز به موعظه ندارند. موعظه‌های پروردگار مهربان عالم متوجه انسان است که ممکن است در راه اجرای مواعظ پروردگار به موانعی برخورد کنند.

### اعتراض ملائکه به پروردگار در خصوص خلقت انسان

علمای گذشته می‌گفتند وقتی پروردگار به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۳</sup> اراده من تعلق گرفته است که در زمین یک نایب‌مناب و جانشین قرار دهم، نه جانشین ذات و جانشین صفات. می‌خواهم موجودی خلق کنم که ظرفیت دارد و صفات من، مهر، گذشت، جود، سخا، صفا و پاکی در او تجلی کند. فرشتگان طبق آیه قرآن در سوره بقره، به پروردگار عرض کردند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» هنوز خدا اصلاً آدم ﷺ را خلق نکرده بود که ملائکه خبر می‌دهند و می‌گویند ما از این حقیقت خبر داریم و خودت هم خبر

۱. نحل: ۵۰.

۲. تحریم: ۶.

۳. بقره: ۳۰: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ سُبْحٌ مَحْمُودٌ وَتَقَدَّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾



داری. حالا به پیشگاه مقدس تو عرض می‌کنیم: می‌خواهی کسانی را در زمین قرار بدهی، «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» دست‌بردار از فساد نیست. «يُفْسِدُ» فعل مضارع است. فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد؛ یعنی هر روز، هر شب و هر ساعت می‌خواهد فساد کند و تباهی به بار بیاورد.

فساد به چه عمل و اخلاقی گفته می‌شود؟ فساد به عمل و اخلاقی گفته می‌شود که موافق با خواسته خدا نیست. من نماز نخوانم، در حد نماز نخواندندم مفسدم؛ روزه نگیرم، مفسدم؛ از مردم جنس بخرم و پول مردم را ندهم؛ مفسدم؛ تقلب کنم در جنس یا کلام یا سخن، مفسدم. فساد یعنی اعمالی که خلاف خواسته پروردگار عالم است.

ملائکه گفتند: می‌خواهی موجودی را در زمین قرار بدهی که مرتب فساد کند؟ «وَيُسْفِكُ الْمَاءَ» بی‌رحمی هم بکند و هم نوعان خودش را بکشد. گذشتگان می‌گفتند: هنوز که خدا آدم عليه السلام را خلق نکرده بود، از کجا فهمیدند این موجودی که می‌خواهد بعداً خلق شود، اهل فساد و اهل خونریزی است؟ آن‌ها می‌گفتند: ملائکه درک کردند این موجودی که خدا می‌خواهد خلق کند، مجرد نیست؛ بلکه مادی است و وجودش با عناصر مادی قاتی خواهد بود. عناصر مادی هم عناصر کون و فساد است. الآن درختی در بهار سبز می‌شود که این «کون» و وجود است. بعد خشک می‌شود که این فساد است. آب الآن در حوض خیلی زلال و خوش‌گوار است، اما وقتی یکی دو ماه بماند، خاکشیر می‌گیرد، رنگش عوض می‌شود و بو می‌گیرد. این می‌شود فساد. «کون» همان آب زلال است و وقتی آب بو گرفت و تغییر رنگ داد، می‌شود فساد.

بله! تو می‌خواهی موجودی را سالم خلق کنی، موجودی که کون و وجودش (چون تو داری خلقت می‌کنی) دارای سلامت است؛ ولی این موجود، چون قاتی با امور مادی است و بدن دارد، لذت و درد دارد، خوشی و ناخوشی دارد، این فساد است. چه کسی می‌خواهد جلوی شهوات این موجود مفسد را بگیرد؟

## پاسخ پروردگار به اعتراض فرشتگان

خدا جواب مهممی به فرشتگان داد، اما آنها حرف خدا را نفهمیدند؛ چون به پروردگار گفتند: ﴿لَا عَلِمْنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾<sup>۱</sup> همه دانایی و دانش ما همان مقداری است که تو به ما آموختی و ما علم دیگری نداریم. جوابی که پروردگار داد، این بود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup> شما یک روی سکه این موجودی را که دارم خلق می‌کنم، می‌بینید و می‌گویید او موجودی مادی است. عناصر مادی هم وقتی که حیات به آن بدهند، پر از خواسته می‌شود. موجودی که داری خلق می‌کنی، موجودی است که «می‌خواهد» و این «می‌خواهد»ش هم بدون قید و شرط است. حالا یکی می‌گوید پول می‌خواهم. او می‌خواهد و خواستش هم درست است. مقید می‌خواهد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ»<sup>۳</sup> یا می‌گوید: «أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ»<sup>۴</sup>. این «می‌خواهد» میدان‌دار نیست، بلکه مقید است. پول را دوست دارد. خدا هم ایرادی ندارد به این محبتش. بعد هم می‌گوید من پول مقید می‌خواهم؛ یعنی حلالش و آنچه تو رقم بزنی، می‌خواهم. حرامش را نمی‌خواهم. این خواسته خیلی عالی و باارزش است!

## نگاه تک‌بعدی ملائکه به خلقت انسان

اما ملائکه یک روی سکه را فقط می‌دیدند؛ یعنی جنس این موجودی که دارد خلق می‌کند، جنس «می‌خواهم» بی‌قید است. آن‌ها دیگر این قید را درک نکردند. حالا پول می‌خواهد. از

۱. بقره: ۳۲.

۲. بقره: ۳۰.

۳. مفاتیح‌الجنان، رساله باقیات‌الصالحات، باب چهارم، دعاهای وارده برای رزق‌وروزی.

۴. الامالی (للسدوق)، النص، ص ۳۸۸: «... عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ دِينًا كَانَ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ قُلِ اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَلَوْ كَانَ عَلَيْكَ مِثْلُ صَبِيرٍ دِينًا قَضَى اللَّهُ عَنْكَ وَصَبِيرٌ جَبَلٌ بِالْيَمَنِ لَيْسَ بِالْيَمَنِ جَبَلٌ أَجَلٌ وَلَا أَعْظَمُ مِنْهُ».



کجا؟ وقتی می‌گوید «می‌خواهم» و جنسش هم یک جنس مادی است، می‌گوید از هر جا که می‌خواهد باشد. من به کانالش کار ندارم، فقط پول را می‌خواهم. کانالش رشوه، ربا، دزدی، اختلاس یا ارث خواهر و برادر است. من به این‌ها کاری ندارم! به من چه که ارث است! به من چه که پول ملت و بیت‌المال است؟! این‌ها به من چه! آنچه برای من مهم است، خود پول است؛ حال از هر جا می‌خواهد باشد. من لذت می‌خواهم!

خدا می‌خواست این موجود را همراه با غریزه جنسی خلق بکند؛ ولی ملائکه یک روی سکه را می‌دیدند و می‌گفتند اینها از آنهایی هستند که به خاطر عنصر مادی‌شان می‌گویند ما لذت می‌خواهیم! حالا به چه وسیله فراهم شود، وسیله‌اش را کار نداریم؛ زناست یا غیر زناست و یا کارهای دیگر است. من لذت می‌خواهم، از هر جا می‌خواهد باشد. این لذت قید ندارند؛ چون پای امر مادی در میان است. آن‌ها آن روی سکه را نمی‌خواندند؛ چون خودشان هم به پروردگار گفتند: ﴿لَا عَلْمَ لَنَا﴾<sup>۱</sup> اگر ما می‌گوییم ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يُسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾<sup>۲</sup> علم ما این مقدار است.

ملائکه نمی‌دانستند که همین موجود دارای غریزه جنسی و به قول مردم، دارای شهوت، با این فشار سنگین غریزه جنسی هستند که با زاری و تضرع به پروردگار می‌گویند: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾<sup>۳</sup> ما زن می‌خواهیم! این خواسته خواسته درست است. چه زنی می‌خواهیم؟ «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا» همسری که تو برایمان رقم بزنی؛ یعنی ما یک خانم پاک‌دامن، باعفت، با وقار و با تربیت الهی می‌خواهیم. «وَ ذُرِّيَّتَنَا» و نیز فرزندان (دختر و پسر) می‌خواهیم که این بچه‌ها از نظر اخلاق، رفتار و کردار در دنیا و آخرت مایه دل‌خوشی ما باشند. برای ما رنج نداشته باشند و عذاب ندهند به ما. روز قیامت ما را سر به زیر نکنند. ما چنین فرزندان می‌خواهیم که دل‌خوشی برای ما داشته باشند. بعد ما می‌خواهیم خودمان، زلمان و بچه‌هایمان پیشوایان اهل تقوا باشند.

۱. بقره: ۳۲.

۲. بقره: ۳۰.

۳. فرقان: ۴۷.

این مسئله خیلی عجیبی است که نمی‌گویند پیشوایان ناس، بلکه می‌گویند «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» خودمان، زمان و بچه‌هایمان پیشوایان پرهیزکاران عالم باشیم. ملائکه نمی‌توانستند این را در کتاب وجود انسان بخوانند. جواب خدا هم به ملائکه این بود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> درباره این موجودی که می‌خواهم خلق کنم، آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید. ملائکه هم نفهمیدند که خدا چه می‌گوید؟ چه وقتی فهمیدند خدا چه گفت؟ از این موجود مادی چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. چه وقتی فهمیدند؟

### علم ملائکه به فساد انسان در زمین

این مطلبی که دارم برایتان می‌گویم، شاید بیشترتان نشنیده باشید. در کتاب «کامل‌الزیارات» است که ۱۲۰۰ سال قبل نوشته شده. از مراجع بزرگ، فقها، علما، نویسندگان و گویندگان باسوادمان، هیچ‌کس را در این ۱۳۰۰ سال نداشته‌ایم که انگشت بگذارد روی یک مطلب این کتاب و بگوید این ضعیف است یا درست نیست. تنها کتابی که چنین مصونیتی دارد، این است. حتی کتاب شریف «کافی» هم مصونیتش به قدرت کامل‌الزیارات نیست؛ چون من خودم وقتی اصول کافی را ترجمه می‌کردم، از چهار هزار روایت، یک روایتش را در پاورقی نوشتم این روایت صددرصد ساختگی و دروغ است و از اهلیت نیست. بالأخره هم این قدر دنبالش کردم تا پیدا کردم که این روایت را گروه پست خائن مرجئه سال‌ها بعد از تألیف کافی در حاشیه کتاب‌های خطی‌شان نوشته‌اند. بعد که خواسته چاپ شود، در اصل کتاب وارد کرده‌اند؛ اما کامل‌الزیارات چه کتابی است!

امام صادق علیه السلام در این روایت می‌فرماید: وقتی فرشتگان گفتند می‌خواهی موجودی را خلق کنی که در زمین همواره فساد کند و خون مردم را بریزد. اگر منظور تسبیح و تقدیس است، «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»؛ خداوند فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (حالا می‌گویم فرشتگان متوجه نشدند، ما داریم آیه را معنی می‌کنیم) ارزش‌هایی را از این



جنسی که می‌خواهم خلق کنم. این جنس در روی زمین، مثل تمام رویدنی‌هاست. مگر در زمینی که گندم به این پاکی، پرمصرف و پیرانرژی را می‌کارند، علف هرز در نمی‌آید؟ مگر یک‌دانه از این ساقه‌ها پوسیده نمی‌شود؟ مگر یکی از ساقه‌ها زرد و خشک نمی‌شود؟ آفتاب هم می‌خورد و هفته به هفته هم آب می‌دهند؛ اما در این یک میلیون ساقه، ده‌تایش هم هدر می‌رود. حال در این میلیاردها انسان، چند میلیارد هم با گوش‌ندادن به حرف خدا، نگذاشتند وجودشان آبیاری شود و علف خشک، خبیث و زرد و بی‌نتیجه شدند. این در قرآن است: ﴿كُشِبَرٌ حَبِيبَةٌ أُجْتُتُّ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾<sup>۱</sup> کره زمین خاکش پُرقیمت، خورشیدش پُرقیمت، هوایش پُرقیمت، آب قنات و چاهش هم پُرقیمت؛ اما خدا می‌گوید: در همین کره زمین با همین خورشید، همین آب‌وهوای لطیف، علف‌هایی هم درمی‌آید که بی‌ریشه است. «ما لَهَا مِنْ قَرَارٍ» تا یک باد می‌آید، علف را بلند می‌کند و می‌برد، هر جا که باد هست، در یک زباله‌دانی می‌اندازد. این هم هست.

فرشتگان فقط این علف هرزه‌ها را می‌دیدند؛ اما آن ارزش‌ها را نمی‌دیدند. عده‌ای هم در این انسان‌ها هستند که آدم‌های بسیار منظم، باتربیت، باادب، باکرامت و بافضیلت هستند. این را به ملائکه گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

### تجلی «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» در گودال قتلگاه

پروردگار چه وقتی این آیه را برای فرشتگان معنی کرد؟ ما نمی‌دانیم از تاریخ خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا روز معنی کردن این آیه چند هزار سال یا چند میلیون سال گذشت! امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: بعد از ظهر عاشورا که ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ در گودال بود، جلوی چشمش ۷۱ بدن قطعه‌قطعه، آن طرف هم صدای ناله زن و بچه، صورتش را آرام روی خاک گذاشت و شروع به عشق‌بازی با معشوق ازل و ابد کرد و عرض کرد: «إِلَهِي رِضِّي بِقَضَائِكَ»<sup>۲</sup>. خدا به

۱. ابراهیم: ۲۶.

۲. مقتل‌الحسین مقرر، ص ۷۵۳.

فرشتگان فرمود: آن «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> که به شما گفتم، اکنون در گودال افتاده است. نگاهش کنید! این انسانی که بدن مادی و شهوت دارد، عنصر مادیت در وجودش آفریده شده، کشش‌های غلط نامعقول جهات مادی را در خودش صفر کرده و تمام وجودش توحید و ارزش است. این «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» است. حالا قانع شدید که من گفتم می‌خواهم در زمین جانشین بگذارم؟ جانشین یعنی چه؟ این جانشین است.

### موعظه، کنترل‌کننده انسان در برابر لغزش‌ها

حالا این که اوج کار است. بین مفسدین (که ملائکه گفتند همواره می‌خواهند فساد کنند و آدم بکشند) و ابی‌عبدالله علیه السلام و یارانش، مردمی هم هستند مسلمان و مؤمن؛ ولی نه مثل ابی‌عبدالله علیه السلام مصونیت کامل دارند که فساد حمله نکند به آنها، نه مثل مفسدین بی‌مصونیت هستند. حدی از مصونیت ایمانی دارند، ولی احتمال اینکه به خطر و ضرر بخورند، زیاد است. آنچه مهار می‌کند اینها را از اینکه در فساد و خطر و حرام نیفتند، موعظه است.

خدا این قدر بندگانش را دوست دارد که خودش اولین موعظه‌گر شد و اولین مستمع موعظه هم حضرت آدم علیه السلام است. این قدر هم جایگاه نصیحت و موعظه والا و باارزش است که صدوق در روایتی چنین نقل می‌کند: «نزل جبرئیل علی النبی»<sup>۲</sup>. دو روز قبل متن روایت را شنیدید، اما به تفسیرش نرسیدیم. جبرئیل آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله. همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل افتاد، هیچ حرفی را شروع نکرد و به جبرئیل فرمود: «عظنی»<sup>۳</sup> من را موعظه کن! این نشان‌دهنده جایگاه موعظه است! موعظه کنترل‌کننده است. من ممکن است چندتا لغزش داشته باشم و دارم هم لغزش‌هایم را ادامه می‌دهم. پای یک منبر در یک مسجد یا

۱. بقره: ۳۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۷.





مجلس می‌آیم و یک عالم دلسوز، ربانی و بی نظری شروع می‌کند به موعظه کردن؛ خطرات گناه را در دنیا و خطرات قیامتی آن را می‌گوید. این در من اثرگذار است. قرآن می‌گوید: «وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> اگر کسی بگوید موعظه اثر ندارد، دروغ می‌گوید. این حرف خداست!

مردمی که بین ابی‌عبدالله علیه السلام و گنهکاران حرفه‌ای قرار دارند، طایفه سوم هستند. یک طرف، معصومین هستند و یک طرف هم مجرمان حرفه‌ای. بین این مجرمان و معصومین هم (رودربایستی ندارد) ما هستیم. ما نه قدرت عصمت معصومین را داریم و نه پُرویی مجرمان را. ما نه بنده پرروی بی‌حیایی هستیم و نه دارای مقام عصمت. به‌خاطر افتادن ما امکان دارد یا قراردادن ما در خطر مسلم است. موعظه نمی‌گذارد به خطر بیفتیم یا اگر بیمار گناهیم، ما را درمان می‌کند. خدا می‌فرماید: «قَدْ جَاءَ تَكْرِمًا مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»<sup>۲</sup> موعظه از جانب من پروردگار، مدبر و مالکتان آمده است. موعظه خدا هم کل قرآن است. کار این موعظه چیست؟ «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» این بیماری‌های درونی‌تان را درمان می‌کند. موعظه شما را از حسد، کبر، حرص، غرور، غفلت و بی‌خبری نجات می‌دهد و زنگ بیدارباش است. بعد از اینکه شما موعظه من را گوش دادید و درمان شدید، چه می‌شود؟ «وَهُدًى» هدایتان می‌کند به راه خدا «وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» و درهای رحمت مرا به رویتان باز می‌کند که مؤمن هستید؛ نه مثل انبیا و ائمه معصوم هستید و نه مثل مجرمان حرفه‌ای. شما میان این دو هستید.

یک بار دیگر آیه را گوش دهید. رده‌بندی مطالب آیه چقدر زیباست! آیه می‌فرماید: «قَدْ جَاءَ تَكْرِمًا مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى» موعظه شما را می‌آورد در صراط مستقیم «وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» و شما مردم مؤمن را مورد رحمت من قرار می‌دهد.

۱. ذاریات: ۵۵.

۲. یونس: ۵۷: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْرِمًا مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ».

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

این است جایگاه موعظه که پیغمبر ﷺ به آن با عظمتی، به جبرئیلی که مادون خودش است (از نظر مقامی، جبرئیل پایین تر از پیغمبر است)، به او می گوید «عِظْنِي» من را موعظه و نصیحت کن. این موعظه چقدر مهم است!



جلسہ چہارم

سہ گروہ مخاطبان معجزہ و موعظ



## خبر پروردگار از آثار تداوم گناه در انسان

پروردگار عالم می‌فرماید: گروهی از ابتدای زندگی انسان در کره زمین تا امروز، اهل مؤمن شدن و سپاسگزار نعمت‌های حق نیستند. چند بار در قرآن فرموده که قدرت هوای نفس و فشار گناهانشان گوششان را از شنیدن حق کر کرده، چشمشان را از دیدن حق کور کرده و زبانشان را از پرسیدن از حق لال کرده است. این‌ها آثار تسلیم‌بودن به خواسته‌های نامشروع و تداوم گناه است. به یک نقطه‌ای می‌رسند که هرگز توبه نمی‌کنند و از اعمال و رفتار و عقاید خلافشان بر نمی‌گردند. این خبر پروردگار است: ﴿صُمُّوا بِنِعْمَتِي فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>۱</sup>

این قدر ظلمتشان قوی و سنگین است که در یکی از آیات قرآن می‌فرماید: اگر خیری در آنها می‌دیدم، کمک و یاری‌شان می‌کردم؛ اما خیری ندارند و دیگر تبدیل به شرّ محض شده‌اند.

### کتمان حقیقت توسط شرورین و منکرین پروردگار

خدا که رحمتش، لطفش و احسانش را دریغ نمی‌کند و بخل در وجود مقدّس او وجود ندارد؛ اما این‌ها خودش را از شایستگی دریافت رحمت پروردگار محروم کرده‌اند. حرف‌های خیلی بی‌ربطی هم می‌زنند؛ هم در برابر وحی خدا، هم در برابر انبیاء، هم در برابر

۱. بقره: ۱۸.

ائمه طاهرین و هم در برابر عالمان دلسوز ربّانی. جالب این است که خداوند حرف‌هایشان را هم در قرآن نقل کرده است؛ مثلاً در قرآن مجید آمده: وقتی که موسی بن عمران برای هدایت فرعونیان، هم سخن منطقی و کلام حق گفت و هم به‌تنهایی نه تا معجزه نشان داد (خدا هر نه تا را در قرآن بیان فرموده)، یک معجزه کافی بود از نه تا معجزه که کلّ مردم زمان را به خدا پیوند بدهد و مؤمن بشوند. آن معجزه هم عصا بود.

این عصا هم عصای هنرمندانه‌ای نبود که یک خراط در مدین شغلش عصاصازی بوده باشد و یک عصای دسته‌دار میزان مرتب شکل‌دار رنده‌کرده نقاشی‌شده ساخته باشد و موسی علیه السلام خریده باشد. آن هشت سالی که بنا بود برای حضرت شعیب علیه السلام چوپانی بکند، معمولاً چوپان‌ها برای راندن گوسفندها یا ریختن برگ‌های خشک درخت، شاخه خشکی را از یک درخت خشکی می‌کنند که این شاخه محکم باشد و بشود به راحتی دست گرفت. موسی علیه السلام هم چنین چیزی، یعنی یک چوب خیلی معمولی دستش بود. خدا در سوره طه می‌فرماید که در ابتدای ورودش به منطقه سینا به او گفتیم: ﴿وَمَا تَأْتِيكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾<sup>۱</sup> چیست در دست؟ موسی علیه السلام گفت: ﴿هِيَ عَصَاي﴾<sup>۲</sup> پروردگارا! یک چوب دستی است. «أَتَوَكُّؤُا عَلَیْهَا» یک جا که لازم است خیلی بایستم و خسته‌ام، به آن تکیه می‌دهم تا به سر زانوهایم فشار نیاید. «أَتَوَكُّؤُا عَلَیْهَا وَأَهْشُ بِهَا عَلَی غَمَمِي» همچنین با تکان دادنش گوسفندها را می‌رانم و یک ضربه به شاخه درخت می‌زنم تا این برگ‌هایی که زرد شده، بریزد و گوسفندها بخورند. «وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرِي» هدف‌های دیگری هم برای این چوب دستی من هست که دیگر حالا بیان نکرد.

بعضی‌ها می‌گویند: جناب کلیم‌الله! خدا به تو گفت این چیست در دست؟ یک کلمه می‌گفتی عصا. این‌همه توضیح نمی‌خواست؛ آن هم در محضر پروردگار که می‌دانست! جواب زیبایی داده‌اند و گفته‌اند: خیلی از حرف‌ها بین عاشق و معشوق معلوم و روشن

۱. طه: ۱۷.

۲. طه: ۱۸.

است؛ ولی اقتضای عشق این است که عاشق با معشوقش طولانی حرف بزند. موسی علیه السلام عاشق بود؛ عاشق حقیقت و حق بود.

بعد پروردگار به او فرمود: «**الْقَهَّاءِ يَا مُوسَى**»<sup>۱</sup> این چوب را ببنداز و پرتش کن! امر پروردگار را اطاعت کرد و چوب را انداخت. «**فَاِذَا هِيَ حَيْهٌ تَسْعَى**»<sup>۲</sup> درجا دید همین که چوب افتاد زمین، تبدیل به اژدهایی شد زنده که می‌دمد. موسی علیه السلام اژدها را ندیده بود. هیولای خیلی عجیبی به نظرش آمد. او کاری به خدا نداشت که بگوید برای چه این کار را کردی؟ هر کسی خطر می‌بیند، عقب می‌کشد خودش را از خطر. موسی علیه السلام هم برای حفظ جان خودش پشت کرد به وادی سینا که برود، خطاب رسید: موسی! انبیا در پیشگاه من وحشت برشان نمی‌دارد. برگرد و آن را بگیر!

تا پوست دست موسی علیه السلام به این اژدها خورد، تبدیل به همان چوب اولیه شد. تمام جادوگران دربار فرعون وقتی اولین بار این جریان را دیدند، فهمیدند که این کار کار جادوگری نیست. اصلاً این کار جزء قواعد جادوگری نیست و جادوگر نمی‌تواند هیچ چیزی را زنده کند. جادوگر می‌تواند خدعه‌ها و فریب‌هایی را در ابزار جادو ایجاد کند که مردم را به تعجب وادارد یا بترساند. آنها دیدند که این کار موسی علیه السلام ابدأ جزء قواعد جادو نیست. همه دیدند و همین یک معجزه کافی بود که بی‌دین دیندار شود؛ ولی فرعون به درباری‌ها و مردمی که دعوت شده بودند برای اینکه با موسی معارضه شود، گفت: این جادوگر خیلی فوق‌العاده‌ای است! با این حال، خود جادوگرها گفتند: اصلاً این اژدهاشدن چوب در چهارچوب سحر نیست و هر چند تا که بودند (چهل، پنجاه یا هفتاد تا)، بی‌استثنا ایمان آوردند. جادوگران بسیار زبردست و قوی‌ای بودند و طبق آیات قرآن، هم خودشان مطمئن بودند که بر موسی علیه السلام پیروز می‌شوند و هم فرعون مطمئن بود که به‌وسیله این هنرمندان بر قدرت بر موسی علیه السلام پیروز می‌شود.

۱. طه: ۱۹.

۲. طه: ۲۰.

این شصت هفتاد تا وقتی دیدند که این چوب اژدها شد، حالا یک طرف، اژدها شده و یک طرف هم هرچه ابزار جادوگران در میدان بود، همه را بلعید. تپه بزرگی از ابزار جادوگری (طناب، چوب، جیوه و ابزار دیگر) آورده بودند که با هر کدامشان یک نوع جادوگری کنند. جادوگرها دیدند که از یک طرف، چوب تبدیل به موجود زنده بزرگی شد و شتاب در حرکت دارد؛ از یک طرف هم دیدند لب پایش را گذاشت زیر این کل ابزار و لب بالایش را گذاشت روی اینها، یک لقمه کرد و بلعید. فرض کنید اینها صد کیلو ابزار جادوگری آورده بودند. خود این اژدها که چهارصد پانصد کیلوست، این صد کیلو را هم بلعیده است و مثلاً ششصد کیلو شده. بعد موسی آمده، دست گذاشته روی گردهاش و همان چوب اولیه شده است. آن صد کیلو ابزار (طنابها، چوبها، قوطیها و جیوهها) کجا رفت و چطور این اژدهای چهار صد پانصد کیلویی، مثلاً دوباره شد یک چوب پنج سیری!

جادوگران فهمیدند که این مرد به جای دیگری وصل است و کاری به علم سحر ندارد. خداوند می فرماید: تمام این جادوگران با انصاف، آدمهای فهمیده و عاقل روی خاک به حال سجده افتادند و همه شان با آن صدایی که پاک شده بود، گفتند: ﴿أَمْتَابِ رَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾<sup>۱</sup>؛ اما فرعون جزء همانهایی بود که ﴿صُرُّكُمْ عَتَىٰ فَهَمْ لَا يُرْجَعُونَ﴾<sup>۲</sup> به جادوگران گفت: بزرگ و رئیس شما که رئیس همه جادوگران و چشم بندهاست، این موسی است. شما پنهان از چشم من، برای جادوگری در کلاس او شرکت کرده اید.

آدم بی شعور! چوب وقتی تبدیل به موجود زنده شود، این که جزء قوانین سحر نیست. این هفتاد هشتاد تا جادوگر بسیار توانمند می گویند این مسئله از مقوله جادو نیست، باز تو می گویی جادوست. موسی هم بزرگتان است که دور از چشم من، پیش او جادوگری یاد گرفته اید؟!

این معنی «لَا يُرْجَعُونَ» است. در دنیای ما نیز از این «لَا يُرْجَعُونَ»ها خیلی زیاد است. همه ما هم در قوم و خویش هایمان داریم که نه نصیحت گوش می دهند، نه به حرام و حلال توجه

۱. طه: ۷۰: ﴿قَالَتِ الْمَسْحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا أَمْتَابِ رَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾

۲. بقره: ۱۸.





می‌کنند و نه دل‌سوزی‌های شما و ما را مورد نظر قرار می‌دهند. هرچه می‌گویید، نه نماز می‌خوانند و نه روزه می‌گیرند. آیات، روایات، حکایات و عبرت‌ها اصلاً در آنها اثر ندارد.

## راهکار قرآن در خصوص رفتار با معاندین و منکرین پروردگار

این مقدمه‌ای که شنیدید، فقط برای این یک کلمه بود: موعظه در اینها اثر ندارد و اثر نمی‌کند. حالا که موعظه اثر نمی‌کند، چه کارشان باید کرد؟ خواهرم، برادرم، عروس برادرم یا عروس خودم است، موعظه در او اثر نمی‌کند و اصلاً بنای قبول کردن ندارد، درونش دچار تاریکی متراکم شده است و این تاریکی جلوی گوش، چشم و زبان را گرفته. چه کار باید کرد؟ من جواب این را برایتان بیان می‌کنم که چه کارشان باید کرد. در ضمن یک داستان دیگر هم باید بگوییم.

این‌هایی که گفتم، از سوره طه در قرآن بود. خودتان هم می‌توانید سوره را ببینید. اوایل سوره است. داستان عجیبی هم از «نهج‌البلاغه» برایتان بگوییم که واقعاً آدم می‌ماند. امیرالمؤمنین علیه السلام یک خطبه دارد که خیلی مهم است! این خطبه جزء درس‌های قم من برای طلبه‌ها بود. یک سال هم طول کشید که یک‌سوم خطبه تفسیر شد و بقیه‌اش ماند.

این داستان برای غریبه‌ها و بیگانه‌ها نیست. حضرت می‌فرماید: قوم و خویش‌های خودمان (عمو، دایی، خاله‌زاده، عموزاده، دایی‌زاده) که پیغمبر صلی الله علیه و آله بین اینها به دنیا آمده بود و زمان شیرخوارگی، نوجوانی و جوانی‌اش را دیده بودند. خود اینها از بس ارزش و امتیاز و خوبی در پیغمبر صلی الله علیه و آله دیده بودند، قبل از مبعوث شدن به رسالتش، لقب «امین» به او دادند. این لقب در عربستان نبود؛ چون در عربستان، غارت و قتل، خیانت و نه‌جور ازدواج نامشروع، ربا، عرق‌خوری و قماربازی رواج داشت. این‌ها حتی ایامی که هوا گرم نبود و بهاری بود، نردبان می‌گذاشتند و می‌رفتند روی پشت بام کعبه، عرق‌خوری و قماربازی می‌کردند. اصلاً هیچ‌کس را نمی‌شد بگویی «امین». همه خائن بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله چقدر ارزش نشان داد که اینهایی که غرق در انواع گناهان بودند، اسمش را گذاشتند امین.

پیغمبر ﷺ تا قبل از بعثت خیلی رنج می‌برد، اما مأمور به دعوت نبود. کارهای عجیبی داشتند! مثلاً بعد از ظهرها در ایام طواف، مردها لخت مادرزاد می‌آمدند طواف. هوا که گرگ‌ومیش بود، زن‌ها لخت مادرزاد برای طواف می‌آمدند. رسول خدا ﷺ موقع طواف اینها نمی‌رفت مسجد الحرام؛ ولی رنج می‌برد از دست این جنس دو پا.

حالا مبعوث به رسالت شده و مردم را دعوت به خدا می‌کند؛ دعوت به قیامت، دعوت به درستی‌ها و دعوت به اخلاق حسنه. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: قوم خویش‌ها و نزدیکان ما که کاملاً پیغمبر را می‌شناختند، گوش نمی‌دادند و پیغمبر را مسخره می‌کردند. روزی همین قوم و خویش‌های نَسَبی که هم‌خون و هم‌گوشت و هم‌پوست بودند، آمدند پیش پیغمبر ﷺ و گفتند: درک ما این است که تو خیلی دلت می‌خواهد دعوت تو را قبول کنیم و مؤمن بشویم، از بت‌ها دست برداریم و رو به جانب خدای یکتا کنیم. فرمود: خیلی دلم می‌خواهد؛ چون مسیر شما به سوی جهنم است و من می‌خواهم همه‌تان بروید بهشت. گفتند: اگر دلت می‌خواهد ما مؤمن بشویم و خدا، تو، قرآن و احکامات را قبول بکنیم، همین جا که نشسته‌ای، به درخت خرمایی که سر چهل پنجاه متری است، بگو تا همین جا بیاید!

این دیگر معجزه می‌شد! جابه‌جا کردن درخت به این است که چاله بکنند و ریشه‌ها را آزاد کنند، طناب ببندند و درخت را بکشند جای دیگر. حالا این درخت به خواست اینها می‌خواهد بیاید جلو، باید زمین را بشکافد، نیفتد و کج نشود، تا جلوی پیغمبر ﷺ بیاید. خدا به حضرت اجازه داد که این کار را بکند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: درخت آمد و شاخ و برگ‌هایش روی صورتمان بود. گفتند: این درست شد. حالا بگو از وسط کاملاً نصف شود. حضرت گفت: درخت، نصف شو! درخت نصف شد. گفتند: حالا دو تکه را به هم بچسبان! حضرت گفت: درخت، به حالت اولیه برگرد! دوباره همان نخل خرما شد. گفتند: حالا بگو برگردد سر جایش! درخت هم برگشت سر جایش. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: کل آنها از جا بلند شدند و گفتند: جهان تا حالا جادوگر مثل تو ندیده است!



آیا می‌شود این‌ها را موعظه کرد؟ نه! چه کارشان باید کرد؟ قرآن به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «ذَرُهُمْ»<sup>۱</sup> رهایشان کن و نرو سراغشان! دیگر به آنها چیزی نگو! نصیحت و دعوتشان نکن! وقتی رهایشان کنی، چه کار کنند؟ «فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» بگذار در این بازیگری‌ها، جهل، بی‌خردی، کبر و تاریکی‌شان بازی کنند. این‌ها نمی‌توانند از دسترس قدرت من خارج شوند و جای دیگری بروند که به چنگ من نیفتند. این‌ها در سیطره حکومت من هستند. «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ»<sup>۲</sup> این‌ها بعد از مردنشان می‌آیند به طرف دادگاه‌های من. «ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ»<sup>۳</sup> آن وقت مو را از ماست در حقشان می‌کشم.

پس وقتی شما درک کردی که یک قوم و خویشت اصلاً حاضر به تواضع در برابر حق نیست، دیگر وظیفه‌ای نداری و رهایش کن! این یک گروه است.

### عامه مردم، مخاطب موعظه‌های پروردگار به انبیا

یک گروه هم در این دنیا، انبیا و اولیا، ائمه طاهرين، مردان الهی و چهره‌های ربّانی هستند. آن‌ها اصلاً به انحراف دچار نمی‌شوند که نصیحتشان کنیم؛ ولی من به نظر می‌آید پروردگار مهربان عالم که انبیائش را موعظه کرده، در حقیقت با یک نفر که حرف زده، با کلّ مردم عالم حرف زده است. شما در قرآن مجید می‌بینید که خدا چند بار به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ»<sup>۴</sup> به شخص پیغمبر ﷺ می‌فرماید و خطاب به یک فرد است. واقعاً رسول خدا ﷺ نماز را کم می‌گذاشت یا فراری از نماز بود که پروردگار عالم به این محکمی می‌گوید «أَقِمِ الصَّلَاةَ»؟ در واقع، به این معناست که ای امت، «أَقِمِ الصَّلَاةَ»!

۱. أنعام: ۹۱.

۲. غاشیه: ۲۵.

۳. غاشیه: ۲۶.

۴. إسرائ: ۷۸: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِنُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسْقِ الْيَلِّ وَقَوْمِ الْفَجْرِ أَنْ الْقَجْرُ أَنْ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».

## محبوب‌ترین کارها در نظر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی درباره نماز نظر می‌دهد، می‌فرماید: من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم که یکی عطر و بوی خوش است.<sup>۱</sup> خیلی علاقه داشت از خانه که می‌رود بیرون، مردم از استشمام بوی عطری که به لباسش زده یا صورتش زده، شاد شوند. پول هم می‌داد برای خریدن عطر. خانم محجبه‌ای بود به نام زینب که نخ و سوزن و بیشتر هم به اصطلاح، مواد آرایشی زنان و عطر می‌فروخت. این زینب عطار هم معروف بود در مدینه و می‌دانست که یکی از مشتری‌های حتمی هفته‌اش، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است. این زن می‌آمد و در می‌زد، می‌گفت: عطر لازم ندارید؟ می‌فرمود: چرا. بایست بیایم و انتخاب بکنم تا بخرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله که لباس شاهان دنیا و رئیس‌جمهورها را بر تن نداشت و یک پیراهن معمولی با قیمت معمولی تنش بود؛ ولی همین لباس معمولی را نوشته‌اند: هیچ‌وقت کسی یک لکۀ چرک به آن نبود. تمیز و معطر بود.

من علاوه بر این که از دنیای شما، عطر و بوی خوش را دوست دارم، یک چیز دیگر هم دوست دارم که ازدواج است. از آدم‌های غزب که می‌توانند ازدواج کنند، اما ازدواج نمی‌کردند، خوشش نمی‌آمد. خودش نظرش این بود و واقعاً هم همین است که ازدواج کردن زود هنگام پسران و دختران، جلوی خیلی از گناهان را می‌گیرد. همچنین نظرش این بود که اگر مردی امکانات دارد و بتواند دخترش را شوهر یا پسرش را زن بدهد و این کار را نکند؛ هر گناهی که از آن دختر یا پسر صادر شود در امر غریزه جنسی، در نامه عمل پدر و مادرش هم می‌نویسند.

این نگاهش بود که امنیت جامعه را با آسان گرفتن ازدواج و کمک کردن تحقق بدهد. امر ازدواج هم فقط گردن پدر و مادرها نیست. خیلی از پدر و مادرها در زمان ما، قدرت پرداخت هزینه ازدواج بچه‌شان را ندارند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این را به صورت علنی گردن

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۶۷: «... عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: حُبَّ إِلَى مِنْ دُنْيَاكُمْ النَّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».



دولت انداخته است و بخشی از درآمدهای عمومی باید در اینجا هزینه شود؛ نه اینکه یک پسر و دختر برای ازدواج بیست میلیون تومان وام بگیرند با ده جور ضمانت و این بیست میلیون تومان را هم ده سال بپردازند. گاهی هم عقب بیفتد و چند میلیون هم روی آن بیاید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصلاً این را نمی‌پسندد. اصلاً وام ازدواج معنی ندارد! خدا این همه ثروت به این مملکت داده که یک بخشش به نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله، باید هزینه فی سبیل الله شود. این قید در قرآن مجید است؛ هم مردم مسئول ازدواج بچه‌هایشان هستند که اگر می‌توانند، باید انجام بدهند؛ آن پدر و مادرهایی هم که توان مالی ندارند، مسئولیت به گردن بیت‌المال و حکومت است، نه گردن قرض ربایی و کُشنده.

سومین چیزی هم که از دنیای شما دلم به‌آن خوش است، «الصلوة» نماز است. حضرت عاشق نماز بود؛ اما چرا خدا در قرآن، تک و به‌تنهایی به او می‌گوید «أَقِمِ الصَّلَاةَ»؟ به او نمی‌گوید! این «أَقِمِ» به معنای «تو اقامه کن» نیست، بلکه خطاب به امت است. من در این تفسیر بیست‌جلدی قرآنم، همه‌جا توضیح داده‌ام که خطاب‌های شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی نیست، بلکه عام و مطلق است برای همه امت. پیغمبر صلی الله علیه و آله که عاشق نماز بود و به قول ما، سرش برای نماز درد می‌کرد. او نیازی نداشت که خدا به او بگوید «أَقِمِ الصَّلَاةَ» واجب است بلند شوی و نماز بخوانی! او نگفته خودش شبانه‌روز نمازهای زیادی می‌خواند. «أَقِمِ» خطاب به امت است. آن‌ها معصوم هستند و نصیحت لازم ندارند. اگر هم خدا آنها را نصیحت کرده، در واقع، امت را نصیحت کرده است.

### بندگان خوب و مؤمن در خطر لغزش و خطا

این وسط، بین مجرمان حرفه‌ای که گوششان بدهکار نیست و انبیا و اولیا که خودشان پاکی محض‌اند، ما می‌مانیم. ما آدم‌های خوبی هستیم و این حرف درستی هم هست. خوبی‌مان هم نه برای بدنمان، نه برای زلفمان، نه برای قیافه‌مان و نه برای لباسمان است. خوبی ما برای ایمانمان است. ما در حدّ خودمان خدا را باور داریم و کافر نیستیم.

این قدر پدر و مادرهایمان، منبری‌های گذشته و پیش‌نمازهای گذشته کار کرده‌اند برای ما که مؤمن و خداپاور شده‌ایم. خوب گفتند و دلیل آوردند. در مدرسه هم که بودیم، معلّم‌های پنجاه‌شصت سال پیش ما، وقتی می‌خواستند خدا را به ما ارائه بدهند، با یک کلمه ارائه می‌دادند و از ما می‌پرسیدند: این مدرسه بتّا دارد یا ندارد؟ ما هم در عالم بچگی می‌گفتیم: آری دارد. بعد به ما می‌گفتند: اگر بتّا نداشت، این بتّا به پا می‌شد؟ می‌گفتیم: نه! آن‌ها هم می‌گفتند: این جهان بنایی بزرگ‌تر از این مدرسه است. همین‌جوری که این مدرسه بتّا دارد، عالم هم بتّا دارد. اسم آن بتّا هم خداست. معلّم‌ها، پدرها، مادرها و بعد که مسجدی و به قول معروف آخوندی شدیم، با علمای دین سروکارمان افتاد و مؤمن شدیم.

### شنیدن و پذیرش موعظه، مانع لغزش مؤمنین

خوبی ما به ایمان، نماز، روزه و پولی است که در حدّ خودمان هزینه کار خیر می‌کنیم. با این حال، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ما آدم‌های خوب در مرز لغزش هم هستیم. نصیحت می‌تواند جلوی افتادن شما آدم‌های خوب را در لغزش بگیرد و روحتان را زنده و تازه کند. همچنین نشاط قلبی، قدرت و توان بدهد و از درون تکانتان بدهد؛ لذا بر شما لازم است که نصیحت‌شنو باشید. این آیه را ببینید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾<sup>۱</sup> لازم است بشنوید!

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از حلق و نوش<sup>۲</sup>

قرآن، نهج‌البلاغه و روایاتمان نصیحت هستند. چقدر هم شاعر دل‌سوز حکیم داشتیم که آنها هم بخشی از اشعارشان نصیحت است و خیلی زحمت کشیده‌اند!



جلسه پنجم

علل پذیرا رد موعظه و اثر آن در

آخرت انسان





## منفعت و سودمندی موعظه برای مؤمنین

از شروع جلسه این بحث عنوان شد که مردم اهل خدا و یا به تعبیر قرآن، مؤمنان نیازمند موعظه و نصیحت هستند. لذا خداوند مهربان پرورنده کاملی از موعظه، به وسیله انبیائش ارائه داده است. در این پرورنده کامل، انبیا موعظه شده‌اند؛ ولی در حقیقت، مراد پروردگار چنان که از آیات قرآن استفاده می‌شود، مردم مؤمن هستند. ایمان این مردم مؤمن شدت و ضعف دارد و منظور گروهی نیستند که وزن ایمانشان به وزن ایمان سلمان، ابوذر یا مقداد است. پروردگار می‌فرماید: هر خداپاور و قیامت‌باوری به خاطر اینکه در معرض خطر اخلاقی، مالی، هوای نفس، شیاطین پنهان و آشکار و نیز خطر سنگین شهوات است در این دنیا و در هر روزگاری، این موعظه به سود آنهاست؛ چون یا آنها را کنترل می‌کند یا اگر به قول امیرالمؤمنین علیه السلام در لغزش افتاده باشند، نجاتشان می‌دهد؛ یعنی روحیه توبه و بازگشت به حق را به آنها می‌دهد. قرآن به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: این موعظه و نصیحت کردن را خرج سنگدلان، کافران و منکرانی که پافشاری در انکار و نفاقشان دارند، نکن؛ چون اثر ندارد. آن‌ها را رها کن! درحالی که درباره مؤمنان می‌فرماید: **﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾**<sup>۱</sup> مؤمنان را از نصیحت کردن سودمند کن.

۱. ذاریات: ۵۵.

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

موعظه برای آن‌هایی که مایهٔ توبه، رشد و روی کردن به خدا و قیامت در آنها هست، منفعت و سود دارد؛ حال آن‌که در برابر حق سینه‌سپر کرده، ده سال هم شده که به او می‌گویند و دارد می‌شنود، اما عوض نمی‌شود، پروردگار می‌فرماید ره‌ایش کن! فایده‌ای ندارد. او جهنم را انتخاب کرده است و از این انتخابش هم بر نمی‌گردد. تو دیگر دنبالش نکن!

برای نمونه، من دو چهره را از حادثهٔ کربلا برایتان نقل کنم که یکی، گفتار مستقیم ابی‌عبدالله علیه السلام در او اثر نکرد و یکی هم، با پیغام ابی‌عبدالله علیه السلام از اولیای خدا شد. آن‌که گفتار مستقیم حضرت در او اثر نکرد، دیگر هیچ مایه‌ای در او نمانده بود؛ اما آن‌که با پیغام اثر گرفت، هنوز ته‌مایه‌ای داشت و نوری به اندازهٔ نور سر شمع در دلش روشن بود. همان نور هم، با پیغام به خورشید باطن تبدیل شد.

### امتناع عبیدالله بن حرّ جعفی از دعوت ابی‌عبدالله علیه السلام

آن‌که حضرت رودررو با او صحبت کرد، عبیدالله بن حرّ جعفی<sup>۱</sup> از اهل عراق (کوفه) بود. اشتباه هم زیاد داشت در زندگی‌اش. آدم بسیار شجاعی بود و زبان قوی‌ای داشت. یکی از اشتباهات بزرگش این بود که سه ماه در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگید. البته نیامده بود خودی نشان دهد. جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی به قصد کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام آمده بود در جنگ. شوخی که نمی‌خواست بکند! امام علیه السلام در مسیر کربلا به چادرهای او رسید. عبیدالله بن حرّ کوفه‌خانه داشت، اما اهل سکونت در یک جا نبود و آدم خوشی بود. امام فرمود: این خیمه‌ها برای کیست؟ گفتند: برای عبیدالله بن حرّ جعفی است. حضرت پیاده شد و با قدم مبارک خودش تشریف آورد در خیمهٔ عبیدالله و رودررو نشستند. گذشته‌اش را به یادش آورد

۱. عبیدالله بن حرّ جعفی از کسانی است که دعوت امام حسین علیه السلام برای همراهی را نپذیرفت. عبیدالله ابتدا در کوفه ساکن بود؛ اما پس از قتل عثمان، به شام نزد معاویه رفت و پس از چندی، دوباره به کوفه بازگشت. او در جریان واقعهٔ کربلا، دعوت به یاری امام حسین علیه السلام را نپذیرفت و پس از شهادت امام پشیمان شد. در قیام مختار، ابتدا به قیام‌کنندگان پیوست؛ اما پس از مدتی، از صف یاران مختار جدا شد و جزء سپاهیان مصعب بن زبیر، در مقابل مختار قرار گرفت.



که تو خیلی خطا و گناه داشتی! خیلی با محبت به او گفت: یک گناهت هم این بود که سه ماه روی امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم شمشیر کشیدی. من آمده‌ام و می‌خواهم تمام پرونده‌ی گذشته‌ی تو را پیش خدا پاک کنم. پاک کردن پرونده‌ات هم به این است که من دارم می‌روم کربلا، بیا و در این مسیر یاری کن ما را! به حضرت عرض کرد: من نه با یزید کاری دارم، نه با شما. من آدم بی‌طرفی هستم؛ ولی چون با قدم خودت آمده‌ای در چادر من و این قدمت بارزش است، تو را دست خالی بر نمی‌گردانم. یک اسب بسیار قیمتی دارم که بیرون خیمه است. این را به حضرت عالی هدیه می‌کنم، بردار و ببر!

### بی‌خبری انسان از تفسیر عالم ملک و ملکوت

من در مقام اثبات این مسئله نیستم؛ چون این مسئله واقعاً یک فرصت ماه رمضان می‌خواهد. با یک تعبیر ساده عرض می‌کنم: ما از تفسیر عالم ملک و ملکوت خبر نداریم؛ نمی‌دانیم در عالم ملکوت چه خبر است! حتی در عالم ملکش هم نمی‌دانیم چه خبر است! اطلاعات ما اطلاعات گوشی و چشمی است که هم چشم ما مانع دارد و هم گوش ما. الآن که اینجا نشسته‌ایم، نمی‌توانیم یک میلی‌متر داخل دیوار را ببینیم؛ پس ما نسبت به درون این دیوار فعلاً جاهلیم. همچنین خیلی از صداها را الآن نمی‌شنویم که ببینیم حق است باطل. ما نسبت به خیلی از صداها ناشناخته‌ایم. در مالک بودن هم همین‌طور است. ما مالک چقدر ملک هستیم؟ گاهی می‌گویند فلان کس تریلیاردر است. عجب! حالا پول این تریلیاردر را که روی هم بگذارند، نسبت به ملک ملکوت و ملک عالم شهود مگر چقدر است؟ اندازه‌ی رد پای مورچه سیاه روی سنگ سیاه در شب سیاه هم نیست. چیزی نیست! پروردگار می‌فرماید: ظاهر عالم (چون همه چیز یک ملکی دارد و یک ملکوتی دارد. ظاهر عالم را می‌گویند «ملک» و باطنش را می‌گویند «ملکوت») وزن و ارزشش پیش من که خودم این ظاهر عالم را به وجود آورده‌ام، کمتر از یک بال مگس است. ظاهر که چیزی نیست! یک‌مشت عنصر است. این عنصر هم نه خودش ابدی در دست کسی می‌ماند و نه خودش بدون اینکه دست کسی باشد، ابدی می‌ماند. به قول خودش در قرآن، عالم **کَمَنْح**

بِالْبَصْرِ<sup>۱</sup> در یک چشم به هم زدن به وجود می آید و بعد هم پلکش روی هم می افتد. من چقدر می توانم از این مُلکی که در یک چشم به هم زدن به وجود می آید، نصیب ببرم؟

### امام معصوم، مالک ملک و ملکوت عالم

امام طبق قرآن و روایات «کافی» که خیلی محکم حرف می زنند، امام شخصیت و وجودی است که مُلک و ملکوت عالم، مثل یک ذره زیر نگین انگشترش است. چه نیازی به یک کَره بز یا کَره شتر یا یک اسب دارد؟! به امام می گویی من یک آدم بی طرف هستم و اهل سیاست نیستم! من نه کاری به آمریکا دارم و نه کاری به وضع خودمان. یک آدم بی طرفم؛ ولی چون تا داخل خیمه من آمده‌ای، این اسب من را بردار و برو! امام خودش مالک مُلک و ملکوت است و عظمتش هم در این است که با این مالک بودنش، قدم از مرزبندی‌های خدا بیرون نمی گذارد. همه عظمتش به این است که روز عاشورا می توانست کلّ شام، یزید، بنی امیه و آن سی هزار نفری که در کربلا بودند، فقط با یک اشاره ابرو، مثل قارون بدهد در معدۀ زمین؛ اما ایستاد، عزیزترین عزیزان عالم جلوی چشمش قطعه قطعه شدند و زن و بچه اش هم اسیر می شوند؛ چون می بیند خدا رقم حیات او را به شهادت زده و از شهادت تجاوز نمی کند، می ایستد در همان رقمی که حق زده.

این امتیاز امام است. امام می توانست در کربلا به زمین بگوید دهان باز کن و این سی هزار کافر نامرد پست نجس را فرو ببر! فکر می کنید خدا گوش نمی داد به حرفش؟! خدا به حرف ابی عبدالله علیه السلام گوش ندهد، به حرف بنده و جناب عالی می خواهد گوش بدهد؟ ما چه کسی هستیم؟!

ایرادی که بعضی نفهم‌ها می گیرند (منظور از نفهم، جاهل به حقایق است، نه اینکه توهین باشد) و می گویند این که شما این قدر روی منبرها از قدرت امیرالمؤمنین علیه السلام یا قمر بنی هاشم علیه السلام حرف می زنید، پس چطور امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه زورش به چهارتا عرب پابرنه گرسنه



طمعکار نرسید که جلویشان بایستد، در را هل ندهند و همسرش بین در و دیوار له نشود؟! شما که می‌گویید علی این‌طور است، علی آن‌طور است، یک دست به ملکوت و یک دست به ملک دارد؛ او نتوانست از همسرش دفاع کند، تازه طناب انداختند به بازوی خودش و خودش را هم به سمت مسجد کشیدند. علی چه قدرتی داشت؟ شما آخوندها این را برایش ساخته‌اید!

### اهتزاز پرچم عدالت، نیازمند پول و نیروی انسانی

اگر من آگاه به موقعیت امام نسبت به بندگی‌اش و پروردگار باشم که این آگاهی یک سبیری دارد. اول این‌که پروردگار عالم انسان را مجبور نیافریده است. اگر مریدان سقیفه تصمیم گرفته‌اند که در خانه را آتش بزنند و در را هل بدهند، خدا جلویشان را نمی‌گیرد؛ چون جهان برای انسان اجبار نیست. تعدادی از بندگانش جهنم را انتخاب کرده‌اند، خدا جلویشان را نمی‌گیرد. تعدادی هم مثل شما بهشت را انتخاب کرده‌اید که جلویتان را نمی‌گیرد. به‌هیچ‌وجه جلویتان را نمی‌گیرد! شما می‌گویید: پروردگارا! ما تو و انبیاءت را انتخاب کردیم. ما دوستت داریم و حرفت را هم در حد قدرت گوش می‌دهیم. می‌خواهیم برویم بهشت. خداوند هم می‌گوید: خوب است! ﴿ادْخُلُوا فِي سُلٰمٍ اٰمِنِيْنَ﴾ بروید. عده‌ای هم می‌گویند ما تو را نمی‌خواهیم، بلکه ابلیس، عرق و ورق، زنا، رشوه و اختلاس را می‌خواهیم. خداوند جلوی آنها را هم نمی‌گیرد؛ چون از ازل اراده‌اش بر این بوده که انسان در انتخابش آزاد باشد. حال اگر بخواهد ما را به زور وادار به ایمان و عبادت کند، در قرآن می‌گوید: این ایمان و عبادت یک مثقال ارزش ندارد. حتی پاداش هم ندارد؛ چون خودت این کار را نکرده‌ای و من کرده‌ام. کسی را به زور وادار به گناه کند، دیگر نباید او را ببرد جهنم. این ظلم است. آن شخص می‌تواند به پروردگار بگوید: این زنا و این شراب و عرق کار من نبوده، کار خودت بوده است.

از یک طرف، بشر را در انتخاب آزاد آفریده (اصلاً آزاد خلق کرده) و از یک طرف هم به بشر می‌گوید این کار را انجام بده! این کار هم بدون نیرو انجام‌گرفتنی نیست؛ یا پول می‌خواهد یا نیروی انسانی. چه کار کن؟ پرچم حق و عدالت را ببر بالا! یک‌تنه بین چند میلیون نفر که نمی‌شود! من بخواهم پرچم عدالت را ببرم بالا، ملت هم نمی‌خواهند. هرگز نمی‌توانم ببرم بالا! یا به من بگوید: به ولایت من و انبیای الهی کمک بده تا تداوم پیدا کند. من اگر بخواهم ولایت انبیا و توحید را تداوم بدهم، پول و نیرو می‌خواهم. تنها که نمی‌شود!

### معرفت به امام، از واجبات دین

قبیله‌ای در یمن بودند به نام قبیله بنی‌شاکر. من شرح حال این قبیله را پیش از انقلاب دیدم. یک چهره بسیار پُرازششان عابس بن شیب شاکری<sup>۱</sup> است. عابس یکی از شهدای پُرقیمت کربلاست. خیلی فوق‌العاده بود! زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام کشور افتاد دستشان (خوب دقت بفرمایید؛ این معرفت به امام که مرتب می‌گویند واجب است، برای این است که این خناس‌ها ما را از دایره ولایت اهل بیت نیاورند بیرون و نگویند مگر نمی‌گویید علی تک‌قدرت بوده در عالم! این که در مدینه نتوانست از همسرش دفاع کند، چه قدرتی؟!، عراق، عربستان، ایران، مصر و شامات تحت سیطره حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. چند میلیون جمعیت در آن کشور وسیع بودند، اما امام روی منبر فرمودند: اگر تعداد نفرات قبیله بنی‌شاکر به هزار نفر می‌رسید، من پرچم توحید را در کلّ کره زمین برافراشته می‌کردم. این یعنی من نیرو ندارم! خدا به من گفته است پرچم را برافراشته کن، البته به شرط نیرو؛ و الاّ او قدرت داشت که این پرچم را بلند کند. بالأخره تمام انبیا و اولیا برای پیاده‌کردن اهدافشان در دنیا نیرو می‌خواستند. چندتا پیغمبر با دشمن جنگیده است؟ خیلی کم هستند.

۱. عابس بن ابی‌شیب شاکری یا عابس بن شیب شاکری (درگذشت ۶۱ ق)، از اصحاب امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلاست که اهل قبیله بنی‌شاکر، از قبیله همدان بود. او از مشاهیر کوفه بود و گفته‌اند توانایی بسیاری در سخنوری و خطابه داشته و اهل تهجد و عبادت بوده است.



چرا؟ چون نیرو نداشته! اگر خودش و هفت‌هشت تا بروند و با فرعون زمانشان بچنگند، آن‌ها نیم‌ساعته همه را قطعه‌قطعه می‌کردند، می‌نداختند در بیابان و می‌رفتند. این که شکست بود و دین رواج پیدا نمی‌کرد! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او وصیت واجب کرده که بعد از من، اگر دیدی اوضاع در مدینه آشوب شد و جهت‌گیری به غیر اسلام و توحید شد؛ اگر یار داشتی، واجب است بایستی؛ اما اگر یار نداشتی؛ واجب است خانه‌نشین شوی! اگر در نبود یار بلند شوی، خودت و حسن و حسین و همسرت را در جا می‌کشند و دیگر چراغ تا قیامت خاموش می‌شود. امام که نیرو دارد، می‌تواند قیام کند؛ اما وقتی ندارد، نه!

امام باقر علیه السلام می‌فرماید و حضرت عبدالعظیم نقل می‌کند با سند که یاران واقعی و حقیقی پدرم امیرالمؤمنین در جنگ صفین، آن کشور پهناور به چهل نفر نمی‌رسید. همه لنگ بودند و لنگی‌شان را هم نشان دادند. وقتی عمروعاص در آن فریبکاری‌اش گفت: پانصدتا قرآن به نیزه بزنی و به لشکر علی بگویند مگر ما کافریم؟! شما دارید با اهل قرآن می‌جنگید. روز قیامت جواب خدا را چه می‌دهید؟! همه نیروهای امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیرها را کشیدند و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: یا خاتمه بده جنگ را یا الآن تکه‌تکه‌ها می‌کنیم! جنگ به ضرر شد. امیرالمؤمنین علیه السلام دید نیرو ندارد! نیروهای همین‌هایی هستند که می‌خواهند او را بکشند. شما بودید، چه کار می‌کردید؟ مُلک و ملکوت زیر نگیں امام است. اگر مردم به امام و دین یاری بدهند، چرخ دین خیلی خوب می‌چرخد!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دین خدا از دوتا یار همیشه کم می‌آورده: یکی پول و یکی هم جان. تا پای پول می‌آید در کار، ثروتمندان حرفه‌ای شروع می‌کنند به ناله کردن که آقا در تحریم، نچرخیدن چرخ و این رکود، برای چه سراغ ما می‌آید که فلان کار خیر را بکن یا شب عید است، ده‌تا بی‌خانه را خانه‌دار کن یا سی‌تا یتیم را اداره کن؟!

من برای کار خیلی مهمی در قم به سراغ یکی رفتم. کسی به من گفت اگر مراجعه کنی، شاید کمک کند. گفتم: من به شایدش کار ندارم. خدا آبرویی به من داده است، می‌روم و هزینه دینش می‌کنم؛ حالا شد، شد؛ نشد هم نشد. می‌گویند ثروت او در خاورمیانه امروز

تک است الآن. خیلی هم جوان است! ۸۴ سالش است و نزدیک بهشت زهراست. رفتم پیشش. از دین، انبیا و اهل بیت، قرآن، هجوم ماهواره‌ها، فساد جهانی و خطر برای جوانان برایش گفتم. بعد گفتم: برای این کار که تا حدی می‌تواند جلوی خطر را بگیرد، کمکی بده! گفت: حاج آقا! باور می‌کنید پنجاه هزار تومان هم ندارم الآن که به شما بدهم. باید صبر کنید تا تحریم‌ها و رکودها تمام شود. آن وقت دیگر ما باید برویم سر قبرش و بگوییم پول بده!

دین همیشه لنگ پول بوده؛ علتش هم این است که اکثر پولدارها بخیل هستند. همیشه هم لنگ نیرو بوده است. نیروی دین همیشه کم بوده. ما در هر جمعیتی شرکت کنیم، ده نفر می‌گویند خوب است، باید برپا باشد. بالأخره ما زمان شاه برای یک جلسه باید ده دفعه می‌رفتیم کلانتری و جلوی پاسبان گردن کج می‌کردیم تا امضا بدهد و ما بتوانیم ده شب روضه بخوانیم. آن هم ده دفعه می‌گفتند: منبری‌ات یک وقت حرف بی‌ربط نزن! مواظب باش که نه گوشه حرفش به اعلی حضرت، ساواک، آمریکا و اسرائیل نخورد. آن زمان قرآن اسیر بود، اما الآن آزاد است. «نهج البلاغه» اسیر بود، اما الآن آزاد است. منبر اسیر بود، اما الآن آزاد است. حجاب داشت به اسارت می‌رفت، اما الآن آزاد است.

ما خیلی از مایه‌ها را داریم که از دستمان گرفته بودند یا داشتند می‌گرفتند. در کنارش هم در دنیا زندگی می‌کنیم و در مردم آدم بد و نزول‌خور داریم. در دولت هم آدم بد و رشوه‌بگیر داریم. این‌ها هم هست که همه زمان‌ها بوده و مربوط به این زمان نیست؛ ولی نیروی دین کم است! الآن وقتی پیش ده نفر می‌نشینم، حتی آنهایی که اهل مسجد و منبر هستند، نه نفرشان یا به آخوند فحش می‌دهند یا به مراجع یا به نمی‌دانم حکومت.

### دنیا دار اختیار و انسان مختار در انتخاب

در نهج البلاغه هست که امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه فرمود: مردم (نه معاویه و شامیان)! شما دل مرا مثل نمکی که در آب حل می‌شود، آب کردید. نیرو کم است و حالا که نیرو کم است، خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام نکرده اگر دیدی که می‌خواهد





حادثه‌ای در مدینه اتفاق بیفتد، به زمین بگو دهان باز کند و همه را ببرد پایین؛ چون دنیا دار اختیار است. عده‌ای بعد از پیغمبر ﷺ جهنم را انتخاب کردند و خدا هم زور به کسی نمی‌گوید. ما می‌خواهیم برویم جهنم، این جهنم هم خرج دارد. خرج داشتنش هم این است که علی ﷺ را خانه‌نشین بکنید، در خانه‌اش را آتش بزیند و بدن همسرش را بین در و دیوار بگذارید. جهنم هم که مفت نمی‌شود رفت! وقتی می‌گویند ما جهنم را می‌خواهیم، پس به سلامت! بفرمایید!

این باعث نمی‌شود که مرتب بگویید علی نیرو دارد. کجاست نیرویش؟ نیروی علی ﷺ سر جایش است. پول و مردم را بردند و علی ﷺ را تنها گذاشتند. اراده‌ی خدا هم تعلق نگرفته است که علی ﷺ به زمین بگوید این‌ها را فرو ببر! اینجا امیرالمؤمنین ﷺ باید چه کار کند؟ پیغمبر ﷺ فرمود: علی جان! دندان روی جگر بگذار و صبر کن؛ ولی بدان که نجات در دنیا و آخرت با تو و شیعیانت است، ولو کم باشند. امام حسین ﷺ هم همین‌طور است و خدا به او هم نگفته بود اگر دیدی جلویت را گرفتند و سی‌هزار سگ پارس کردند، به زمین بگو دهان باز کند و همه را فرو ببرد. حسین جان! طبیعی زندگی کن. من رقم شهادت را برای تو زده‌ام؛ چون شهادت تو درخت دین من را تا قیامت نگه می‌دارد و چراغ دین خاموش نمی‌شود.

حسین ﷺ با آن قدرت مُلکی و ملکوتی‌اش شهادت را قبول کرد. شما هم (خودتان، زن و بچه‌تان) دارید از شهادتش بهره می‌برید؛ هم دینتان سر جایش است و هم ائمه ما (آن مقداری که من یادم است و دیده‌ام) از پیغمبر ﷺ تا حضرت رضا ﷺ، فرموده‌اند: گریه بر حسین مورد مغفرت، شفاعت و رحمت خداست. او در کربلا تکه‌تکه شد و شما دارید سودش را می‌برید. او قبول کرد که قطعه‌قطعه شود تا این سود به همه مرد و زن دنیا برسد. اسب می‌خواهد چه کار؟! حضرت فرمود: اسبت برای خودت! بلند شد و آمد بیرون. خود امام برای دیدن او رفت، ولی هیچ اثری نداشت. به قول سعدی:

با سیه‌دل چه سود گفتن وعظ      نرود میخ آهنی در سنگ<sup>۱</sup>

۱. شعر از سعدی.

حالا که این طور است، رهایش کن! این حکم برای پیغمبر ﷺ، ائمه علیهم السلام و ماست. ﴿ذُرُّهُمُ﴾<sup>۱</sup> حالا که موعظه در این طور آدمها اثر نمی‌کند، خودت را معطل نکن. سراغ مردم مؤمن برو. آنها گوش می‌دهند به حرف.

### جایگاه رفیع زهیر بن قین در اثر پذیرش موعظه امام

امام یک جا هم دید لازم نیست خودش برود و با یک پیغام کار به سامان می‌آید. به یکی از اصحابش فرمود: بلند شو و برو آن طرف‌تر! آن خیمه برای شخصی است به نام «زهیر بن قین بجلی»<sup>۲</sup>. وارد خیمه شو و به او فقط این را بگو: «اجِبْ اِبَاعِبِدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ» حسین کارت دارد، بلند شو و بیا! خود امام نرفت؛ هنوز آن نور در باطن زهیر به اندازه سر کبریت یا به اندازه سر شمع روشن بود! شما دیگر از بچگی تان تا حالا شنیده‌اید. من قصه را از زاویه دیگری استفاده می‌کنم که زاویه منفعت نصیحت و موعظه در جان مردم مؤمن است. زهیر پولدار بود و وضعیتش خوب. وقتی آمد نماینده حضرت، یک سفره حسابی پهن بود. عرب‌ها هم که خوراکشان را دیده‌اید! زهیر هم با پنج‌شش نفر دیگر داشت غذا می‌خورد. نماینده امام نمی‌شناخت زهیر را و پرسید: «مَنْ زُهَيْرٌ؟» زهیر کدامتان هستید؟ زهیر گفت: منم. نماینده امام گفت: «اجِبْ اِبَاعِبِدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ» حسین ﷺ کارت دارد. چقدر خوب است که حسین ﷺ با آدم کار داشته باشد! سر آدم از عرش می‌رود بالاتر. زهیر می‌خواست بگوید که من کاری با حسین ندارم، نگفته بود هنوز! خانمش از پشت چادر گفت: چرا بلند نمی‌شوی؟! تو می‌فهمی چه کسی دنبالت فرستاده؟ همه این‌ها موعظه است! حسین ﷺ کارت دارد. این بهترین موعظه است! چرا بلند نمی‌شوی؟ این یک موعظه است!

۱. أنعام: ۹۱.

۲. «زُهَيْرُ بِنِ قَيْنِ بَجَلِيٍّ» از شهدای کربلا و از بزرگان قبیله بجیله بود. او عثمانی مذهب بود، ولی پس از ملاقات با امام حسین ﷺ، چند روز قبل از واقعه کربلا به او پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید. وی از مردان شریف و شجاع شهر کوفه و قوم خود شمرده می‌شد و به واسطه حضور در جنگ‌ها و فتوحات بسیار، جایگاه رفیعی به دست آورده بود.



زهیر بلند شد و با نماینده امام آمد پیش امام. ما دیگر بقیه‌اش را خبر نداریم. نمی‌دانیم چه حرف‌هایی ردوبدل شده است؛ ولی بعد از اینکه حرف‌ها تمام شد، بلند شد و آمد. هنوز سفره پهن بود. به کارمندا و کارگروهایش گفت: میخ چادرها را بکشید! گفتند: هنوز سفره پهن است، برویم کوفه! گفت: کوفه کجاست؟ چادرهای من را بیاورید کنار چادر ابی‌عبدالله علیه السلام. کوفه کیست؟! کوفه چیست؟! این یک آدم که موعظه در او اثر کرد. این کار موعظه است!

ظهر عاشورا شد. سعیدبن ابوثمامه صیداوی به ابی‌عبدالله علیه السلام گفت: حسین جان! هفده هجده تا دیگر بیشتر نمائیم. یک نماز جماعت با تو بخوانیم؟ فرمود: بخوانیم. چه نماز جماعتی که نه قبلش چنین نماز جماعتی برپا شد و نه دیگر بعدش. ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود: برای نماز جماعت آماده شوید که بخوانیم؛ اما اینها به ما مهلت نماز نمی‌دهند و همه‌مان را در نماز تیرباران می‌کنند. زهیر و سعیدبن عبدالله از صف جماعت آمدند بیرون و گفتند: آقا! شما با این شانزده تا یک صف طولی (نه عرضی) ببندید و پشت سر هم بایستید. ما دوتا هم جلوی شما می‌ایستیم. هرچه می‌خواهند تیر بزنند، ما نمی‌گذاریم نماز به هم بخورد. رکعت اول سعیدبن عبدالله تکه‌تکه شد و از دنیا رفت. وقتی امام سلام نماز را داد، زهیر دیگر تحمل ایستادن برایش نمانده بود و افتاد. امام سر زهیر را به دامن گرفت. دو سه نفس بیشتر نمانده بود. به زحمت پلک‌هایش را بلند کرد و ابی‌عبدالله علیه السلام را زیارت کرد. یک سؤال کرد که امام اشکش ریخت. سؤالش هم این بود: «أَرْضِيَتْ مِنِّي يَا أبا عبدالله» حسین جان! از من راضی شدی؟



جلسہ ششم

احتضار و آخرت مؤمنین و اشرار



## مقدمه: بحث

وقتی که پیامبر اسلام به جبرئیل فرمود من را موعظه کن، جبرئیل پنج مطلب را برای حضرت بیان کرد. یکی این بود: «عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»<sup>۱</sup> به هر شکلی، به هر گونه‌ای و به هر صورتی که می‌خواهی زندگی کنی، زندگی کن؛ اما بدان که به کام مرگ خواهی افتاد. هیچ نوع زندگی در این دنیا، نه زندگی در کمال ایمان، نه زندگی در کمال کفر، باقی‌ماندنی نیست و به پایان می‌رسد؛ ولی آنچه مهم است، مجموعه مسائل وقت مرگ و بعد از مرگ است.

### کیفیت احتضار مؤمنین و بدکاران حرفه‌ای

برای انسانی که می‌میرد، سه موقعیت پیش می‌آید که یکی، وقت احتضارش است. احتضار لحظات آخر انسان است که برای مردم مؤمن یک کیفیت دارد و برای بدکاران حرفه‌ای هم یک کیفیت. در این زمینه، خبرهای مهمی در آیات قرآن کریم برای هر دو گروه آمده است که دوتایش را برایتان بگویم: یک آیه مربوط به بدکاران حرفه‌ای، یک آیه هم برای خوبان مقبول پروردگار.

### الف) احتضار بدکاران حرفه‌ای

آیه‌ی مربوط به بدکاران حرفه‌ای در سوره مبارکه مؤمنون است. در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: وقتی که مجرمان به لحظات خروج از دنیا می‌رسند و هنوز خارج نشده‌اند، ارتباط ضعیفی بین روح

۱. الخصال، ج ۱، ص ۷.

و بدن برقرار است. این هم که روشن فکرها می‌گویند بعد از مرگ و لحظه مرگ هیچ خبری نیست. علمای بزرگ غرب این را می‌گویند و ما حرف آنها را قبول داریم؛ این طور نیست که همه علمای غرب منکر اوضاع انسان در حالت مرگ و بعد از مرگ باشند. آنها هم کتاب‌های خیلی مهمی در زمینه احتضار و بعد از مرگ دارند. حالا صددرصد با آیات و روایات ما تطبیق ندارد؛ اما درصد بالایش حرف‌های درست است.

اسم یکی از کتاب‌هایی که نوشته‌اند و در پاریس هم نوشته شده، «عالم پس از مرگ» است. همین چند روز پیش، من این کتاب را مطالعه کردم. خیلی از مسائلی که در این کتاب مطرح بود، مطابق با واقعیت و درست بود. یک بخش آن، آزادی خوبان پس از مرگ است؛ یک بخش هم گرفتاری‌های مجرمان بعد از مرگ است. این دو عنوان در آیات و روایات بسیار فراوان است. هیچ کسی هم جز پروردگار عالم به حال محتضر آگاه نیست. در بعضی از سوره‌های آخر قرآن است که بعضی از محتضرن، همین طوری که در رختخواب، روی تختخواب یا روی زمین افتاده‌اند، با همه وجود می‌خواهند بلند شوند و از مرگ فرار کنند: ﴿وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالَّتَمَّتِ الْسَّاقُ بِالسَّاقِ﴾<sup>۱</sup> در آن چند لحظه کاملاً درک می‌کند که نقطه فراق رسیده و دارند از مغازه، پاساژ، زمین، زن، بچه و پول‌های بانک جدایش می‌کنند.

اما پروردگار می‌فرماید که هیچ راه فراری برای او نیست: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾<sup>۲</sup> او را به پیشگاه من می‌کشند. او فقط آگاه است که الآن محتضر چه حالی و چه وضعی دارد؟ این آگاهی را به انبیا و ائمه طاهرین داده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ما از حالات محتضرها خبر دارند که چه می‌گذرد در آن حال. حال سنگین و پیچیده‌ای است؛ البته نه برای همه، بلکه برای مجرمان و بی‌دینان. پروردگار می‌فرماید: محتضر در آن چند لحظه شروع می‌کند با من حرف زدن. حالا این حرف‌هایش را که زن و بچه نمی‌فهمند؛ یا در گلو دارد می‌گوید یا لبش دارد تکان می‌خورد و جوهره صدا ندارد. ﴿قَالَ رَبِّ اِرْجِعُونِي، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا

۱. قیامه: ۲۹-۲۸.

۲. قیامه: ۳۰.





تَرَكَتُ<sup>۱</sup> خدایا! من را به سر اول جاده تکلیف برگردان؛ آن لحظه‌ای که پانزده‌سالگی‌ام تمام شد. چرا او را برگردانم؟ چه درخواستی دارد در این برگرداندن؟ یک درخواست جدی دارد. درخواستش چیست؟ «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» من هفتاد سال بی‌دین بودم و هیچ عمل صالحی برای تو انجام ندادم. من را برگردان تا یک بار دیگر این جاده را ببایم؛ ولی دیندار، مؤمن و با عمل صالح.

پروردگار می‌فرماید خودم جوابش را می‌دهم، او هم حالی‌اش می‌شود. به او می‌گوییم: «كَلَّا» برگشتنی دیگر در کار نیست. «إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» روحیه بی‌دینی در تو چنان حاکم شده است که اگر تو را با دیدن این اوضاع وقت مرگ برگردانم، آنچه اکنون داری قول می‌دهی، انجام نمی‌دهی. تو روحیه اطاعت از مرا در خودت نابود کرده‌ای و نمی‌توانی مؤمن بشوی. «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» پیش روی این محتضرها عالمی است به نام برزخ. چقدر طول می‌کشد این برزخ؟ تا لحظه برپاشدن قیامت.

عده‌ای چهل‌هزار سال پیش مرده‌اند که زمان برزخشان از همان زمان مردن است تا قیامت. یکی هم یک ساعت به قیامت می‌میرد که برزخش همان یک ساعت است.

## ب) احتضار مؤمنین و نیکان عالم

این یک آیه بود در شرح کیفیت حال بدکاران هنگام احتضار؛ اما آیه مربوط به نیکان و پاکان در پایان سوره مبارکه فجر است. وقتی مؤمن در حال احتضار است، حرفی را هم شروع نمی‌کند. شروع حرف بدکاران با خودشان است و جوابش را خدا می‌دهد؛ اما برای پاکان و نیکوکاران، شروع حرف از جانب خود پروردگار است و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ»<sup>۲</sup> بدکاران می‌گویند «رَبِّ ارْجِعُونِ»<sup>۳</sup> ما را به دنیا برگردان؛ اما پاکان را من

۱. مؤمنون: ۹۹-۱۰۰: «إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ

مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

۲. فجر: ۲۷.

۳. مؤمنون: ۹۹.

خودم به آنها می‌گویم برگردید! به کجا برگردند؟ ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾<sup>۱</sup> به سوی پروردگارتان. ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾<sup>۲</sup> ظاهراً شخصی از امام هشتم می‌پرسد: یابن رسول‌الله! این «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» چیست که خدا به محتضر می‌گوید در زمرة بندگان من وارد شو؟ مگر کنار بسترش و در حال مرگ، غیر از زن و بچه، نوه، عروس و دامادش کسی هست؟ امام فرمودند: لحظه احتضار پرده کنار می‌رود و محتضر ما چهارده نفر را می‌بیند. خدا هم به او می‌گوید در زمرة این بندگانم وارد شو. تو جزء اینها هستی. ﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۳</sup> بعد هم که بهشت حَقَّت است.

این گوشه‌ای از داستان بدان و خوبان است. این که جبرئیل به پیغمبر ﷺ می‌گوید هر جوری که زندگی کنی، در آخر می‌میری، معنی حرفش این است که تو آثار کیفیت زندگی کردن در دنیا را از لحظه ورود به احتضار خواهی دید. اگر خوب بودی، خوبی می‌بینی؛ اما اگر بد بودی، بدی می‌بینی.

### حکایتی شنیدنی از مرحوم سید نعمت‌الله جزائری

یکی از نویسندگان شیعه در چهارصد سال پیش، مرحوم سید نعمت‌الله جزائری<sup>۴</sup> بوده که قبرش نرسیده به اندیمشک است. قبر وی حرم و گنبد و بارگاه دارد و زیارتگاه است. کلّ طایفه جزائری‌های خوزستان از تبار او هستند. ایشان می‌گوید (من نوشته‌اش را در کتاب «روضات‌الجَنّات» صاحب روضات دیدم که هشت جلد است. این کتاب را از اواخر قاجاریه

۱. فجر: ۲۸.

۲. فجر: ۲۹.

۳. فجر: ۳۰.

۴. سید نعمت‌الله جزائری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ ق) مشهور به محدث جزائری، از علمای شیعی قرن یازدهم و دوازدهم و سرسلسله خاندان سادات جزائری است که نسبش به امام کاظم علیه السلام می‌رسد. سید نعمت‌الله شاگرد عالمانی همچون علامه مجلسی، آقا جمال خوانساری، فیض کاشانی و شیخ حر عاملی بود. سید نعمت‌الله را به سرعت قلم و کثرت تألیفات وصف کرده‌اند. «الأنوار النعمانية»، «قصص الأنبياء» و کتاب کشکولی «زهر الربيع» از آثار مشهور اوست. او از علمای تراز اول مسلک اخباری محسوب می‌شود.



چاپ کرده‌اند. الان جدید هم چاپ کردند که خیلی خوب هم چاپ شده. قلم خود سید نعمت‌الله است که صاحب روضات از قلم او در کتابش نقل کرده: من برای تکمیل تحصیلاتم به اصفهان آمدم؛ چون اصفهان حوزه بسیار مفضل و پربراری داشت و علمی بود. معلوم بود محور بهترین درس در آن زمان، مرحوم علامه مجلسی بود و به درس ایشان آمدم. بیست سال در این درس شرکت کردم (کم هم نیست بیست سال! بالأخره یک چهره معتبر ارزشمند علمی شد بعد از بیست سال). من همه‌جوره استادم را در علم، آیه‌شناسی، حدیث‌شناسی و خدمت به دین خدا قبول داشتم؛ ولی یک ایراد به او داشتم که عظمت، اُبَهِت و آن شخصیت جامع استاد مانع از این بود که ایرادم را به خودش بگویم. یک حریم عظیمی داشت که نمی‌توانستم به او بگویم استاد، همه چیزت خوب است؛ اما این یک کارت زشت و بد است! نمی‌توانستم بگویم، در دلم ماند و مُرد استادم.

مرگ استاد خیلی در من اثر گذاشت، به طوری که تا یک هفته نمی‌توانستم از قبرش جدا شوم. قبر ایشان کنار مسجد جامع اصفهان، در دهانه بازار میدان کهنه بود و می‌توانستم آن یک هفته را در مسجد سر کنم. کنار قبر طولانی می‌نشستم و گریه می‌کردم تا رسیدم به شب جمعه. شب جمعه بود. خیلی سر قبرش گریه کردم و همان‌جا خوابم برد. در خواب دیدم که قبر شکافته شد، استاد از قبر بیرون آمد و نشست روبه‌روی من. بعد گفت: ایرادی که بیست سال به من داشتی، بگو! تو یک کار من را زشت می‌دانستی. حالا خودم آن کار زشتم را برایت بگویم، ببین آیا زشت بوده یا درست؟ کار من این بود: در زمان حکومت صفویه، چشم مردم اصفهان با جلال ظاهری پر می‌شد. اگر در آن بیست سالی که تو به من ایراد داشتی و می‌گفتی کارم زشت است، به‌عنوان یک روحانی شیعه با یک کفش کهنه، یک قبای نیم‌دار و عبای وصله‌دار از خانه بیرون می‌آمدم و برای درس می‌آمدم، به چشم مردم و دولتی‌ها نمی‌آمدم! آنها من را معمولی حساب می‌کردند و به علمم کار نداشتند. علمم را نمی‌سنجیدند و می‌گفتند چه شیخ معمولی‌ای است! سوادش هم خوب است، اما با این کفش کهنه، قبای نیم‌دار و عبای وصله‌دار! اگر با این شکل ظاهر می‌خواستمش مشکل کسی را حل کنم که خودم نمی‌توانستم؛ مثلاً با صد تومان حل می‌شد

و من هم نداشتم، وقتی می‌رفتم پیش یک تاجر اصفهان و می‌گفتم آقا! یکی مشکل دارد، صد تومان به او بده؛ او می‌گفت برو آقا شیخ، خدا حوالات را جای دیگر بدهد. ما خودمان بلدیم پولمان را کجا خرج کنیم و به من محل نمی‌گذاشتند.

من فکر کردم که چطوری با خودم چشم مردم و دولتی‌ها را پر کنم! برای همین با لباس فاخر آدم بیرون و هفت‌هشت تا را هم دنبال خودم انداختم که هر چند قدمی مثلاً یکی‌شان بگوید برای سلامتی حضرت آیت‌الله درود! ما در مدت کمی با این لباس‌های قیمتی و اینهایی که دنبالمان انداخته بودیم، عظمتی بین مردم اصفهان و دولتی‌ها پیدا کردیم که مرتب می‌گفتند: آقا خیلی قوی است! کلّ جامعه پشت سرش است.

جناب سید نعمت‌الله! برای یک لحظه، نه دل به آن لباس‌ها بسته بودم، نه دل به آن هفت‌هشت تایی که دنبالمان انداخته بودم و نه دل به قدرت؛ بلکه ناراحت هم بودم. این نقشه را که کشیدم، دیدم خیلی گرفت و در روحانیت اصفهان شدم شخص اول، با قدرت و با نفوذ. هیچ انسان مشکل‌دار، ضعیف، ناتوان و مظلومی به من مراجعه نکرد، مگر اینکه پیغام دادم به استاندار، فرماندار یا شاه که کار این شخص را درست کن. به شب نمی‌کشید که درست می‌کردند و می‌گفتند قدرت اول روحانیت است. کدام قدرت؟! من این قدرت را در چشم مردم با لباس و چهار تا لات‌ولوت که دنبال خودم انداختم و گفتند برای سلامتی حضرت آیت‌الله درود، پیدا کردم. این قدرت را وسیله قرار دادم برای حل مشکل مردم. اینجا هم که آمدم، می‌گویند: بالاترین پاداشت مربوط به گره‌هایی بوده که از کار مردم باز کردی. حالا ایرادت به من حل شد؟ بیست سال در دلت نگه داشتی، می‌آمدی و می‌گفتی! به هیچ‌کس هم نگفتی، ولی در دلت بود که مجلسی همه کارهایش خوب است، فقط این یک کارش زشت است و پسندیده نیست. آیا کار من زشت و ناپسند بود؟

### گمان بد، اخلاقی ناپسند و زشت

برادرانم! خواهرانم! تا حقیقت مسئله‌اش ثابت نشده است، به هیچ‌کس گمان بد نبرید! مردم خیلی خیال می‌کنند آنچه پای آدم می‌نویسند که جریمه دارد، عمل است؛ ولی آنچه می‌نویسند



و جریمه دارد، منحصر به عمل نیست. قرآن در سوره حجرات می‌فرماید: ﴿اجْتَنِبُوا مِنَ الظَّنِّ﴾<sup>۱</sup> کنار بگیرید از خیالات در حق بندگان من. «اجْتَنِبُوا، اجْتَنَبُوا، اجْتَنَبُوا» یعنی کنار گرفتن. «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» بعضی از خیال‌هایی که در حق بندگان من می‌کنید، به‌عنوان گناه پایتان می‌نویسند و در قیامت عذاب دارد.

گمان بد هم اخلاق خیلی بدی است! خیلی بد است! پیغمبر ﷺ تنها داشت در کوچه می‌رفت که به یک خانم سالم برخورد کرد. آخر اگر آدم را در کوچه با یک پیرزن قدخمیده یا با پیرزنی ببینند که نصف تنش سخته کرده، هیچ فکری در حق آدم نمی‌کنند؛ ولی اگر آدم را با یک خانم سرپا و سالم ببینند و ببینند که این خانم هم لحنش با آدم لحن بامحبتی است، مثلاً می‌گویند آخونده با این نامحرم چه کار دارد؟ خبری هست؟ حالا پیغمبر ﷺ تک‌وتنها در کوچه به یک خانم سرپا برخورد کرده که به حضرت می‌گفت: فدایت شوم! الهی خدا من را قربانت کند! فدای آن جمالت شوم! آن خانم داشت به پیغمبر ﷺ می‌گفت و پیغمبر ﷺ هم گوش می‌داد. یک نفر که می‌خواست از آن کوچه رد شود، یکی دو تا از این چند کلمه را شنید.

واعظان که این جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند

تا این مرد رد شد، رسول خدا ﷺ صدایش زد و گفت: آقا، تشریف بیاورید! مرد آمد. حضرت گفت: گفت‌وگوی این خانم را با من شنیدی؟ گفت: یک‌خرده‌اش را شنیدم. حرف‌هایش بو می‌داد! این معنی ندارد که یک زن سرپا در خلوت کوچه به تو بگوید قربان قیافت بروم! قربان هی‌کلت بروم! حضرت فرمود: این خانم که هنوز حرف‌هایش با من تمام نشده، عمه من «صفیه»<sup>۲</sup> است. حالا برو!

۱. حجرات: ۱۲: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَتُحِبُّونَ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾

۲. صفیه دختر عبدالمطلب (متولد ۵۳ قبل از هجرت) عمه پیامبر اسلام ﷺ و مادر زبیر بن عوام بود که روایاتی از پیامبر ﷺ نقل کرده است. صفیه در برخی از غزوات صدر اسلام به مجاهدان کمک می‌کرد و در غزوه

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

پیغمبر ﷺ چاره‌ای نداشت. ایشان می‌دید که زبان‌ها رهاست. الان این شخص در مدینه می‌گوید پیغمبر با یک زن نامحرم وابسته بود. آن وقت روی منبر می‌گوید: تماس با نامحرم حرام است! این گمان گناه و معصیت است. خدا مرحوم آقای مجتهدی را رحمت کند! من مدرسه‌اش نبودم و پیش او درس نخوانده بودم؛ اما از پنج‌شش‌سالگی با پدرم خیلی رفیق بود. چهلم پدرم هم به من گفت حق نداری هیچ واعظی را دعوت بکنی. من خودم می‌خواهم به منبر بروم. منبر رفت و یک ناهار حسابی هم به کلّ مردمی که شرکت کرده بودند، داد. این قدر پدر من را دوست داشت! کار خوبی هم کرد؛ چون اگر خودمان می‌خواستیم ناهار بدهیم، هفت‌هشت میلیون باید می‌دادیم. ایشان بچه نداشت. می‌گفت یک روز آدم خانه، دیدم حاج‌خانم اوقاتش تلخ است. گفتم: حاج‌خانم چه شده؟ گفت: در کوچه به تو سلام کردم؛ جواب ندادی! گفتم: والله جلوی این مردم اولاً که نگاه نکردم، نفهمیدم تو هستی. بعد هم که می‌بینی اوضاع چه خبر است؟! بایستم و با یک زن، آن هم زن خودم، می‌ترسم! چرا باید جامعه این‌جوری باشد که مردم از یک جواب سلام‌دادن بترسند؟ نکند پشت‌سرشان دری‌وری بگویند.

## لحظه احتضار علامه مجلسی

وقتی استادش (علامه مجلسی) گفت کارم که زشت نبود، ایشان گفت: استاد، ببخش من را! من بیست سال به تو بدگمان بودم. حالا از من بگذر! فرمود: مشکلی نیست. از تو گذشتم. بعد گفت: استاد، چطور می‌مُردی؟ وقت احتضار چه وضعی داشتی؟ این نصیحت جبرئیل خیلی جالب است! «یا رَسُولَ اللَّهِ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ» هر جوری دلت می‌خواهد، زندگی کن؛ اما آخرش در کام مرگ می‌افتی و با مردنت هم راحت

خندق نیز یکی از یهودیان را کشت. وی در سال ۲۰ هجری و در ایام خلافت عمرین خطاب درگذشت و در بقیع دفن شد. گنبد و بارگاهی بر قبر صفیه در بقیع وجود داشت که به دست وهابیان ویران شد. ۱. الخصال، ج ۱، ص ۷.



نمی‌شوی. اگر آدم بدی باشی، تمام بدی‌هایت را حساب می‌کنند. اگر آدم خوبی هم باشی، کاری به کارت ندارند و می‌روند در روح و ریحان.

استاد چطور می‌گفت؟ گفت: من در بستر افتاده بودم (مرحوم مجلسی نگفته چه بیماری داشته که به سید می‌گوید تمام استخوان‌های من دردی داشت که با همه آشنایی‌ام با آیات و روایات، تحمل این درد را نداشتم) و خیلی درد سنگین بود! این قدر درد به من فشار آورد که آرزوی مرگ کردم و گفتم: خدایا! دیگر بس است. مرگ مرا برسان. همین‌جوری که افتاده بودم در رختخواب و زن و بچه، داماد و عروس در اتاق بودند، دیدم یک جوان بین زن و بچه نامحرم که زیبایی‌اش قابل‌بیان نیست، پایین پای من یک‌دفعه آشکار شد و خیلی مؤدب ایستاد. خیلی هم قیافه‌قشنگ بود و من در ۷۲ سالی که عمر کردم، اصلاً این قیافه را در اصفهان و این طرف و آن طرف ندیده بودم. خیلی زیبا بود و به قدری با محبت با من شروع به صحبت کرد که نمی‌دانی چطور بود! به من گفت: چه شده است؟ گفتم: درد، درد! گفت: کجایت درد می‌کند؟ گفتم: تمام استخوان‌هایم دارد می‌ترکد. همان لحظه خم شد و خیلی باادب دستش را کشید روی پای من و آورد تا دم زانوهایم. ناگهان دیدم دو تا پایم عجب خنک و راحت شد و دیگر هیچ دردی حس نمی‌کنم. گفت: دردی نیست؟ از زانوهایم هم کشید تا دم شکمم، از شکمم تا دم گلویم و بعد هم با آن کف دست بامحبتش کشید روی صورتم که دیگر ندیدمش؛ ولی دیدم صدای گریه کل آن‌هایی که در اتاق بودند، بلند شد. من گفتم: من که کاملاً خوب شدم، این‌ها برای چه گریه می‌کنند؟! دیدم من را رو به قبله کشیدند و بعد از یک ساعت شهر شلوغ شد و تابوت آوردند. من دارم می‌بینم که جنازه و بدن مرا گذاشتند در تابوت و تمام مردم اصفهان دنبال تابوت من آمدند. من هم تعجب می‌کردم و می‌گفتم برای چه گریه می‌کنید؟ من از همهٔ مریضی‌هایم خوب شدم؟! وقتی وارد این عالم شدم، فهمیدم آن جوان با زیبایی بی‌نظیرش که من ندیده بودم، ملک‌الموت بوده. این وضع نیکان در وقت احتضار است.

## مرگ ناخوشایند و تازیانه‌های دوزخ در انتظار بدکاران عالم

یک آیه دیگر هم از وضع بدن بخوانم و حرفم تمام. از این آیه نترسید! سنگین نباشد برایتان و گریه هم نکنید! پروردگار می‌فرماید: وقتی می‌خواهم جان بدن را بگیرم، قبل از اینکه ملک‌الموت را بفرستم، یک دسته از فرشتگان را می‌فرستم که با تازیانه‌های دوزخ هم به پشتشان می‌زنند و هم به رویشان.<sup>۱</sup> پیغمبر ﷺ یک بار به جبرئیل گفت: چوپان که بودم، گاهی گوسفندها یکه می‌خوردند. برای چه بود؟ گفت: آقا! بدکاری را تازیانه می‌زدند، حیوان‌ها از صدای تازیانه و دردش یکه می‌خوردند.<sup>۲</sup> چرا بخشی از مردم ایران دارند راهی را می‌روند که به آن مرگ بخورند و با یک تازیانه حیوان‌های ایران یکه بخورند؟! صرف می‌کند آن جور زندگی؟! نه، صرف نمی‌کند! این نصیحت اول جبرئیل بود. در جلسات بعد ببینیم چهار تا نصیحت دیگرشان چیست؟



۱. أنفال: ۵۰: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾

۲. الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۵، ص ۵۷۶.



جلسہ، مقصود

مرکز بہترین موعظ



## پندگیرندگان اندک در مقابل کثرت موعظه

علاوه بر اینکه خداوند انبیائش و ملت‌ها را موعظه فرموده (بخشی از موعظه‌هایش به امت‌ها و ملت‌ها در قرآن آمده به‌عنوان موعظه و با لفظ موعظه)، خود انبیا و اولیای الهی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام هم انسان را موعظه کرده‌اند. علاوه بر این همه موعظه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ»<sup>۱</sup> تمام جریانات عالم، خود طبیعت، جهان و جریاناتی که بر ملت‌ها گذشته، همه موعظه است؛ ولی با این بسیاری موعظه و کثرت نصیحت‌ها، موعظه‌گیرنده و قبول‌کننده نصیحت خیلی کم است! «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ» یعنی چقدر عوامل بیدارکننده زیاد است! «وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ» و چقدر پندگیرنده کم است! می‌بینند و می‌شنوند؛ ولی بی‌خیال و خواب‌اند.

### کفایت مسئله مرگ به‌عنوان موعظه برای مردم

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متنی دارد که شش مطلب بسیار مهم را در آن متن مطرح کرده؛ ولی‌اش این است، با همین لفظ وعظ و موعظه: «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظَاءً»<sup>۲</sup> مُردن مردم برای زنده‌ها

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۲. تحف‌العقول، النص، ص ۳۵: «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظَاءً وَ كَفَى بِالثَّقَى غَنَى وَ كَفَى بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا وَ كَفَى بِالْقِيَامَةِ مَوْئِلًا وَ بِاللَّهِ مُجَازِيًا».

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

به‌عنوان موعظه بس است. من بینم که یک‌مرتبه و در یک چشم به‌هم‌زدن، یک نفر تمام رشته‌های ارتباطش با زندگی و دنیا قطع می‌شود، دیگر هم وصل نمی‌شود. این پیوند بریده هیچ زمانی گره نخورده است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: مردم مُردن هم‌نوعانشان را می‌بینند و اگر بخواهند موعظه شوند، مردن مردم برایشان بس است. حالا این آقا مُرد. فرض کن که برای دنیای خودش ده برابر کوه دماوند گناه کرد و صد برابر مردم معمولی هم ثروت جمع کرد، حالا چه می‌شود؟ الآن که مرده است، آن مجموع گناهان و ثروت‌ها چه کار می‌خواهد برایش بکند؟ اینجا که دیگر نمی‌تواند کاری بکند! حالا که مُرده، در گرو آن معاصی به‌اندازه کوه دماوند و این همه ثروتی است که از راه گناه به‌دست آورده. بله، مرگ واعظ است، اما وعظاشنو کم است.

## زندگی گسترده دنیایی، عامل سقوط انسان

خیلی وقت است این روایت را دیده‌ام و مردّد بین اصیغ بن نباته<sup>۱</sup> یا صعصعه بن صوحان<sup>۲</sup> هستیم. به احتمال قوی، صعصعه باشد؛ چون اصیغ زمان خود امیرالمؤمنین ﷺ از دنیا رفت و حضرت بالای سر قبرش آمد، اشاره کرد و فرمود: «قَلِيلُ الْمُؤْمِنَةِ كَثِيرُ الْمُعْوَنَةِ».<sup>۳</sup> اصیغ

۱. اصیغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی (قرن اول هجری) از یاران امام علی بن ابی‌طالب ﷺ. وی اهل کوفه بود و در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی ﷺ، یکی از نام‌دارترین و استوارترین یاران حضرت و از اعضای «شرطه‌الخمیس» محسوب می‌شد.

۲. صعصعه بن صوحان از یاران امام علی ﷺ بود که در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت. صعصعه در سخنوری مهارت داشت و از این مهارت در دفاع از امام علی ﷺ و انتقاد به معاویه استفاده می‌کرد. امام علی ﷺ صعصعه را از اصحاب بزرگ خود معرفی کرده است. امام صادق ﷺ هم او را از معدود افرادی دانسته که امام علی ﷺ را آن‌گونه که شایسته است، شناخت. مسجد صعصعه در کوفه به او منسوب است.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص ۳۵: «لَمَّا أُصِيبَ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ يَوْمَ الْجَمَلِ أَتَاهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ وَ بِهِ رَمَقٌ فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَمَّا بِهِ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا زَيْدُ فَوَاللَّهِ مَا عَرَفْتُكَ إِلَّا خَفِيفَ الْمُؤْمِنَةِ كَثِيرَ الْمُعْوَنَةِ قَالَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ وَ أَنْتَ فَرَحِمَكَ اللَّهُ فَوَاللَّهِ مَا عَرَفْتُكَ إِلَّا بِاللَّهِ عَالِمًا وَ بِآيَاتِهِ عَارِفًا وَ اللَّهُ مَا قَاتَلْتُ مَعَكَ مِنْ جَهْلٍ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ خَدِيفَةَ بِنَ الْيَمَانِ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى أَمِيرِ الْبِرَّةِ وَ قَاتِلِ الْفَجْرَةِ مُنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ أَلَا وَ إِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ يَتَّبِعُهُ أَلَا فَمِيلُوا مَعَهُ».



زندگی دنیایش را خیلی سبک گذراند و بار نکرد؛ یعنی چنان زندگی را پهن بکند که انگار یک شاه است! پهن کردن معنی ندارد! این رئیس‌جمهور فعلی ترکیه که آدم بسیار بسیار احمقی هم هست (رئیس‌جمهور ماندنی که نیست. چهارپنج سال یا دو دوره ملت رأی می‌دهند و بعد می‌رود پی کارش)، با پول این مردم ترکیه، مالیات‌ها و درآمدها، کاخی درست کرده است که هزار تا اتاق دارد. شما به او بگو: آدم نود کیلو یا صد کیلویی! حالا برای کار اداری ات دوتا معاون، دو تا دستیار و چهار تا خدمه داری با بیست تا اتاق. هزار تا اتاق برای چه؟! من بروم در این کاخ، خیالم را سیراب بکنم و بگویم این من هستم که حکومتم بر مردم از داخل کاخی جریان دارد که هزار اتاق دارد.

این را برای خودش ساخته است. حدود هفتادسالش هم هست. حالا نهایتاً بهترین آمپول‌ها، دواها و قرص‌ها را به او بدهند و ده سال دیگر بماند. بعد که می‌میرد، ممکن است نفر بعدی‌اش اصلاً به این کاخ نرود و بگوید این هزار تا اتاق را اجاره بدهید و اجاره‌اش را برای مخارج آبادکردن شهر بگیرید!

این اصبح «قَلِيلُ الْمُنُونَةِ» بود و دنیایش را خیلی سبک گرفته بود. یک خانه و یک مرکب داشت. یک درآمد هم به فرموده پیغمبر ﷺ، «کفافی» به اندازه‌ای که زندگی‌اش را اداره بکند. این دنیایش بود.

### خدمت به خلق الله، رشته‌ای از دین خدا

مرحوم کلینی<sup>۱</sup> در جلد دوم «کافی»<sup>۲</sup> که عربی است (در ترجمه‌ها نمی‌دانم جلد چندم است؛ چون ترجمه کافی چهارپنج جور چاپ شده)، می‌گوید: رسول خدا ﷺ با چهار پنج نفر داشتند می‌رفتند به مقصدی (این روایت را حضرت صادق نقل می‌کند). نزدیک ظهر

۱. محمدبن یعقوب کلینی، معروف به ثقة‌الاسلام کلینی (درگذشت ۳۲۹ق)، از محدثان مشهور شیعه و نویسنده «الکافی» که از کتب اربعه به‌شمار می‌رود. او در زمان غیبت صغری می‌زیست و با برخی از محدثان که از امام عسکری ﷺ یا امام هادی ﷺ حدیث شنیده بودند، ملاقات کرده است. ابن قولویه، محمدبن علی ماجیلویه قمی و احمدبن محمد زراری از شاگردان او هستند.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۱.

بود، رسیدند به چوپانی که گوسفند فراوانی داشت. حضرت به یکی فرمود: این چوپان خیلی گوسفند دارد، برو مثلاً به اندازه یک غذا از او شیر بخر. نه این که بگیری، بلکه بخر! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مثل من نبود که از لباس و موقعیتش سوء استفاده کند و از مردم چیزی بگیرد. توقع هم داشته باشد که پولش را نگیرند. این مفت خوری خیلی بدی است! هیچ کدام از انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام در خرید اصلاً به فکرشان نبود که طرف احترام کند و بگوید قابلی ندارد و پولش را نگیرد. این نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت پیش چوپان و معلوم شد مالک هم هست. کارگر کسی نیست و گوسفندها برای خودش است. به قول قدیمی‌های شهرها (حتماً تهران هم می‌گفتند)، چوبدار بود.<sup>۱</sup> ظاهراً اینجا هم بوده. به او گفت: پیغمبر است و چهارپنج نفر دیگر. یک خرده شیر به ما بفروش! گفت: یک قطره هم نمی‌فروشم. برو پی کارت! مثلاً ما این شیرها را جمع می‌کنیم، خامه، روغن، کره و پنیرش را می‌گیریم. شیر را این جوری نمی‌فروشیم.

بد هم هست که انسان هم نوعش گرسنه باشد، بیابان هم باشد، پول هم بدهد و بگوید ما خرده‌فروشی نداریم! این که در تهران هم هست. گاهی روز جمعه است و آدم واقعاً نیازمند یک چکش، ده تا میخ یا یک ماله می‌شود. همه مغازه‌ها بسته است، به جز یک عمده‌فروش. وقتی آدم می‌گوید یک چکش به ما بدهید، می‌گوید خرده‌فروشی نداریم. آقا! کارمسلمان را راه بینداز. خرده و کلی معنی ندارد. یک مؤمن از خانه‌اش درآمد، چهل قدم راه آمده و به در مغازه‌ات رسیده است. حالا مشکل یا کاری در خانه‌اش دارد و یک ماله، چکش یا قلم‌رنگ می‌خواهد؛ اگر نفروشی، کار امروزش لنگ است. این زشت است! حالا هست دیگر!

ما کلّ ملت را متخلّق به اخلاق الهی نمی‌بینیم. کسی در تهران بود که من او را دیده بودم. پای منبرم می‌آمد. هر کسی از او آدرس می‌خواست، آدرس نمی‌داد و به او می‌گفت: بیا دنبال من، کارت دارم! بنده خدا را می‌برد تا سر محله‌ای که آدرسش را می‌خواست و می‌گفت: آن آدرسی که پرسیدی، این (مغازه، خانه یا اداره) است. اصلاً عاشق این بود که

۱. گوسفنددارها را چوبدار می‌گفتند.



آدرس از او می‌پرسند! بازنشسته هم بود و کاری نداشت که بگویند برای چه وقتش را تلف می‌کرد! آن وقت در راه که با این بنده خدا می‌رفت (با من هم خیلی نزدیک بود)، از احوالش، کار و بار و زندگی‌اش هم می‌پرسید. او هم یک مرتبه درددل می‌کرد (این آقا قبل از انقلاب بود و همان وقت هم فوت کرد) و مثلاً می‌گفت: زخم بیماری سختی دارد که بیمارستان‌های دولتی هم کاری نمی‌کنند. دکترش گفته حتماً باید برود بیمارستان خصوصی. این شخص هم می‌گفت: چه وقتی می‌خواهی ببری؟ می‌گفت: پول ندارم که ببرم! می‌گفت: به خانها برویم تا زنت را سوار کنم و به بیمارستان برویم. تا آخر خوب شدن خانمش با او همراهی می‌کرد؛ نسخه‌اش را می‌گرفت و پولش را می‌داد. خودش هم نداشت که بدهد. آخر آدم بازنشسته خیلی پول ندارد؛ اما این قدر بین آن منطقه آبرودار بود که همه دیگر می‌دانستند او چه کاره است و به او پول می‌دادند. همین‌ها هم می‌ماند برای آدم. دین که فقط نماز و روزه نیست. دین یک رشته‌اش عبادت‌الله است و یک رشته‌اش هم خدمت به خلق‌الله. این دو رشته مجموعاً دین خداست.

### معجزه انسانیت در رفتار و منش معصومین

حالا این چوپان گفت خرده‌فروشی نداریم و نفروخت. کار بدی هم کرد؛ اما رسول خدا ﷺ هم که در اوج قدرت است، هیچ وقت قدرتش را در راه غیرخدا هزینه نمی‌کرد که بگوید غلط کرد که نفروخت! بروید و دست‌وپایش را ببندید و در بیابان بیندازید. بعد یک سطل شیر بدوشید و بیاورید! این که کار فرعون‌ها، نمرودها، معاویه‌ها و یزیدهاست. عبدالله کار غیرخدایی نمی‌کند. حالا که با این دویست‌سیصد تا گوسفند گفت خرده‌فروشی نداریم، دیگر با او کاری نداشته باشید!

امیرالمؤمنین علیه السلام منبر بود. زمان ریاست‌جمهوری‌اش بود و مسجد کوفه شلوغ هم بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنرانی امیر سخن است و کلامش امیر کلام! یکی از خوارج نهروان پای منبرش بود (هنوز جنگ هم نشده بود)، این قدر تحت تأثیر زیبایی، شیرینی، فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت که یک دفعه هیجان‌زده از جا پرید و گفت: «قاتله الله

کافراً<sup>۱</sup> مرگ بر تو باد، چقدر شیرین حرف می‌زنی! آدم بین یک جمعیت، به یک شخصیت الهی، آن‌هم حاکم مملکت می‌گوید مرگ بر تو! آنهایی که اطرافش بودند، هیجان‌زده شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام از بالای منبر دید اینها می‌خواهند تکان بخورند؛ مثلاً به قول لات‌های تهران، دهانش را سرویس کنند. از بالای منبر فرمود: بگذارید بقیه سخن را گوش بدهد! احتمال اثر هست. همین! بعد هم علیه من شعار داده، علیه شما که شعار نداده. حق انتقام با من است، نه با شما. حق انتقام من هم این است که آزادش بگذارید تا بقیه منبر را گوش بدهد.

این معجزه آدمیت و انسانیت است. خود حضرت یک جمله دارد که جمله خیلی پریمی است! می‌فرمایند: از ارزش‌های والای انسان، «العفو عند القدرة»<sup>۲</sup> این است که تو قدرت داشته باشی و گذشت کنی؛ اما اگر زورت به طرف نرسد و بگویی من گذشتم، این ارزش نیست. ارزش این است که من زورم برسد، ولی انتقام‌گیر نباشم.

### دعای متفاوت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خصوص دوستان و دشمنان

وقتی آن شخص هم گفت خُرده نمی‌فروشم، حضرت فرمود برویم. راه را ادامه دادند تا رسیدند به یک چوپان دیگر که امام صادق علیه السلام می‌فرماید گوسفندهایش انگشت‌شمار بود و هفت‌هشت تا گوسفند داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از صحابه فرمود: برو و از این چوپان شیر بخر! نماینده پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و به این چوپان گفت: شیر داری؟ گفت: برای چه کسی می‌خواهی؟ گفت: برای همین سه‌چهار تا. چوپان گفت: اینها چه کسی هستند؟ گفت: یکی‌شان پیغمبر صلی الله علیه و آله است. چوپان گفت: شیر دارم، اما نمی‌دهم. من را ببر پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله! صحابه هم گفت: بیا تا برویم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲۰.

۲. شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۴: «مِنَ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْبِرِّ: الْجُودُ فِي الْعُسْرِ وَالصَّدَقُ فِي الْغَضَبِ وَالْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ».





هر دو آمدند. چوپان سلام کرد و گفت: یا رسول الله! یک کاسه شیر چیست که از من می‌خواهی؟! بگو همه گوسفندهایم را جلوی پایت قربانی کنم. یک خُرده شیر چیست؟! اصلاً من مالک این گوسفندها نیستم! خودتان بیایید و بردارید، ذبح کنید و بپزید و بخورید! حضرت فرمود: ما امروز نمی‌خواهیم غذای گوشتی بخوریم، بلکه شیر می‌خواهیم. گفت: چشم! شیر تازه دوشیده‌ام. الآن می‌آورم برایتان. پولش را هم به او دادند. چوپان نمی‌گرفت، اما بالأخره به او قبولاندند.

ناهارشان را با همین شیر خوردند. چوپان هم خداحافظی کرد و رفت دنبال گوسفندهایش. این دعا دعای خیلی عجیبی است! این دعا دعایی است که تا قیامت جریان دارد. پیغمبر ﷺ دست مبارکش را به پیشگاه پروردگار دراز کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَ الْكُفَّافَ»<sup>۱</sup> خدایا! به دوستان ما که دلشان با ما رابطه دارد، دو تا چیز عنایت کن: یکی پاک‌دامنی که آلوده نشوند؛ یکی هم پول و دنیا را به اندازه کفایت به آنها بده که نکند پولشان زیاد شود، مست کنند و بعد هم پستی کنند. این دعا برای دوستان پیغمبر ﷺ و اهلش است. دنباله‌اش هم این طور دعا کرد: «ارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْمَالَ وَ الْوَلَدَ»<sup>۲</sup> اما به دشمنان ما پول، زمین، پاساژ، ملک، گاراژ، کشتی و دلار بده. آدم وقتی این همه گیرش بیاید، از همه چیز غافل می‌شود. ما صبح زود بلند شویم و برویم کجای خیابان‌های بالا، به یک تریلیارد بگوییم ساعت شش و نیم صبح، یک جا «حدیث کساء» است. یکی هم دو تا حدیث می‌گوید و یکی هم ذکر مصیبت می‌کند. بلند شو تا برویم! دو تا فحش به ما می‌دهد و در را می‌بندد. اصلاً دلش با این حرف‌ها رابطه ندارد، بلکه دلش با پول رابطه دارد.

### عمل به دستورات الهی، علامت دوستی و محبت

یک وقت کار خیری بود، گفتند: فلانی وضعش خیلی خوب است! گفتیم: خدا به ما یک آبرو داده که برای دین خرج می‌کنیم. می‌رویم و به او می‌گوییم. یک وقت هم در روزنامه

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. همان.

دیدم که عکسش را انداخته و نوشته بودند ثروتمندتر از این آدم در خاورمیانه نیست. درست هم بود. اتفاقاً پریشب دو تا از قوم و خویش‌هایش را دیدم، گفتم: این بنده خدا قوم و خویشان چند سالش است؟ گفتند: ۸۴ سالش است. گفتم: این ثروت بی‌نظیر را می‌خواهد چه کار کند؟ گفتند: می‌خواهد بغلش بمیرد. گفتم: هیچ کاری نمی‌کند؟ گفتند: ابدأ! گفتم: برای بچه‌هایش می‌گذارد؟ گفتند: یکی از بچه‌هایش در ثروت عین خودش است. آری، برای همین گداگشنه‌ها می‌گذارد. وقتی من با او صحبت کردم، گفت: حاج آقا، مگر نمی‌بینی رکود و تحریم است؟ ما گاهی لنگ خریدن دو تا نان سنگگ هستیم. گفتم: خدا به تو بدهد! این جور است.

آدم باید این دقایق روایات را بداند. اگر ما به اندازه عفاف و کفاف داریم، هرچه هم چرخ را بیشتر می‌گردانیم، بیشتر نمی‌شود. ما مشمول دعای پیغمبر ﷺ هستیم. حضرت نخواستند پول ما را ببرد جهنم. وگرنه صبح که می‌آییم به دفتر، تا ظهر با شش تا تلفن شش میلیارد جابه‌جا می‌کنیم و یک قرانش هم نمی‌دهیم. این علامت این است که من دشمن پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﷺ هستم. حالا به ظاهر بگوییم من پیغمبر را دوست دارم. چه بسا دوستی عملی هم هست و فقط قلبی نیست. در سوره آل عمران است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾<sup>۱</sup> شما که می‌گویید ما خدا را دوست داریم، پس چرا از من که فرستاده‌اش هستم، اطاعت نمی‌کنید؟! خدا را دوست دارید؟ علامت دوستی، «عمل» است. اگر عمل در کنار محبت نباشد، معلوم می‌شود این محبت بی‌خودی و خیالی است.

### نشانه‌های کمال دین در اصبغ

حضرت نیز سر قبر اصبغ فرمود: «قَلِيلُ الْمُنُونَةِ»<sup>۲</sup> این اصبغ زندگی دنیایی‌اش را پهن نکرد و یک زندگی منظم، به‌اندازه، درآمد حلال و خرج حلال داشت. زندگی‌اش را ولو نکرد که دیگر در این زندگی نوبت به خدا، خلق خدا، کار خیر و عبادت ندهد.

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۸، ص ۳۵.



روزی با یکی از دوستانم کار داشتیم، مثلاً باید صبح می‌آمد، اما بعدازظهر آمد. به او گفتم: کجا بودی حاج آقا؟ گفت: یکی از همکارهایمان مرده بود، رفتیم کارهایش را انجام دادیم. گفتم: خدا رحمتش کند! گفت: خدا رحمتش کند که حرف است. کجا خدا رحمتش کند؟! بچه نداشت، خودش بود و زنش؛ فقط زرنگی کردیم و وصیتش را درآوردیم. نوشته بود که مرا در باغ طوطی دفن کنید. آن زمان هم، قبر در باغ طوطی بیست میلیون تومان بود. حالا نمی‌دانم چند است؟ حتماً سیصدچهارصد میلیون تومان است. جنازه من را بگذارند در قپون، دوهزار هم نمی‌خرند. خمس پول این قبر را هم باید داد تازه، و الا پدر مرده را آن طرف درمی‌آورند و می‌گویند برای چه برای این بدن وصیت کردی چهارصد میلیون تومان؟! اصلاً خودت کل عمرت چند می‌ارزیدی؟

این دوستم گفت: زنش آمد و گفت حساب‌هایش پیش من است. من یک قران نمی‌دهم. او را ببرید بهشت زهرا. تازه آنجا هم بیندازید گردن شهرداری تا آنها دفنش کنند. ما پول مرده نداریم! زن این جوری گفت. ای دنیا! هرچه گفتیم خانم، وصیت واجب است! گفت: چه کسی واجب کرده؟ صنف هم صنف پولداری بود، دیدیم دم جنازه زن نمی‌گذارد دفنش کنیم، گفت: یکی از هم‌صنفی‌ها کلاهش را برداشت و دوره زد. بیست میلیون برایش گدایی کردیم و آنجا دفنش کردیم.

بعد آمدیم دنبال مالش که جمع بشویم، ببینیم چه کار باید بکنیم؟ دیدیم کاری نمی‌توانیم بکنیم؛ چون با حضور زنش در صندوقش را باز کردیم (این قضیه برای چهل سال پیش است)، شصت تا سند ملک، آن هم ملک‌های قیمتی در صندوقش بود. آخر تو با یک زن، شصت تا سند ملکی که حالا بخواهند بفروشند، معلوم نیست آن زمان ده بیست میلیارد بیشتر می‌شد.

این ولوکردن زندگی، آدم را از خدا، کمک به خلق خدا و خودش غافل می‌کند. بعد از مرگ هم، ثروتمندان این شکلی، معرکه‌ای برایشان به پا می‌شود که آن سرش پیدا نیست. «قَلِيلُ الْمُؤْنَةِ» اصغ یک زندگی با چهارچوب محدود خیلی خوبی داشت و سبک بود. حال شب سرش را بگذارد روی متکا، در فکر است که این شصت تا ملک را چطور ۱۲۰ تایش

کند؟ این دویست میلیارد را چطوری چهارصد میلیاردش کند؟ همه‌اش در خواب و خیال و بیداری به پول فکر می‌کند.

بعد حضرت فرمود: «كثِيرُ الْمَعُونَةِ» آخرتی برای خودش ولو کرد که ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> چنین آخرتی ابدی، بهشت و پهنای آسمان‌ها و زمین برای او بود.

### موعظه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به صعصعه در آخرین لحظات عمر

پس من به ذهنم درست آمد و اصبح نبود. آن که آمده به عیادت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم ماه رمضان، «صعصعه» بود. امام مجتبی علیه السلام دم در فرمود: پدرم حال ندارد. ملاقاتش هم ممنوع است، برو! گفت: زانویم طاقت رفتن ندارد. من می‌نشینم تا محبوبم را ببینم و شروع به گریه کرد. خانه امیرالمؤمنین علیه السلام هم کاخ نبود که صدای گریه را از بیرون نشنود. فرمود: حسن جان! کیست گریه می‌کند؟ گفت: صعصعه است. فرمود: در را باز کن که بیاید تو!

صعصعه آمد. حالا چشمش به رنگ امیرالمؤمنین علیه السلام و بآن حال افتاد داشت و بیهوش می‌شد، بماند! به حضرت عرض کرد: علی جان! دوست دارم منو موعظه کنی! چقدر موعظه مهم است! حضرت هم نفرمود: آخر این چه وقت موعظه است؟! من حال ندارم! فرمود: من خودم برای تو موعظه هستم. دیروز امیر مملکت بودم و امروز کشور من همین تشک و لحاف است که در آن افتاده‌ام. فردا هم زیر خروارها خاک هستم. این موعظه است! به هیچ چیز این دنیا رو نداشته باش که ماندنی نیست.

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۰، ص ۴۵: «فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مُعَصَّبٌ بِعِصَابَةٍ وَقَدْ عَلَتْ صُفْرَةٌ وَجْهَهُ عَلَى تِلْكَ الْعِصَابَةِ وَإِذَا هُوَ يَرْفَعُ فَنَحْدًا وَيَضَعُ أُخْرَى مِنْ شِدَّةِ الصَّرِيَةِ وَكَفْرَةِ السَّمِّ فَقَالَ لِي يَا أَصْبَغُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الْحَسَنِ عَنْ قَوْلِي قُلْتُ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنِّي رَأَيْتُكَ فِي حَالَةٍ فَأَحْبَبْتُ النَّظَرَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ حَدِيثًا...».



این موعظه است! باباطاهر یک رباعی جالب دارد که می‌گوید:

اگر زرین کلاهی، عاقبت هیچ      اگر خود پادشاهی، عاقبت هیچ

چون وقتی مُردی، تاجت را از سرت برمی‌دارند و با تو دفن نمی‌کنند. اگر پادشاه هم هستی که بازهم هیچ! در دل این قبرستان‌های کره زمین، چقدر شاه و اعلی‌حضرت همایونی خوابیده است؟ شب هفتم آنها نشده، موش‌ها و سوسک‌ها و کرم‌ها خوردند و رفتند پی کارشان. تبدیلتشان کردند به فضولات و از شکمشان ریختند بیرون.

اگر مُلک سلیمانت ببخشند      در آخر خاک راهی، عاقبت هیچ

مال دنیا که همه‌اش می‌شود هیچ. برای خودت، قیامتت و برای پروردگارت چه کار کرده‌ای؟ عاقبت همه این‌ها که هیچ است. در یک رباعی دیگر هم می‌گوید (این‌ها هم همه نصیحت است):

به گورستان گذر کردم صبحی      شنیدم ناله و افغان و آهی

شنیدم کله‌ای با خاک می‌گفت      که این دنیا نمی‌ارزد به کاهی

پس کدام دنیا ارزش دارد؟! دنیایی که آدم با خودش بتواند ببرد آخرت، خیلی ارزش دارد! دنیایی که وقتی روز قیامت خدا به آدم بگوید با دنیا چه کار کردی، بگوید: خدایا! هفتاد سال مثلاً دویست دست لباس خریدم، خودم را پوشاندم، با آن نماز خواندم، به عبادت مریض و دنبال حل مشکل رفتم. یک خانه خریدم و قرآن و نماز در آن خواندم، عبادت کردم، مهمان و مشکل‌دار راه دادم. یک مغازه داشتم که درآمد داشت، خمس و زکات دادم، انفاق کردم و شب عید چهار نفر را نونوار کردم. این معنی بردن دنیا به آخرت است؛ اما دنیایی که قابل انتقال نباشد، حرف آن کله‌ مرده است.

شنیدم کله‌ای با خاک می‌گفت      که این دنیا نمی‌ارزد به کاهی

ما همه را گذاشتیم و رفتیم. این موعظه است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: کل جریانات هستی موعظه است؛ اما موعظه‌گیرنده کم است!





جلسہ ہشتم

موعظہ قرآن





# اهداف سه‌گانه نزول قرآن کریم

اولین کسی که انسان را موعظه و نصیحت کرد، طبق روایات «اصول کافی» که دنباله بعضی از آیات سوره مبارکه بقره آمده است، پروردگار بود. وقتی نوبت نزول قرآن رسید، وجود مقدس او برای قرآن سه هدف بیان کرد:

## الف) قرآن، سراسر موعظه و پند

اولین هدف این بود که مجموع این قرآن، پند و موعظه است. حتی تاریخ اقوام گذشته را که بیان کرد (تاریخ گذشتگان کم نیست در قرآن)، هم درباره تاریخ امت‌های مجرم، هم تاریخ پاکان و نیکان فرمود: اینها برای شما مستمعان قرآن پند و موعظه است. داستان مجرمان را که بیان می‌کنم، می‌خواهم شما از سرگذشت آنها عبرت بگیرید، مثل آنها نشوید. آلوده به کارهایی که آنها شدند، شما نشوید! چرا که من امتیاز خاصی برای شما قائل نیستم. هر کیفری که آنها دیدند، اگر شما هم مرتکب آن گناهان شوید، همان کیفر برای شما هم هست. همچنین از سرنوشت خوبان عالم هم پند بگیرید و کارهای خوبشان را به عنوان درس نگاه کنید. خداوند در داستان ملت‌ها، هم کلمه موعظه و هم لغت عبرت را به کار گرفته است. از باب نمونه در این آیه ببینید؛ می‌فرماید: داستانی که در این سوره بیان کردم، «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ»<sup>۱</sup> در حقیقت پند است. منظور من قصه‌گویی،



۱. یوسف: ۱۱۱.

داستان سرایی و شاهنامه خوانی نیست. قصد من از بیان این سرگذشت‌ها، دادن درس و پند به شماست.

## ب) قرآن، کتابی درمان‌گر

هدف دیگری که برای قرآن بیان می‌کند، این است: این کتابی که فرستادم، درمان است. لفظ عربی اش «شفاء» است. این قرآن نسخه‌ی یک طیبِ حکیم، علیم، بصیر و خبیر است که عاشق مریضش است و می‌خواهد این بیمار درمان شود. دردهایی هم که این کتاب درمان می‌کند، بدنی نیست. قرآن مجید نسخه‌ی سردرد، پادرد، کمردرد و دل‌درد نیست. این بیماری‌ها بالآخره با دارو و پرهیز خوب می‌شود یا منتهی به مرگ آدم می‌شود. عاقبت این بیماری‌ها جهنم و کیفر نیست. در «نهج‌البلاغه» است که امیرالمؤمنین علیه السلام به دیدن یکی از دوستانش آمد که بیمار بود و به او فرمود: این بیماری که مؤمن دچارش می‌شود، «لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَ يَحْتُمُّهَا حَتَّى الْأُورَاقِ»<sup>۱</sup> چطوری برگ درختان در پاییز می‌ریزد، بیماری برای شما مؤمنین نیز برگ‌ریزان گناه است و گناهانتان را می‌ریزد. پایان این بیماری دوزخ نیست؛ یا معالجه می‌شوید و به آن زندگی پاک ایمانی‌تان برمی‌گردید و یا نه. اگر از دنیا رفتید، به‌خاطر مؤمن‌بودنتان اهل نجات هستید. این بیماری‌هایی که قرآن می‌گوید من درمان آنها هستم، همین سیئات اخلاقی است؛ حسد، حرص، کبر، غرور، تحقیر کردن مردم، خودبینی و بخل. اگر کسی واقعاً دل به قرآن بدهد و ببیند قرآن مجید برای هر کدام از این بیماری‌ها چه عوارض خطرناکی را بیان می‌کند، آن بیماری را با هدایت و دلالت قرآن، با کمک پروردگار مهربان عالم رها می‌کند.

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲؛ «وَقَالَ صَلَّى لِيُعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةٍ اَعْتَلَّهَا جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ [مِنْكَ] مِنْ شَكْوَاكِ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أُجْرَ فِيهِ وَ لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَ يَحْتُمُّهَا حَتَّى الْأُورَاقِ وَ إِنَّمَا الْأُجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَ الْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَ الْأَقْدَامِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَدْخُلُ بِصِدْقِ النَّبِيِّ وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ».



## ج) قرآن، کلید رحمت پروردگار

هدف دیگری که خداوند برای قرآن بیان می‌کند، می‌گوید این قرآن برای شما رحمت است. شاید معنای رحمت بودن قرآن این باشد: این قرآن کلید است که شما می‌توانید با این کلید درهای بهشت را به روی خود باز کنید. البته منظور از «در»، این درهای اصطلاحی نیست. بهشت در دو جای قرآن (سوره آل عمران و سوره حدید) بیان شده که پهنایش پهنای کل آسمان‌ها و زمین است. اینجا «در» معنی ندارد. چه دری برای چنین جای گسترده‌ای هست؟ اینکه می‌گویند «در»، به معنای درهای چوبی و آهنی نیست؛ بلکه به معنای راه است. قرآن کلید راه هشت بهشت است.

ما در روایاتی که درباره قرآن داریم، بهشت در کنار قرآن خیلی زیاد مطرح شده است؛ مثلاً یک روایت در کتاب شریف «کافی»، جلد دوم، باب فضل القرآن است. این روایت یک منبر کامل است از رسول خدا ﷺ که حضرت در اواسط آن منبر می‌فرماید: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> اگر انحرافات به شما حمله کرد، زود در انحرافات نیفتید! انحرافات را قبول و باور نکنید و خود را در معرض خطر قرار ندهید. به قرآن مراجعه کنید تا شما را از این انحرافات و خطراتش نجات بدهد. «فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ» شما اگر در دنیا در حدّ خودتان با قرآن مجید زندگی کنید، قرآن روز قیامت در پیشگاه خدا از شما شفاعت می‌کند. «شَافِعٌ مُشَفَّعٌ» شفاعت شما درجا پذیرفته می‌شود و شما راحت می‌روید بهشت.

## حقیقت معنایی خشم پروردگار

این معنی رحمت بودن قرآن است. متن آیه هم این است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»<sup>۲</sup>. آیه «يا ايها المؤمنون» و «يا ايها المسلمون» ندارد. خداوند متعال به همه انسان‌ها محبت دارد و ابتدائاً دشمن هیچ‌کس نیست. این انسان

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. یونس: ۵۷.



است که زمینه دشمنی و خشم خدا را برای خودش فراهم می‌کند؛ و آلا بچه‌ای که الان در کره زمین (آسیا، آفریقا، اروپا، آمریکا و اقیانوسیه) به دنیا می‌آید، چه ملاکی دارد که خدا دشمنش باشد؟! این بچه که کاری نکرده است. در واقع، این بچه وقتی بزرگ می‌شود و پشت به حق، عقل و فطرت می‌کند و به تمام گناهان روی می‌آورد، باعث خشم پروردگار می‌شود. البته خداوند هم شتابانه خشم نمی‌کند و مهلت می‌دهد. اگر بنده‌اش خودش را اصلاح نکرد، دچار خشم می‌شود. خشم هم در خدا به معنی عصبانیت ما نیست. خشم به معنای کیفر است.

این نکته‌ای که برایتان می‌گوییم، خیلی مهم است! شاید بیشتر مردم هم این نکته را ندانند و حتی خوانندگان این دعا هم آن را ندانند. دعای جوشن کبیر صد بند است که هر بندش ده حقیقت از اسما و صفات پروردگار را بیان می‌کند. مجموعاً می‌شود هزارتا. شما یک‌وقت اگر حوصله کردید، این جوشن کبیر را با همین مفاتیح‌های ترجمه‌شده یک بار با معنی‌اش کلمه به کلمه بخوانید. در این هزارتا، کلاً از صفاتی که نشان‌دهنده کیفر پروردگار عالم است، ممکن است دوتا دانه ببینید. ۹۹۸ صفت، صفت رحمانیت و رحیمیت است. به این زودی هم از کسی غضبناک نمی‌شود و مهلت می‌دهد. اگر بنده‌اش خودش را درمان کرد که دیگر به او خشم نمی‌کند؛ اما اگر درمان نکرد، خودش مقصر است که خودش را دچار کیفر پروردگار عالم کرده.

### جهنم، انتخاب مردمان اهل کفر

من آیات جهنم را که بررسی کردم، تقریباً از سوره بقره تا جزء آخر قرآن را دیدم، ما یک آیه در عذاب نداریم که روز قیامت گرفتاران عذاب به پروردگار بگویند تو ما را هل دادی، ما افتادیم جهنم. آیاتی که درباره اهل جهنم است، فقط نشان‌دهنده ندامت، پشیمانی و التماسی است که اهل جهنم به پروردگار می‌کنند و می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا﴾<sup>۱</sup> خدایا!

۱. مؤمنون: ۱۰۷: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا إِنَّ عَذَابَنَا ظَالِمُونَ﴾.



ما را از جهنم دریاور. برای ما بس است! هیچ کدام نمی‌گویند آمدن ما به جهنم کار خداست. کار خدا نیست، بلکه کار خودشان است!

فکر می‌کنید خدا راضی به جهنم رفتن چند نفر است؟ هیچ نفر. در قرآن دارد: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾<sup>۱</sup> من از این خوشحال نیستم که یک نفر برود جهنم. آنها خودشان انتخاب می‌کنند که به جهنم بروند. این همه کشتی نجات برای بندگانم قرار داده‌ام؛ ۱۲۴ هزار پیغمبر (کم که نیست)، دوازده امام، عقل، این همه عالم ربّانی، مسجد، حسینیه و منبر. همه این‌ها کشتی نجات هستند و مردم می‌بینند، گوششان هم صدا را می‌شنود؛ اما پروردگار می‌فرماید: به‌گونه‌ای هستند که انگار من دارم صدایم را به گوش حیوانات بی‌شعور نفهم می‌رسانم. قبول نمی‌کنند! در یک آیه می‌فرماید: این حیوانات معنی این صداها را می‌فهمند. شما اگر کنار یک حیوان بنشینید در گوشش بخوانی: «مَنْتَ خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید که از عهده شکرش به درآید<sup>۲</sup>

آیا می‌فهمد؟ قرآن می‌گوید اگر ما این متن را در گوش خر یا گاو بخوانیم، معنی‌اش را می‌فهمد؟! اینها هم صدا می‌رسد به گوششان؛ اما نمی‌خواهند بفهمند و قبول کنند. خودشان می‌روند جهنم. حال اگر به قرآن رجوع کنند، قرآن کلید بازکردن در هشت بهشت است. بعضی‌ها این کلید را نمی‌خواهند و با آنها هم که حرف می‌زنی، می‌گویند نمی‌خواهیم. پیشنهاد می‌کنی، قرآن را قبول نمی‌کنند.

من به ثروتمندی گفتم: این ثروت بعد از مُردن تو می‌رسد به سه چهارتا ثروتمند قوی‌تر از خودت؛ پسر، دخترت و دامادهایت. حداقل این را که می‌خواهند بخورند، بخورند؛ اما برای اینکه تو گیر نیفتی، تو که می‌گویی من مسلمانم و نماز می‌خوانم. خمس این مالت

۱. زمر: ۷.

۲. گلستان سعدی.



را بده! خمس و زکات برای قرآن است. اینها برای روایت نیست. خیلی هم با محبت با او صحبت کردم. قرآن است دیگر! قرآن کلام الله و خواسته پروردگار است. خیلی خوب و نرم راجع به خمس با او صحبت کردم، در آخر گفت: فلانی! این خمس (عین گفته خودش است) که خدا در قرآن می گوید، در کت من نمی رود.

خود پروردگار می گوید گوش نمی دهند! چطور میلیاردها تومانی که خدا به تو داده، در کت رفته؟ مگر تو وقتی از مادر به دنیا آمدی، چیزی داشتی؟! عریان بودی و پابرهنه. حالا زن، بچه، خانه، مغازه و تجارت داری. پروردگار هم مرتب به تو لطف کرده و برای اتمام حجت، میلیاردها تومان به تو داده است. این در کت رفته؟! اما اینکه از صد هزار تومان بیست هزار تومانش را به خود خدا برگردانی، در کت نمی رود؟! بعضی از مردم این طور هستند.

### حکایت تاجر متدین، اما خسیس در پرداخت خمس

می گویند: تاجری متدین، نمازخوان، نماز جماعت خوان آمد پیش مرحوم میرزا ابراهیم کلباسی که در مرجعیت یکی از بزرگترین مراجع شیعه بود. آدم خیلی فوق العاده ای بود! گفت: آقا! من مرید شما هستم و برای نمازهای شما می آیم. وضعم هم خیلی خوب است و تاجر؛ اما دستم برای خمس دادن جلو نمی رود و نمی توانم خمس بدهم. اجازه می دهید من شما را با دوسه تا از روحانیون دیگری که همراهتان هستند، چهارشنبه یا پنجشنبه برای نهار دعوت کنم (آن وقتها بانک که نبود!). من یک صندوق آهنی دارم که هرچه پول گیر آورده ام و اضافه بر زندگی ام است، در آن هست. در اتاق مهمان خانه هم که آمدید، پرده خوبی آنجا آویزان است و این صندوق پشت این پرده قرار دارد. کلیدش هم همیشه روی قلبم، داخل این جیب بغل است. شما ناهارتان را که خوردید، دست و پای مرا با طناب ببندید و کلید را در بیاورید، پولها را در بیاورید و بشمارید، خمسش را بردارید تا من قیامت نزوم جهنم. خودم نمی توانم بدهم! به قول این رفیقمان، در کت نمی رود. میلیاردها تومانی که به تو داده، خوب در کت رفته. چطور یک پنجمش را که می خواهی به خود پروردگار بدهی، در کت نمی رود؟



فردا آمدند و نهار را خوردند. این مرجع تقلید عظیم‌القدر و عظیم‌الشأن به این دو سه‌تا آخوند جوان گفت: با این طناب که آورده‌ایم، دست و پایش را ببندید! داد می‌کشید و گریه می‌کرد، می‌گفت: ای از خدا بی‌خبرها! ظالم‌ها! مرحوم کلباسی فرمود: محکم ببندید و کلید را از جیبش درآوردید! گفت: شما باعث سگته‌کردن من می‌شوید و بچه‌های مرا یتیم می‌کنید. آقا شیخ‌ها! شما نمک من را خوردید، بلند شوید و بروید از این خانه! مرحوم کلباسی گفت: جلوی چشمش همه پول‌ها را بریزید و بشمارید. خمشش را بردارید و برویم. خمشش را برداشتند و این تاجر هم داد می‌کشید، فریاد می‌زد و بد و بیراه می‌گفت. بعد که شب آمد برای نماز جماعت، به مرحوم کلباسی گفت: خدا پدر و مادرت را رحمت کند! من را نجات دادی از آتش جهنم. خوب است زوری! زوری هم آدم نرود جهنم، می‌ارزد! به اختیار نرود جهنم که خیلی خوب است!

### توجه رحیمیه عام پروردگار به کل انسان‌ها

آیه این است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾<sup>۱</sup> ای همه مردم عالم! از طرف پروردگارتان، مالک و مدبرتان پند و موعظه آمده. پروردگار یک توجه رحیمیه عام به کل انسان‌ها دارد. از «ب» بسم‌الله در سوره حمد تا ﴿مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ﴾<sup>۲</sup> موعظه است که برای شماها هم آمده. ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۳</sup> این کتاب و موعظه، درمان‌کننده بیماری‌های درون شماست. اگر به این کتاب دل بدهید، بخیل را تبدیل به کریم، گنهگار را تبدیل به عبد، حریص را تبدیل به قانع و آلوده را تبدیل به یک آدم پاک می‌کند. کار این موعظه است. بعد از اینکه این پندها را گوش دادید و درمان شدید، حالا این کتاب کلید رحمت خدا برای شماست: «وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ».

۱. یونس: ۵۷.

۲. ناس: ۶.

۳. یونس: ۵۷.



در یک آیه دیگر می‌خوانیم که پروردگار می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أُعْطِيكُمْ بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup> من یک موعظه برای شما بندگانم دارم. آن موعظه‌ام چیست؟ موعظه من به شما این است که «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنِيًّا وَفُرَادَى» دوتا دوتا (زن و شوهر، دوتا برادر، دوتا خواهر، پدر و مادر، دو قوم، دو قوم و خویش و قبیله) و تک‌تک، کلّ حرکاتتان را برای خدا قرار دهید و با خدا معامله کنید! وقتی همه حرکاتتان را برای خدا جهت دادید، یک کار دیگر هم بکنید. «ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» بعد از جهت‌دادن حرکاتتان به سوی پروردگار، فکر کنید. درباره چه چیزی فکر کنیم؟ ببینید چطور می‌خواهد ما را به پیغمبر عظیم‌الشان اسلام پیوند دهد؟ «ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» بعد از اینکه قصد کردید همه حرکاتتان را خدایی کنید، حالا اندیشه کنید.

### پیغمبر اکرم ﷺ، انسانی کامل، جامع و دل‌سوز

آیه چه می‌خواهد بگوید؟ آیه می‌گوید: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ» در وجود این پیغمبر من یک ذره خلأ و اختلال وجود ندارد. او یک انسان کامل و جامع است. کارش هم این است: «إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» او فقط آمده شما را از عذاب سختی که پیش رویتان است و دارید می‌روید (قیامت این عذاب را می‌بینید). این هشدار بدهد که خودتان را درگیر آن عذاب نکنید. این آدمی که یک ذره خلأ اختلال روانی ندارد و کامل است، واجب است شما برای تأمین سعادت دنیا و آخرتان به او اقتدا کنید؛ اما به آدم‌های اختلال‌دار، کج‌فکر، ناقص، بی‌ربط، معصیت‌کار و نیز آدم‌های هر جایی اقتدا نکنید. بالأخره شما که می‌خواهید اقتدا کنید و یکی را برای خودتان سرمشق قرار بدهید، این انسان کامل، جامع و دل‌سوز را سرمشق قرار بدهید.

کسی از پشت سر پشت پا به او زد، خورد زمین. خیلی سخت هم خورد زمین! دوتا زانویش را گذاشت روی سینه پیغمبر و گفت: می‌کشمت! فرمود: حالا که قصد کشتن من را داری،





مسلمان شو و مرا بکش. حیف است که کافر بمانی! بگو: «أشهد أن لا اله الا الله و انی رسول الله» گفت: نمی‌گویم. بعد گفت: حالا که زیر دست و پای من هستی، خنجرم هم آماده است که سرت را هم جدا می‌کنم، چه کسی می‌تواند نجات دهد؟ فرمود: من صاحب دارم. خدا صاحب من است. گفت: حالا خدا کجاست که تو را نجات دهد؟! گفت: نجاتم می‌دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حرکت بسیار سریعی کرد، یارو افتاد روی زمین. پیغمبر صلی الله علیه و آله زانویش را گذاشت روی سینه‌اش و گفت: مرا که خدا نجات داد. تو هم که حاضر نشدی آشتی کنی با خدا. حالا چه کسی تو را نجات می‌دهد؟ گفت: آقای و کرم تو. پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد و فرمود: بلند شو برو! گفت: نه نمی‌روم. حالا که من فهمیدم تو که هستی و چه هستی، من را مسلمان کن! قرآن می‌گوید: من نمی‌گویم درجا به این آدم اقتدا کنید؛ بلکه فکر و اندیشه کنید! من یک موعظه به شما دارم: شما همه حرکاتتان را لله قرار دهید و بعد هم در حق پیغمبر من اندیشه کنید که یک اختلال و کمبود در وجود مقدس او وجود ندارد. کارش این است که شما را به عذاب سخت قیامت هشدار بدهد تا گرفتار آن عذاب نشوید. این کار پیغمبر است.

### جریانات هستی، موعظه‌ای برای انسان

پس کل قرآن موعظه است. دیروز هم گفتم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ»<sup>۱</sup> کل جریانات هستی موعظه است؛ اما موعظه‌گیرنده خیلی کم است. همه چیز موعظه است.

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین که این اشارت ز جهان گذران ما را بس<sup>۲</sup>  
آب دارد می‌رود و بر نمی‌گردد. عمر دارد می‌رود و بر نمی‌گردد. «که این اشارت ز جهان گذران ما را بس».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۲. شعر از حافظ.



جوانی گفت با پیری دل آگاه که خَم گشتی، چه می جویی در این راه  
جوابش گفت پیر خوش تکلم که ایام جوانی کرده ام گم  
دارم دنبال جوانی می گردم که گم شده است. پیدا می شود؟ حکما می گویند: پیر مرد قدخمیده،  
مردن افراد، حرکت آب در جوی، زمستان، تابستان، پاییز و بهار پند هستند. الآن بهار چه پند  
زیبایی است!

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار<sup>۱</sup>  
ده بیست روز دیگر این کره زمین مخمل سبز می پوشد، شکوفه های سفید و صورتی نشان  
می دهد و گل ها با انواع رنگ ها شکفته می شوند. همه اینها پند و درس است.

### نصایح و سفارش های جبرئیل به پیغمبر ﷺ

یکی دو تا بحث دیگر از این روایت پیغمبر ﷺ مانده که به جبرئیل فرمود: «عِظْنِي»<sup>۲</sup> من  
را نصیحت کن! یکی اش را گفتم که مقدّماتش یک مقدار گسترده شد. اولین پندی که داد  
به پیغمبر ﷺ، این بود: «عِشْ مَا شِئْتَ» هر طوری دلت می خواهد، زندگی کن؛ بد، خوب،  
لات، مؤمن، بادب، خیر، بخیل، بدکار، مجرم یا محسن. هر طوری دلت می خواهد، زندگی  
کن؛ اما «فَإِنَّكَ مَيِّتٌ» آخرش می افتی در کام مرگ. وقتی تو را به آن طرف ببرند، مو را از  
ماست می کشند. حالا میل خودت است که هر طوری می خواهی، زندگی کنی.  
حالا من معنی کنم تا به شرحش برسیم. سفارش و موعظه دومش: «وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ»  
عاشق هر چه می خواهی بشو، «فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ» آخرش قیچی را می گذارند و پیوند عشق تو  
و معشوق را جدا می کنند و نمی ماند برایت.

۱. شعر از سعدی.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۷: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَجِبْرِئِيلَ عِظْنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ كُفُّهُ عَنِ  
أَعْرَاضِ النَّاسِ».



«وَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ» هر کاری دلت می‌خواهد، بکن. «فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ» قیامت عملت را می‌آورند جلوی چشمت.

این سه‌تا نصیحت جبرئیل بود. دوتا هم سفارش به پیغمبر ﷺ کرد و گفت: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ» رسول خدا! نماز شب، نماز نیمه شب، شرف مؤمن است. «وَعِزُّهُ كَفُّهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ» و عزت مؤمن به این است که از ضربه‌زدن به آبروی مردم و ناموس مردم پرهیز داشته باشد. هر کدام از این پنج مسئله هم شرحی دارد. من توفیق پیدا کردم که اولی‌اش را یک مقدار گسترده شرح بدهم. تا فردا ان‌شاءالله که روز شهادت سیده نساء العالمین من الأولین و الآخیرین است.



جلسہ نم

موعظہ و انتخاب خوب یابد



## تقوا، سفارش پروردگار و نقطه همه خوبی‌ها

امروز نهمین روزی است که بحث بسیار مفید موعظه را می‌شنوید. بنا به فرمایش امام ششم، اولین کسی که انسان را موعظه کرده، خداوند بود و اولین مستمع موعظه حضرت حق، آدم علیه السلام بود. در قرآن مجید می‌فرماید: من تمام امت‌ها را موعظه کردم به یک کلمه و هیچ امتی را محروم از این موعظه نگذاشتم؛ نه اینکه امت‌ها صدای وجود مقدس او را بشنوند، بلکه موعظه او به صورت پیام در کتاب‌هایش بوده یا انبیای خودش را مأمور می‌کرد که این موعظه مرا به بندگانم برسانید. آن یک کلمه‌ای هم که می‌فرماید کَلِّمْتَهُمْ بِهَا رَأَيْتُكُمْ نَعْتَدُكُمْ لَهَا يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرِي وَيَأْتِ بِهَا فَإِنَّ يَوْمَهُ جَنَّاتٌ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرِي وَيَأْتِ بِهَا فَإِنَّ يَوْمَهُ جَهَنَّمَ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرِي وَيَأْتِ بِهَا فَإِنَّ يَوْمَهُ جَهَنَّمَ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرِي وَيَأْتِ بِهَا فَإِنَّ يَوْمَهُ جَهَنَّمَ

### اشعار شعرا، آکنده از پند و موعظه

مسئله موعظه در همه کتاب‌های نازل شده مطرح بود و همه انبیا هم موعظه‌گر بودند. همه اولیا و ائمه طاهرین عاشق موعظه کردن مردم بودند. بعد از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله، شعرای عرب و بعد هم که اسلام به ایران رسید (اسلام اهل بیت)، شعرای فارسی‌زبان یک بخش از اشعارشان را اختصاص دادند به موعظه. برای نمونه چند خطی از مواعظ این حکیمان را برایتان می‌خوانم.



## الف) کاشت خوبی و بدی در دنیا

یکی از موعظه‌ها که در دیوان حافظ آمده، این است. حافظ می‌گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو  
شب اول ماه، آدم وقتی که مغرب را نگاه می‌کند و ماه را می‌بیند، ماه خیلی نازک، هلالی  
و شبیه داس است. حافظ می‌گوید: من این مزرع سبز فلک را با داس ماهی که دارد نو  
می‌شود، دیدم و «یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو». در دنیا می‌کارند؛ یا خوبی  
می‌کارند و یا بدی. اینجا هم جای دروکردنش نیست و زمان دروکردن کشت‌ها که اعمال  
و اخلاق ماست، روز قیامت است. مردم یا بهشت درو می‌کنند یا جهنم؛ دیگر دروی سومی  
در قیامت وجود ندارد.

## ب) موعظه شاعر به عبدالملک مروان<sup>۱</sup>

نمی‌دانم این شعر برای کیست، ولی خیلی موعظه است! شاعر می‌گوید:

نادره مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از راه پند  
عبدالملک مروان<sup>۲</sup> وقتی عراق را تصرف کرد، آمد کوفه و در آن دارالایماره‌ای که ستمگران  
حکومت می‌کردند، نشست روی یک تخت. این پیرمرد به او گفت:

۱. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب «از پاریز تا پاریس»، ذیل سفرنامه عراق می‌نویسد: وقتی عبدالملک بر تخت کوفه نشسته بود و سر مصعب را بر سپری در مقابلش نهاده بودند، پیرمردی (گویا عبدالملک عمرواللیثی) نزد عبدالملک آمد و شعری به عربی خواند که عبرت‌آموز عبدالملک باشد. این شعر را بعدها یک شاعر ایرانی به نام صادق تفرشی به این صورت ترجمه کرد.

۲. عبدالملک بن مروان (۲۶-۸۶ ه.ق)، پنجمین خلیفه اموی که پس از مرگ پدرش مروان بن حکم در سال ۶۵ ه.ق به خلافت رسید و ۲۱ سال خلافت کرد. دوران حکومت او با شورش‌های درونی و جنگ‌های خارجی روه‌برو بود؛ اما او توانست مخالفان داخلی را سرکوب کند و بر دشمنان خارجی پیروز شود. عبدالملک بن مروان مناطقی از آفریقا را تصرف کرد و به محدوده خلافتش افزود. در روزگار وی، خانه خدا به وسیله منجنیق تخریب شد. عبدالملک با انتصاب حجاج بن یوسف ثقفی به عنوان حاکم کوفه، شیعیان را شدیداً تحت فشار قرار داد. امام سجاده علیه السلام در دوره او زندگی می‌کرد. عبدالملک برای



روی همین مسند و این تکیه‌گاه  
بودم و دیدم بر این زیاد  
زیر همین قبه و این بارگاه  
آه چه دیدم که دو چشمم مباد  
تازه سری چون سپر آسمان  
طلعت خورشید ز رویش نهان  
بعد ز چندی، سر آن خیره‌سر<sup>۱</sup>  
بُد بر مختار به روی سپر  
بعد که مصعب سر و سردار شد  
دست‌خوش او سر مختار شد

بعد به عبدالملک گفت: این‌هایی که من دیدم، تمامش به تقاضای کار در این جهان خلقت بوده. حالا بعد بر سر تو چه بلایی خواهد آمد، نمی‌دانم!<sup>۲</sup>

### ج) بهره‌بردن از راهنمایی خردمندان

این شعر یکی از زیباترین نصیحت‌های ادبیات ایران است. گوینده‌اش هم یک خانم است و دیوانش هم کامل است. ۳۳ سالش بود که به مرض حصبه از دنیا رفت.

هر که با پاک‌دلان صبح و مسائی دارد  
دلش از پرتو اسرار صفایی دارد  
سوی بت‌خانه مرو، پند بَرهمن مَشینو  
بت‌پرستی مکن، این مُلک خدایی دارد  
هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود  
باید افروخت چراغی که ضیائی دارد  
صرف باطل نکند عمر گرامی، پروین  
آن که چون پیر خرد راهنمایی دارد

تک‌بیتی‌های موعظه و نصیحت هم در ایران خیلی زیاد است. یکی از حُسن‌های قدیمی‌ها این بود که این نوع اشعار را زیاد حفظ داشتند، خوب و با حال هم برای خانواده‌شان و مردم می‌خواندند.

### د) اعتماد نکردن به کسی جز خدا

صائب چه اعتبار بر اخوان روزگار  
یوسف به ریسمان برادر به چاه شد

→

نخستین بار در تاریخ اسلام، اقدام به ضرب سکه کرد. وی در ۶۰ یا ۶۱ سالگی درگذشت و در دمشق دفن شد.

۱. منظور ابن‌زیاد است.

۲. وقایع‌الآیام، محدث قمی، ص ۲۴۷.



بی‌دلیل و بی‌تحقیق به کسی دل نبند و اعتماد نکن. گول نخور و همه چیزت را با هر کسی در میان نگذار، همه حرف‌هایت را به همه نزن و همه کارهایت را به افراد خبر نده. در بین مردم، آدم حسود، مغرور و آدم‌هایی که نقشه بد علیه انسان می‌کشند، وجود دارد. وقتی برادرانی برادرشان را ببرند و داخل چاه بیندازند، می‌خواهی یک غریبه با تو چه کار کند؟!

### موعظه جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جایگاه موعظه و اثرش آن قدر بلند، بارفت و باارزش است که از روز اول جلسه شنیدید «نزل جبرئیل علی النبی»<sup>۱</sup> امین وحی آمد پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «عظنی» من را موعظه و نصیحت کن. آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله هم موعظه لازم دارد؟ اصلاً هر انسانی موعظه لازم دارد. موعظه‌گر انبیا، پروردگار مهربان عالم بوده. ما که بلد نبودیم انبیا را موعظه کنیم. موعظه‌گر این مقامات عالی معنوی، خود پروردگار بود و جبرئیل فرستاده پروردگار است. حرفی که او می‌زند، از جانب خداست. چه روح باعظمتی که از مقام فرشته درخواست می‌کند من را موعظه و نصیحت کن، جبرئیل هم تعارف نمی‌کند که ببخشید آقا! شما کجا و ما کجا؟ ما خادم شما هستیم. شما باید ما را موعظه کنید! جبرئیل هم وقتی دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستار موعظه است، پنج‌تا مطلب به ایشان گفت: «عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»<sup>۲</sup> ای رسول خدا! به هر شکلی و به هر صورتی که دلت می‌خواهد، زندگی کن. زندگی در این دنیا دو جور است، سه جور که نیست!

### دو گونه زیستن در دنیا

#### الف) بدزیستن

یک شکل زندگی، بدزیستن است؛ یعنی آدم یک آدم منظم، باادب، درستکار، مهربان و دلسوزی نباشد. اخلاق هم در این آدم، چهار اخلاق باشد: اخلاق حیوانی، اخلاق سبوعی،

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۷.



اخلاق ابلیسی و اخلاق پست‌ترین پستان عالم. انسانی که خُلُقش خُلُق حیوانات، درندگان، ابلیس و پستان است، چگونه زندگی می‌کند بین مردم و قوم و خویشان؟ با تجاوز، ظلم، خیانت، جنایت، مزاحمت، درندگی، حیوان‌صفتی و فریبکاری که کار ابلیس است. این یک نوع زندگی است.

### ب) پاک‌زیستن

یک نوع زندگی هم به قول قرآن مجید، حیات طیبه است و یک زندگی پاک دارد. «حیات» یعنی زندگی، «طیبه» یعنی پاک. آدم پاکی است و درونش، برونش، فکرش و نیتش خیرخواه، مهربان، دگردوست و عاقبت‌بین است.

### زندگی دنیا، موقتی و گذرا

همین دو نوع زندگی در عالم هست و سومی ندارد. پیغمبر ﷺ هم در یک روایت می‌فرماید: دنبال سومی‌اش نگرد! کلاً زندگی همین دو شکل است؛ یا بدزیستن است و یا پاک‌زیستن. جبرئیل هم به پیغمبر ﷺ گفت: «عِشْ مَا شِئْتَ» هر کدام از این دو جور را که می‌خواهی، زندگی کن. اینجا کاری به کار تو ندارند؛ اما بدان «إِنِّكَ مَيِّتٌ»<sup>۱</sup> این زندگی دائمی و همیشگی نیست. این‌طور نیست که همواره سرپا باشی و هر کاری دلت بخواهد، بکنی. یک کام برای تو باز است به نام مرگ که تو داری به‌طرف افتادن در آن حرکت می‌کنی.

### جهان برزخ، پیش روی تمام مردان و زنان عالم

بعد از افتادن در کام مرگ طبق قرآن مجید، جهان دیگری شروع می‌شود به نام برزخ. کلمه برزخ در در سوره مؤمنون است. بالأخره ما هم باید تسلیم قرآن باشیم و هرچه وجود مقدس او فرموده، قبول کنیم. اگر بخواهیم قبول نکنیم، می‌شویم کافر و مهر جهنمی‌شدن به

۱. الخصال، ج ۱، ص ۷.

پیشانی‌مان می‌خورد. انسان باید علم، حکمت، عقل، رحمت و نسخه شفا بخش را قبول کند. همه این حقایق هم قرآن است. پروردگار که این جهان، جهان برزخ و قیامت را به وجود آورده، دارد خبر می‌دهد: ﴿وَمِنَ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup> پیش روی تمام مردان و زنان جهان، برزخ است و بعد از مردن باید وارد این دنیا شوند.

### آتش عذاب برزخی، محصول بدزیستن در دنیا

حالا اگر بد زیستند در دنیا (سوره مؤمنون جزء بیست و سوم)، آنجا محصول بدزیستن را در عالم برزخ (نه قیامت) می‌بینند. خیلی از مردم خیال می‌کنند که اگر مُردند، طبل خاموشی زده می‌شود. این طبل خاموشی برای بدن زده می‌شود؛ چون بعد از مدتی در قبر متلاشی و خاک می‌شود. درحالی‌که برای هویت اصلی که روح است، طبل فنا زده نمی‌شود.

این‌هایی که در دنیا بد زیستند، وقتی وارد برزخ می‌شوند، ﴿الْتَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾<sup>۲</sup> هم روز برزخ و هم شب برزخ، آتش عذاب بر آنها عرضه می‌شود. برزخ نشانه‌هایی از دنیا و نشانه‌هایی هم از آخرت دارد. در واقع، جهانی است بین دنیا و آخرت که ما کیفیتش را نمی‌دانیم. حالا بنده که با این ستم چهار روز دیگر می‌روم و می‌بینم برزخ چیست و این‌که روی منبرها می‌گفتند و حالی‌ام نمی‌شد، نشانم می‌دهند. ما که در مرز ۷۰-۷۵ هستیم، نزدیک است که برویم و برزخ را ببینیم. «الْتَّارُ» یعنی آتش عذاب برزخی «يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا» آتش وادار می‌شود به ارواحی که بد زیسته‌اند. آتش برزخ در روز و شب برزخ به آنها حمله می‌کند. اینجا چه کسی به داد آدم می‌رسد؟

آن کسی که در دنیا با بدزیستن به خودش رحم نکرده، به چه دلیلی در برزخ به دادش برسند؟

گر خود نکنی بر خود رحمی امید مدار ز دیگر کس<sup>۳</sup>

۱. مؤمنون: ۱۰۰: ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾

۲. غافر: ۴۶: ﴿الْتَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾

۳. شعر از آیت الله آقا شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به محقق اصفهانی.



تو خودت به خودت رحم نکرده‌ای، حال که در برزخ گرفتار آتش شده‌ای، می‌خواهی کسی به دادت برسد؟ پنجاه‌شصت سال چقدر دل‌ها را سوزانده‌ای! چقدر آبروها را برده‌ای! چقدر مردم را با خوردن مالشان به خاک سیاه نشانده‌ای! به چه دلیلی در برزخ به دادت برسند؟

### مرگ خوب اولیای الهی، نشانه زندگی پاک در دنیا

اما آنهایی که خوب زیستند، آدم‌های منظم، باوقار، بادب، خدمتگزار، بامحبت (با زن و بچه و مردم)، حلال‌خور، دقیق و به فکر قیامت، وقتی که می‌میرند، این شکل مردنشان است که در سوره فصلت آمده. چقدر جالب است! من مردن‌های خوب را با چشم دیده‌ام. بعضی از مردن‌های خوب را هم با یک واسطه برایم تعریف کردند.

### حاج میرزا جواد ملکی تبریزی

ایام طلبگی‌ام هفده‌هجده سالم بود. بزرگواری در قم بود که شب‌های جمعه در خانه خودش منبر می‌رفت. قبرش هم پایین قبر حاج شیخ عبدالکریم حائری است. از علمای گذشته قم بود، من در هفده‌هجده‌سالگی‌ام تازه به هشتادسالگی او برخوردم. شب‌های جمعه منبر می‌رفت. نفسی داشت که آن نفس‌ها الآن کیمیا شده است. حدود یک ربع که از سخنرانی‌اش رد می‌شد، مثلاً مقدمات مطلبی را که در نظر گرفته بود، می‌گفت و حدود یک ساعت هم با آن سنش حرف می‌زد. خانه‌اش هم خیلی قدیمی بود و بلندگو هم نبود. یک اتاق شاید بیست‌متری بود که ما خیلی متراکم می‌نشستیم. من هر طلبه‌ای که آن زمان پای منبر ایشان دیدم، تا وقتی که مرد یا الآن زنده است (تعداد کمی زنده مانده‌اند و تعدادی هم مرده‌اند)، یا از اولیای خدا شد یا در مرز ولی‌اللهی قرار گرفت. یک ربع که موعظه می‌کرد، می‌ماند سه ربع دیگر که بشود یک ساعت. در این سه ربع، از چشمش به پهنای صورتش اشک می‌ریخت و از محاسنش اشک‌ها می‌ریخت روی لباسش. خودش که موعظه می‌کرد، انگار خودش را موعظه می‌کرد. انگار در موعظه کردنش پرده می‌رود کنار، آن طرف را می‌بیند.



ایشان می‌گفت: من شب رفته بودم جمکران (من آن جمکران قدیمی را دیده بودم) و صبح بعد از عبادت، پیاده از جمکران برگشتم (ماشین نبود!) من وقتی قم طلبه شدم، ده تا تاکسی در قم نبود. جمعیت قم بین چهل تا پنجاه هزار نفر بود. خود من هم در طلبگی ام خیلی از شب‌های چهارشنبه رفته جمکران، ماشین نبود و پیاده برگشتم). وقتی رسیدم قم، دیگر نزدیک نماز ظهر بود. با خودم گفتم یک سر بروم و استادام حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی<sup>۱</sup> را زیارت کنم (عقیده اهل دل این است که بعد از حضرت معصومه علیها السلام در شهر قم، بدنی بالارزش‌تر از بدن حاج میرزا جواد آقا دفن نشده). رفتم و در زدم. هر کس بود، آمد پشت در و گفت: کیست؟ گفتم: حسین فاطمی هستم. من را می‌شناختند. شاگرد حاج میرزا جواد آقا بودم! وقتی گفتم حسین فاطمی، گفتند: بفرمایید!

وارد اتاقی شدم که تیرچوبی داشت و کاهگلی بود. دیدم استادام آماده نماز خواندن (نماز ظهر) است. سلام کردم و ایشان جواب داد؛ ولی رو به قبله بود و برنگشت من را نگاه کند. من هم وضو داشتم، آماده شدم که نماز ظهر را به ایشان اقتدا کنم. قبل از تکبیرة الإحرام مثل همیشه‌اش رفت در حال. این‌هایی که خداشناس واقعی هستند، نسبت به خدا بی‌قرار هستند و در خودشان نیستند. سرپا نیستند! این آیه را قبل از تکبیرة الإحرام خواند که گفته حضرت ابراهیم علیه السلام است: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup>. بعد اشکش ریخت. دست‌هایش را برد موازی گوشش و با چه حالی گفت: الله اکبر! در محضر خدا، در حال نماز و با نیت عبادت، الله اکبر را که گفت، از دنیا رفت.

۱. میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، فقیه، عارف و استاد اخلاق. وی علوم صرف، نحو، بلاغت و بیان و سطح مقدماتی دروس حوزوی را در تبریز فراگرفت. سپس به نجف رفت و در آنجا نزد علما و استادان بزرگ آن زمان دانش آموخت. کتاب‌های «المراقبات» یا «اعمال السنّه»، «اسرار الصلاة» و «رسالة لقاء الله» از آثار اوست.

۲. أنعام: ۷۹.



این مرگ خوب! «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» دم بسترشان ﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۱</sup> ملائکه به آدمی که خوب زندگی کرده و در بستر افتاده است، می گویند: ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۲</sup> ما در دنیا دوستان شما بودیم؛ اما ما را نمی دیدید. ما همه جا با شما و مواظب شما بودیم. «وَفِي الْآخِرَةِ» بعد از مرگ هم، در برزخ و قیامت مأمور نیستیم که شما را تنها بگذاریم و ما با شما هستیم. خوب زیستن باعث خوب مردن، برزخ خوب و آخرت خوب است.

### آیت الله العظمی سید محمدهادی میلانی

من به آیت الله العظمی سید محمدهادی میلانی<sup>۳</sup> خیلی ارادت داشتم. هم سن های من یادشان است که نماز ایشان در مشهد بی نظیر بود. من خودم می دیدم که مرحوم علامه طباطبایی، صاحب «المیزان» در نماز به ایشان اقتدا می کرد و ایشان را اعلم علمای عراق و ایران می دانست. به ایشان خیلی ارادت داشتم و هر وقت می رفتم مشهد، می رفتم دیدنش. آدم خیلی عارف و باحالی بود! اعلم علما بود. یک روز در ماه رجب رفتم پیشش. وقتی خواستم بلند شوم، گفت: کجا می روی؟ گفتم: آقا، دارم می روم مسافرخانه (آن وقت مرا خیلی نمی شناختند و وقتی به مشهد می رفتم، مسافرخانه می گرفتم. حالا خدا لطف کرده و دوستان محبت دارند به ما. وقتی می رویم مشهد، نمی گذارند برویم مسافرخانه). ایشان گفت: نرو مسافرخانه! من هم گفتم: چشم! کجا بروم؟ گفت: از اینجا که بلند شدی،

۱. فصلت: ۳۰. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾.

۲. فصلت: ۳۱. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾.

۳. سید محمدهادی حسینی میلانی (۱۳۱۳-۱۳۹۵ق)، از مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم قمری. آیت الله میلانی بیشتر عمر خود را در عراق گذارند و در آنجا از درس علمایی چون شیخ الشریعه اصفهانی، آقا ضیاء عراقی و میرزا محمدحسین نائینی بهره برد. وی از سال ۱۳۳۲ ه.ش. در مشهد ساکن شد و در همان جا نیز وفات یافت. دو کتاب «محاضرات فی الفقه الإمامیه» و «قادتنا کیف نعرفهم» از جمله آثار ارزشمند اوست.

برای من نیت کن که از جانب من بروی زیارت حضرت رضا علیه السلام؛ چون حضرت رضا علیه السلام به مسافر محبتش بیشتر از اینهایی است که مقیم مشهد هستند. ما مقیم هستیم. شما مسافرها مورد نظر و لطف خاص امام هشتم هستید. نیت کن از جانب من برو حرم و در خود حرم زیارت بخوان. بعد به حضرت رضا علیه السلام بگو که از خدا بخواهد محمد هادی مسلمان از دنیا برود.

حالا در این جلسه چه به من گذشت. این یعنی چه؟ خدایا! اینها که مخ عبادت، علم، کرامت و ارزش هابند. او دارد من را نصیحت می کند که بچه طلبه! عاقبت به خیری خیلی مهم است. از خدا بخواه که مسلمان بمیری. این را به من می گفت یا برای خودش می گفت؟!

وقتی از دنیا رفت، من اردکان یزد منبر می رفتم. دو شب دیگر مانده بود به تمام شدن منبر. منبر را تمام کردم و آمدم تهران. بعد رفتم مشهد، به منزل ایشان برای تسلیت گفتن. آقازاده شان (خدا رحمتش کند! ایشان هم سه چهار سال پیش از دنیا رفتند) تا من را دید، خیلی گریه کرد. به او گفتم: وقت مردن پدرت بالای سرش بودی؟ گفت: بله، بودم. ایشان سه روز چشم هایش را باز نمی کرد و حرف هم نمی زد. با آمپول و دوا هم چشمش را باز نکرد. هوا هم چون خیلی گرم بود (تیرماه بود)، تصمیم گرفتیم ایشان را از مشهد ببریم به طرقله که هوا خنک است. یکی از مریدهایش آنجا باغی داشت، به او گفتیم و بردیم آنجا. رختخوابش را کنار درختان در سایه انداختیم.

سه شبانه روز می شد که حرف نزنده بود. یک مرتبه ساعت ده صبح چشمش را باز کرد. چقدر ما خوشحال شدیم! خیلی روان شروع به حرف زدن کرد. رو کرد به من و مثل یک آدم صددرصد سالم گفت: بابا! یک خرده بیا نزدیک بستر من! گفتم: چشم! آمدم نزدیک تشک. گفت: روضه وداع زینب کبری علیه السلام با ابی عبدالله علیه السلام را برای من بخوان! گفتم: چشم! شروع کردم به خواندن روضه گودال، بدن قطعه قطعه و زینب کبری علیه السلام. من روضه می خواندم؛ از یک طرف، خودم متأثر بودم در روضه و از یک طرف هم خوشحال بودم که آیت الله العظمی میلانی سه روز در کما بوده، الان چشمش را باز کرده و خیلی خوب دارد حرف می زند. خیلی خوشحال بودم! من روضه می خواندم. همین طوری که سرش روی





متکا بود، از دو طرف چشم به طرف گوش اشک می ریخت. همین که گفتم زینب کبری علیها السلام از کنار بدن بلند شد، ایشان هم از دنیا رفت. این چه مرگی است؟ مرگ خوبان این گونه است.

این نصیحت اول جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که گفت: «عِشْ مَا شِئْتَ» هر طوری دلت می خواهد، زندگی کن، دوجور زندگی در این دنیا است: یا خوب زندگی کردن است یا بد زندگی کردن است. بدان که آخرش می میری؛ اما خوبان چگونه می میرند و بدان چگونه می میرند. این مهم است!



جلسہ دہم

طیب مہربانِ عالم



# موعظه‌کنندگان انسان

## الف) وجود مقدس پروردگار

شنیدید اولین کسی که انسان را با یک دنیا محبت، لطف و مهرورزی موعظه کرده و پند داده، برای اینکه با نصیحت و موعظه‌اش، خیر دنیا و آخرت آدمی را تأمین کند، همچنین بیماری جهل و غفلتش را معالجه کند، وجود مقدس پروردگار عالم بود.

## ب) انبیای الهی، خیرخواه و امین مردم

بعد از حضرت حق نیز، انبیای مهربان، دلسوز و خیرخواه بودند. در قرآن مجید می‌بینید و می‌خوانید که هر کدام از انبیا به مردم فرمودند: ﴿أَتَاكُم نَصِيحُ آمِينَ﴾<sup>۱</sup> ما به سود و نفع شما، نصیحت‌کنندگان امینی هستیم و هیچ نیت شری نسبت به شما مردم نداریم. ما دلسوز، خیرخواه و امین عمر، دنیا و آخرت شما هستیم. گاهی هم در آیات قرآن آمده که پروردگار عالم به امت‌ها فرموده من برادران را به سوی شما فرستادم: ﴿وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُ شُعَيْبًا﴾.<sup>۲</sup> از انبیا به برادر تعبیر کرده است. این‌ها این قدر به شما نزدیک هستند که مثل برادر پدر و مادری، یک برادر خوب‌اند.



۱. أعراف: ۶۸. ﴿أَتَاكُم مِّن سَلَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُم نَصِيحُ آمِينَ﴾

۲. أعراف: ۸۵.

ما برادر خوب در تاریخ کم نداشتیم! یک برادر خیلی خوب، هارون برادر موسی بن عمران علیه السلام است. این قدر در برادری خوب بوده که وقتی موسی علیه السلام لحظه اول مبعوث به رسالت می شود، از پروردگار یک یار، کمک کار و پشتوانه می خواهد. به پروردگار می گوید: «پشتوانه، یار و مددکار من را برادرم هارون قرار بده»<sup>۱</sup>.

یک برادر کامل، جامع و دغدغه دار هم وجود مبارک قمر بنی هاشم علیه السلام برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود. آن وقت انبیا را می گوید برادرشان را فرستادم، نه اینکه برادر پدر و مادری، این ها یک برادران دلسوز، مهربان و دغدغه داری بودند که ناراحت بودند از اینکه امتشان جهنمی، دچار فساد و گناه باشند. این بخش دوم موعظه کنندگان بشر است.

### ج) ائمه طاهرين علیهم السلام

یک بخش دیگر هم ائمه طاهرين علیهم السلام هستند. شما اگر همه انبیا را الا چند تا پیغمبر معروف نمی شناسید؛ ولی ائمه طاهرين را می شناسید و بخشی از اوصاف آنها را در کتاب خوانده اید یا از طریق منبرها شنیده اید. این ها موعظه گرانی بودند که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام، طبیب مردم بودند و دوایشان هم مثل پروردگار، همان موعظه هایشان بود.

### اخلاق پروردگار نسبت به بنده و مملوکش

ما کتاب خیلی باارزشی داریم که یک گنجینه است واقعاً! یقین بدانید که حرف های خدا، انبیا و ائمه را هیچ فرهنگی در کره زمین ندارد. اگر حرف اینها نمی زدند، حرفی در کره زمین نبود؛ نه معارفی و نه مایه های نجاتی بود. این کتاب علاوه بر باارزش بودنش، به قول لات های تهران، کتاب خیلی باحالی است و واقعاً حال دارد! ابتدای جلد دومش، این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که اصل جایگاه و موضع پروردگار نسبت به شما چیست؟ چه کارتان دارد که رهایتان نمی کند؟ آخر خیلی ها دلشان می خواهد خدا کاری به



۱. طه: ۲۹-۳۲: ﴿وَاجْعَلْ لِي وِزْرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْ فِيْ أَمْرِي﴾.

کارشان نداشته باشد و رها باشند؛ دلشان می‌خواهد پیغمبر، ائمه و قرآن کاری به کارشان نداشته باشند و هر کاری دلشان می‌خواهد، بکنند؛ اما اخلاق خدا نیست که بنده‌اش را تا جایی که در او اثر بگذارد، رها کند.

بنده این اخلاق را دارد که خدا را رها کند؛ ولی خدا این اخلاق را ندارد که بنده‌اش، مصنوعش و مملوکش را که نان و عمرش را دارد ادامه می‌دهد، آسمان و زمین را نیز در اختیارش گذاشته است، رها بکند. خودش هم در قرآن می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُودِي﴾<sup>۱</sup> انسان خیال می‌کند که واگذاشته و رها شده است؟ نه، این جور نیست! من بنده‌ام را وانگذاشته و ره‌ایش نکرده‌ام. تا جایی که خود بنده‌ام با من همکاری کند که جهنم نرود، من ره‌ایش نمی‌کنم؛ اما اگر بعد از سال‌ها، وقتی که نخواست همکاری بکند، حرف‌های من را گوش بدهد و از محبت‌های من بهره ببرد، ره‌ایش می‌کنم. او مثل بیماری است که دیگر دارو در او اثر نمی‌گذارد. طبیب به خانواده‌اش می‌گوید: هر چه می‌خواهد، به او بدهید. حالا یا بد است یا خوب، کباب می‌خواهد، خربزه یا ترشی می‌خواهد، به او بدهید؛ چون وقتش تمام شده و دیگر کار از کار گذشته است. اگر کسی خودش کارش را از کار نگذرانده باشد، خدا با اوست. خدا محال است دری را ابتدائاً به روی بنده‌اش ببندد، بلکه به‌دنبالش می‌رود تا اصلاح شود؛ مگر دیگر سرطان مزمن اخلاقی و روحی گرفته که دارو اثر نداشته باشد، دیگر کاری با او ندارد.

### برتری جویی، خصلت فرعون و فرعون‌ی مسلک‌ها

همه‌تان الحمدلله با قرآن آشناید و فرعون را می‌شناسید. دیگر همه‌مان از بچگی و پای منبرها داستان فرعون را زیاد شنیده‌ایم. در ابتدای سوره قصص، خداوند سه‌چهار تا از خصلت‌های فرعون را بیان می‌کند: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> فرعون طبل برتری جویی زد

۱. قیامه: ۳۶. ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَ هُرِّ وَدَسْتَحَى سَاءَ هُرِّائِهِ كَانُ مِنَ الْمُسْذِينَ﴾

۲. قصص: ۴.

و گفت هیچ کس از من بالاتر نیست. این حرف دروغی است. دروغ نیست؟ «هیچ کس از من بالاتر نیست» حرف بی‌ریشه‌ای است. در این عالم، این قدر بالاتر از ما در انسان‌ها، فرشتگان، جنّ و ملکوتیان هست که شماره ندارد. از همه بالاتر که بالاتر از کلّ بالاترین‌هاست، وجود مقدس حضرت حقّ است. آدم نباید این حرف را بزند و خودش هم حرف خودش را باور کند که بالاتر از من هیچ کس نیست. حالا که هیچ کس بالاتر از من نیست؛ پس همه باید فروتر از من با من معامله کنند. حالا که همه باید فروتر باشند؛ پس من ربّ اعلاّی همه هستم. این یک خصلتش بود. با این خصلت دروغ هم کار می‌کرد و می‌گفت برتر هستم. به این معنا که هرچه شما بگویید، فضولی است؛ اما هرچه من می‌گویم، باید همان شود. این خطر برتر دانستن خود است!

### وصف حال بندگان در کلام سیدالشهدا علیه السلام

کتابی به نام «تحف العقول» داریم که برای هزار سال پیش است. کتاب خیلی فوق‌العاده‌ای است! حالا چیزی که هست، روایاتش با سند ذکر نشده است. مؤلف نمی‌خواسته کتابش ضحیم شود؛ اما روایاتش در دیگر کتاب‌ها سند دارد. این روایت آنجاست. کسی در کوچه به حضرت سیدالشهدا علیه السلام برخورد و خیلی بامحبت گفت: یا بن رسول الله! حالتان چطور است؟ فرمود: حالم این است که ربّ و پروردگارم فوق من قرار دارد. ما در کنار خداوند فروتر هستیم و او حاکم بر ماست. او سیطره بر من دارد و چیره بر من است. این یک رشته حالم است. یک رشته دیگر اینکه، جهنم پیش روی من است. این جور نیست که من دارم در قیامت می‌روم، بهشت روبه‌رویم و کاملاً مقابل باشد. بهشت بعد از جهنم و در سدره‌المنتهی است. هر کسی می‌خواهد برود بهشت، باید از این مسیر رد شود. «وَ النَّارُ أَمَامِي»<sup>۱</sup> جهنم پیش روی من است. خدا یک‌مشت حسابگر هم حلقه‌وار برای من گذاشته است. وقتی پلک می‌زنم،

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۴: «قَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام كَيْفَ أَصَبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أَصَبَحْتُ وَ لِي رَبٌّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ الْحِسَابُ مُخْدِقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي».





هر نیتی که در پلک زدنم دارم، پایم می نویسند. به هر نیتی نفس می کشم، پایم می نویسند. حضرت به «وَالْحِسَابُ مُحَدِّقٌ بِي» تعبیر کرده است؛ یعنی حسابگران فوق العاده که هیچ چیز از نظرشان دور نیست.

و بعد فرمود: «أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي» من سی چهل سال است دارم کار و فعالیت می کنم، در گرو اعمالم هستم و آزاد از آثار اعمالم نیستم. آقای که می گویی حالت چطور است، این وضع من است.

بعد حضرت یک جمله در آخر بیانش گفت که من این جمله را حالی ام نیست، نمی توانم هضم هم بکنم و بفهمم! درک نمی کنم حضرت سیدالشهدا علیه السلام که عالم به وضع انسان های اولین تا آخرین است، به این مردی که احوالش را پرسید، فرمود: «فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي» تهی دست مثل من در این دنیا پیدا نمی شود. من چیزی ندارم.

آدم خوب است خودش را دقیق به خودش معرفی کند و دروغ هم به خودش نگوید که من برتر هستم. کجا برتری؟ خیلی برتر از تو در این عالم زندگی می کنند. چه چیز برتر است که بگویی من برتر هستم؟ این فرد هم به خودش دروغ می گوید و هم می خواهد «من برترم» را به دیگران بقبولاند. این یک اخلاق فرعون بود.

## کتاب، باغستان دانشمندان

هنوز در بحث موعظه و نصیحت هستیم. من این مقدمه را باید بگویم که عظمت موعظه را ببینید و هیچ وقت از موعظه جدا نباشید. ایامی هم که منبر نیست، فاطمیّه، ماه رمضان، محرم و صفر نیست، همه مان باید یکی از کتاب هایی که در مورد موعظه نوشته شده، داشته باشیم در مغازه، خانه و اگر راننده داریم، در ماشین. یک وقت کسی من را در یک جلسه دید. مضمون حرفش این بود که من آدم خیلی خوشی هستم. به او گفتم: خوش به حالت! چطور خوشی؟ گفت: یک ماشین دارم، راننده هم دارم و درآمد هم بد نیست. همیشه در ماشینم چندتا کتاب به دردخور هست. از خانه که می آیم بیرون، تا برسم سر کارم (حالا هر جا هست. آدرسش را نداد)، قشنگ در صندلی پشت ماشین کتاب را باز می کنم و می خوانم. بعد هم

می‌روم و برای زن و بچه‌ام و مردم می‌گویم. آدم‌بودن من به‌خاطر همین کتاب‌های موعظه و پند است. هیچ‌وقت از خانه تا سرکار عمرم را تباه نمی‌کنم. گاهی هم که در ترافیک هستیم، می‌بینم عجب وقت خوبی است و مطالعه می‌کنم.

من روزی یک تلفنی را اشتباه گرفتم و متوجه هم نشدم اشتباه دارم می‌گیرم. یکی دو تا شماره اشتباه بود. آن تلفن اصلی را روی کاغذ نوشته بودم؛ اما چون مغرور به خودم بودم که بی‌عینک این شماره را می‌بینم، خدا هم گفت فضولی موقوف، نمی‌بینی! اشتباهی گرفتم و طرف گوشی را برداشتم. من گفتم: آقا سلام علیکم! گفت: علیکم‌السلام! گفتم: فلانی را می‌خواهم! گفت: من فلانی نیستم. حالا آن که من می‌خواستم، یک دفتر در تهران برای کارخانه‌ای در شیراز بود. من برای کار خیری سیم و کابل می‌خواستم. گفت: من فلانی نیستم و من هم گفتم: ببخشید! گفت: نه نمی‌بخشم. تو فلانی نیستی؟ گفتم: چرا! در خدمتان هستم. گفت: من یک کار لازمی داشتم، رفتم اراک و دارم برمی‌گردم. الان در راه قم و تهران هستم. دفترم هم میدان شوش است. چقدر خوب شد تو به من زنگ زدی! گفتم: من والله شماره‌ات را نداشتم و اشتباه گرفتم. گفت: ابداً! اشتباه نگرفتی. راننده‌ام دارد رانندگی می‌کند و من داشتم کتاب می‌خواندم. بعد گفتم یک دعای مربوط به امام زمان عجل‌تعالی هم بخوانم. همین‌جوری که داشتم دعا را می‌خواندم و گریه می‌کردم، به حضرت عرض کردم صدای من را می‌شنوی؟ گریه من را می‌بینی؟ اگر می‌شنوی و می‌بینی، علامت بده! هنوز اشکم روی چشمم است که تو زنگ زدی. با آن آقای که می‌خواستی زنگ بزنی، چه کار داشتی که شماره من را گرفتی؟ گفتم: یک کاری داشتم. گفت: بگو! من به امام عصر عجل‌تعالی گفتم علامت بده، دیگر یقینم هم صددرصد شد که هم صدایم را می‌شنود، هم گریه‌ام را می‌بیند و علامت هم داده است. تو جاروکش در این خانه هستی و این علامت است که من صدایت را می‌شنوم. گریه‌ام هم می‌آید. حالا چه کار داری؟ گفتم: سیم و کابل می‌خواستم برای یک کار خیر. گفت: والله! من دفتر باربری دارم. کامیون‌ها از تهران بار می‌کنند و می‌روند به شیراز، اصفهان، این طرف و آن طرف. سیم و کابل چقدر می‌شود؟ گفتم: مثلاً این قدر می‌شود. گفت: شماره حساب بده. من برسم

تهران، پولش را بریزم! چرا حالا او باید شریک در کار اهل بیت باشد؟ مگر ما دل نداریم؟! گفتم: من شماره آن آقا را می‌گیرم. آن آقا خوب است و می‌خواهم پول به او بدهم. گفت: نمی‌خواهد به او پول بدهی! من می‌خواهم خودم پول بدهم. گفتم: این شماره حساب. گاهی کتاب در ماشین به درد می‌خورد. یک دفعه آدم را به امام عصر علیه السلام وصل می‌کند و بعد به یک کار خیر گره می‌زند. بعد دری از درهای رحمت خدا را به روی آدم باز می‌کند. من اینجا فهمیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الْكُتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ» کتاب باغستان دانشمندان است. کتاب یک باغ است که هم خدا در آن گیر می‌آید، هم انبیا، هم قیامت و هم بهشت در آن گیر می‌آید؛ هم اینکه آدمی اشتباهی تلفن می‌کند به آدم و آدم را می‌کشد به یک کار خیر. حالا آن شخص باربری دارد؛ اما دوهزار تا چراغ در طول سال برای قرآن و اهل بیت در فلان محل خیر روشن است. چه کارهایی زیر این چراغها می‌شود که در پرونده او می‌رود.

### پروردگار، بهترین اداره کننده و مدبر احوال بندگان

خدا بنده‌اش را رها نمی‌کند و دوستش دارد. در راه اراک و تهران هلش می‌دهد که کار خیر کند. پول به او می‌دهد، جود و کرم هم به او می‌دهد. پول به او نمی‌دهد، صبر به او می‌دهد. خدا بنده‌اش را خیلی خوب اداره می‌کند! مثل خدا را که گیر نمی‌آورید. زین العابدین علیه السلام به پروردگار می‌گفت: تو مثل خودت را گیر نمی‌آوری و تک هستی؛ ولی مثل من را زیاد گیر می‌آوری. من مثل تو را نمی‌توانم گیر بیاورم؛ چون مثل تو نیست. پیش تو می‌مانم! کجا بروم؟ مثل تو که نیست در عالم.

من ایام حج واجب در مکه بودم. شب نهم به عرفات نرفتم و ماندم. گفتم شب را بروم مسجد الحرام، صبح می‌روم عرفات. به حجر اسماعیل آمدم. دیدم یک عرب (نفهمیدم هم برای کجاست! معلوم بود زائر است) بدنش و دو دستش را گذاشته روی دیوار؛ چون چادر را کشیده بودند بالا. من وقتی رسیدم بغلش، او در گریه شدید بود. با خودم گفتم: سیم او

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰۲.

خیلی خوب وصل است، من هم کنارش وصل بشوم؛ بلکه لطفی که به او می‌کنند، یک لقمه هم به من بدهند. من به اینجای حرفش رسیدم که خیلی شدید گریه می‌کرد و می‌گفت: من از راه دور، به دستور تو آمدم. امشب هم شب عرفه است. حرفم با تو این است که اگر خدایی بهتر از خودت خبر داری، آدرسش را بده؛ اگر می‌خواهی برای من کاری نکنی، من بروم پیش او. شاید بخواهی برای من کاری نکنی و دوستم نداشته باشی و نخواهی صدای من را بشنوی. اگر خدایی مثل خودت خبر داری، حداقل آدرس او را بده. من مزاحمت نمی‌شوم. بعد چه گریه‌ای می‌کرد!

### پروردگار، طیبی مهربان و بخشنده برای عالمیان

در کتاب مجموعه «ورام»، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره خدا و ربطش به انسان می‌گوید: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى»<sup>۱</sup> بندگان خدا! شما مثل یک آدم بیمار می‌مانید. ما از نظر فکری، روحی، عقلی، اخلاقی و عملی کم داریم دیگر! هیچ کدام نمی‌توانیم بگوییم من کامل هستم. ما کم داریم و مثل مریضی هستیم که بدنش از ویتامین‌هایی کم دارد و درد می‌کشد. اگر آن ویتامین‌ها را بیاورند و جای خالی آن ویتامین‌ها را پر کنند، خوب می‌شود. شما مثل مریض می‌مانید و «وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ». حضرت نمی‌گوید «الله»، بلکه می‌گوید «رب»، یعنی مالک، خالق، همه‌کاره و روزی‌دهنده شما. این مالکی که تمام مملوک‌هایش را از ریزترین موجودات زنده تا قوی‌هیکل‌ترینشان که نهنگ و فیل است، دارد صبحانه، ناهار و شام می‌دهد؛ این مالک و رازق جهانیان، برای شما مثل طیب است. آن هم چه طیبی! ما دکتر زیاد دیده‌ایم؛ بعضی دکترها بداخلاق و بعضی هم تند هستند. بعضی دکترها محلّ نمی‌گذارند به آدم، بعضی دکترها متوسط و بعضی دکترها هم باخلاق‌اند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: «وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ»، این چه نوع دکتري از نظر اخلاق و رفتار است؟

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۷: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ فَصَلِّحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَ تَدْبِيرُهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ أَلَا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَاتِرِينَ».



دعای جوشن کبیر را بخوانید! این دکتر همین است که در فرازهایی از دعای جوشن کبیر می‌گوید: «یا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ یا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ یا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ یا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ یا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ»؛ «یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا كَرِيمُ یا مُقِيمُ یا عَظِيمُ یا قَدِيمُ یا عَلِيمُ یا حَلِيمُ یا حَكِيمُ». این دکتر است.

### صلاح بیمار در نسخه طبیب مهربان عالم

«فَصَلِّحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ» صلاح مریض در آن چیزی است که طبیبش نقشه می‌کشد و کاری است که طبیب می‌کند و نسخه‌ای که می‌نویسد. «لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ» صلاح مریض این نیست که خودش را به دست اشتهايش بدهد. اگر خودش را در دامن اشتهايش رها کند، می‌میرد؛ چون همه چیز می‌خواهد بخورد. اشتها همین است دیگر! حال آدم خودش را بدهد دست طبیب و بگوید علاج من دست توست، کاری که من را معالجه می‌کند و باید بکنی، انجام بده. من تسلیم تو هستم!

موعظه نسخه این طبیب است که آن هم قرآن است: «فَدَجَاءَ تَكَرُّمًا وَعِظَةً مِنْ رَبِّكَ وَ شِفَاءً لِمَن فِي الْأَصْدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> خدا اولین موعظه‌گر است و موعظه‌اش هم قرآن است. قبلاً هم کتاب‌های دیگرش بود. خداوند موعظه‌گر بامحبتی است که رها نمی‌کند مریض را.

### ظلم فرعون بر مردم زمان خود

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> این یک مورد از خصایل فرعون بود. خصلت بعدی او «وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا» بود. فرعون مردم را حزب‌حزب کرد و مخترع حزب بود. همه‌جور حزبی هم درست کرد؛ راستی، چپی، میانه‌رو. جامعه را تکه‌پاره کرد. «يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ» عده‌ای را خوار و زبون کرد که دیگر حکومتش را قبول کنند و بگویند چاره‌ای نیست. این‌گونه هم

۱. یونس: ۵۷.

۲. قصص: ۴.

نبود! چاره‌ای بود، اما زبون کرد مردم را. «يَذْبَحُ أَبْنَاءَهُمْ» جوان‌های مردم را ذبح می‌کرد «وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» و مادرهای داغ‌دیده را زنده نگه می‌داشت.

### سفارش پروردگار به موسی عليه السلام در برخورد با فرعون

این گوشه‌ای از اوضاع فرعون بود. حالا خدا چه کرد؟! در کوه طور، اولین باری است که موسی عليه السلام صدای حق را شنید و پیغمبر شد. خدا بنده‌اش را رها نمی‌کند؛ اما وقتی دید دیگر همکاری نمی‌کند که خوب بشود، رهاش می‌کند. خدا به موسی عليه السلام گفت: ﴿اذهبنا إِلَى فِرْعَوْنَ﴾<sup>۱</sup> موسی! من دست از فرعون برداشتم. او بنده‌ام است و من ساخته‌ام. مملوکم است، اما «إِنَّهُ طَغَى» مریض است. دقت می‌کنید رهاش نکرده؟ با برادرت نزد او برو! ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا﴾<sup>۲</sup> اصلاً بلندبلند با او صحبت نکن! نرم، گرم و با محبت با او سخن بگو. این اخلاق این موعظه‌گر است. انبیا و ائمه‌اش هم همین‌طور بودند. موعظه برای این است که جهنم نرم و کلید هشت در بهشت را بدهد دستم. علت دیگری ندارد. خدا به موسی عليه السلام می‌گوید نرم با او حرف بزن و حرف‌هایت را روی موج محبت بگو. به چه کسی؟ به آن که ﴿عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَذْبَحُ أَبْنَاءَهُمْ﴾<sup>۳</sup> به موسی می‌گوید با چنین آدمی نرم حرف بزن!

موسی عليه السلام گفت: خدایا! تو می‌گویی این‌همه جنایت کرده. ما هم که می‌دانیم. این نرم حرف زدن ما برای چیست؟ بالأخره آدم با این غول که روبه‌رو می‌شود، از کوره درمی‌رود و دوسه تا داد می‌کشد. می‌دانید چند سال با فرعون حرف زد؟ خدا صبر کرد که حرف بزند ﴿لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْنَنِي﴾<sup>۴</sup> تا بیدار و خداترس شود. خدا موسی را ۲۵ سال معطل کرد که با فرعون حرف بزند. برای چه؟ «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ» بلکه بیدار شود.

۱. طه: ۴۳.

۲. طه: ۴۴.

۳. قصص: ۴.

۴. طه: ۴۴.



حال اگر فرعون بیدار می‌شد و دین را قبول می‌کرد، اهل نجات بود؟ صددرصد. توبه‌اش قبول بود؟ یقیناً. شما خبر دارید که خدا تا به حال دری را به روی کسی بسته باشد؟ ما در قبول کردن‌هایش هم که خیلی مورد داریم. بالأخره حرّ بود که ابی‌عبدالله علیه‌السلام و آن ۷۲ نفر را سپرد به این سی‌هزار گرگ و همه جا‌ده‌ها را بست. این که دیگر روشن است! اما در به روی حر بسته بود؟ نه! حالا خدا می‌بیند بنده‌اش مریض است. یک مریضی هم مریضی حر است که مریضی لجبازی بود. ابی‌عبدالله علیه‌السلام می‌گوید من می‌روم مکه، می‌گوید: نمی‌شود! حضرت می‌گوید مدینه می‌روم، می‌گوید: نمی‌شود! امام می‌گوید یمن می‌روم، می‌گوید: نمی‌شود! باید پیاده شوی. مأمور بنی‌امیه بود؛ اما خدا بنده‌اش را رها نمی‌کند تا جایی که خود بنده خودش را از خدا رها کند. لذا روز عاشورا وقتی بیدار شد، حرکت کرد و آمد. چشمش که به ابی‌عبدالله علیه‌السلام افتاد، اول نگفت: آقا من آدمم که توبه کنم. حالا اشتباه و بد کردیم. این را نگفت! بارک‌الله به ادبت! خیلی با آرامش و ادب سؤال کرد: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ»<sup>۱</sup> در به روی من باز است؟ حضرت فرمود: «إِرفَع رَأْسَكَ يَا حَرّ» آری، در به رویت باز است. تمام شد.

موسی علیه‌السلام هم گفت: خدایا! ما می‌خواهیم برویم و با او حرف بزنیم، بالأخره درگیر می‌شویم، ما دوتا داد ما می‌کشیم و چهار تا عربده هم او می‌کشد. خطاب رسید: موسی! فرعون بیست سال تو را در خانه‌اش بزرگ کرده و بوی حقّ پدری به تو می‌دهد. بلندبلند نمی‌شود با او حرف بزنی! این خدای ماست.

### کلام پایانی مجلس

بخشی از مواظظ پروردگار، انبیا و ائمه را از برکات وجود صدیقۀ طاهره علیه‌السلام در این ده جلسه شنیدید. من با جناب آقای میرباقری که تشریف دارند اینجا، فکر کنم رابطه پنجاه‌ساله دارم. قوم‌وخویش هم هستیم. عالم و سادات هم هست. من در دفتر (ما هرچه

۱. الأملی للصدوق، النص، ص ۱۵۹.

## موعظه و جایگاه آن در مسیر سعادت

می‌گوییم، پیامان می‌نویسند)، طوری که پایم بنویسند و خرابکاری نشود، از ایشان خواستم که شما منبر امروز را بروید و ما هم بیاییم بین مردم، روبه‌روی منبر بنشینیم. بالأخره ما هم نیاز به موعظه داریم. همه‌اش که نباید موعظه بکنیم! ایشان نپذیرفتند و باز به قول حافظ، امروز هم «قرعه فال به نام من دیوانه زدند».

خدایا! در ختم‌های تهران و شهرستان‌ها رسم است که وقتی مردم می‌آیند ختم، چه وقت آمدن و چه رفتنشان، خوشامد می‌گویند و می‌گویند زحمت کشیدید. بالأخره ما ده روز است خواب صبحمان را رها کرده‌ایم و آمده‌ایم در مجلس صدیقه کبری علیه‌السلام. یک خوشامد که امروز باید به ما بگویی. می‌خواهیم برویم! اجازه بده خودمان این خوشامدگویی تو را تعیین بکنیم و بگوییم چطوری به ما خوشامد بگویی. خدایا! به حقیقت صدیقه کبری علیه‌السلام قسم، این خوشامدگویی‌ات به ما را روح قوی پذیرش نصایح خودت و انبیا و ائمه را در ما قرار بده!

